



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

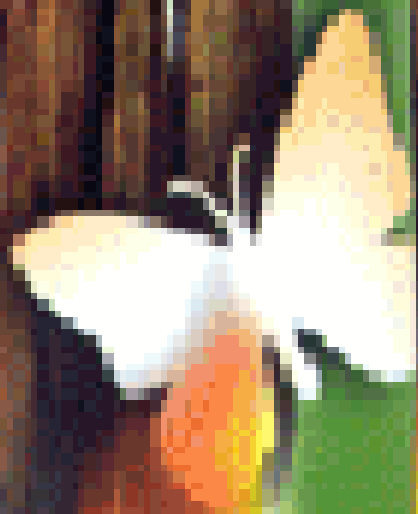
.com

.org

.net

.ir

طوبیٰ بنامہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث اشک

نویسنده:

سایت شیعه تیوب

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	حدیث اشک
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	بخش اول زخم های انکار شده (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
۱۵	تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت
۱۵	تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت
۱۵	ابن ابی شیبیه و کتاب "المصنف"
۱۶	بلاذری و کتاب "انساب الاشراف"
۱۶	ابن قتیبیه و کتاب "الامامه و السياسه"
۱۷	طبری و تاریخ او
۱۷	ابن عبد ربه و کتاب "العقد الفريد"
۱۷	ابن عبدالبر و کتاب "الاستیعاب"
۱۸	ابی الفداء و کتاب "المختصر فی اخبار البشر"
۱۸	نویری و کتاب "نهایه الارب فی فنون الادب"
۱۸	سیوطی و کتاب "مسند فاطمه"
۱۸	متقی هندی و کتاب "کنز العمال"
۱۸	دهلوی و کتاب "ازاله الخفاء"
۱۹	محمد حافظ ابراهیم و قصیده عمریه
۱۹	اسناد
۲۰	حمله ابوبکر و عمر به بیت وحی در معتبرترین کتب اهل سنت
۲۰	ابوعبید و کتاب الاموال
۲۱	محمد بن سعد و کتاب الطبقات الکبری
۲۱	طبرانی و المعجم الکبیر
۲۱	ابن عبد ربه و العقد الفريد

۲۲ سخن نظام در کتاب الوافی بالوفیات
۲۲ میزد و کتاب کامل
۲۲ مسعودی و مروج الذهب
۲۲ ابن ابي دارم و کتاب میزان الاعتدال
۲۳ محمّد بن مكرم و مختصر تاريخ دمشق
۲۳ ابن ابی الحديد و شرح نهج البلاغه
۲۴ جوينی و کتاب فرائد السمطين
۲۴ شمس الدين ذهبی و تاريخ الاسلام
۲۴ علی بن ابی بکر هيثمی و مجمع الزوائد
۲۵ ابن حجر عسقلانی و لسان الميزان
۲۵ متقی هندی و كنز العمال
۲۵ عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی
۲۶ احتجاج به فعل خليفه
۲۷ اسناد
۲۸ آیا عمر بن الخطاب ، به حضرت زهرا سلام الله عليها جسارت کرده است ؟
۲۸ پاسخ
۲۸ ۱. تهديد به سوزاندن خانه
۲۸ ۲. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خليفه دوم بر اعتراض مردم
۲۸ ۳. آوردن وسائل آتش سوزی و درگیری لفظی میان حضرت صديقه و خليفه دوم
۲۸ ۴. حمله خليفه دوم به حضرت صديقه طاهره
۳۰ خشم حضرت زهرا از خلفاء
۳۱ آیا بالاخره حضرت فاطمه عليها السلام از ابوبکر راضی شدند ؟
۳۲ شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها حقیقتی انکارناپذیر
۳۲ مقدمه
۳۳ خانه های رفیع
۳۳ جامعه اسلامی پس از شهادت پیامبر

- نشستی در سقیفه ۳۴
- رویدادهای پس از خروج از سقیفه ۳۵
- رویدادهای پس از خروج از سقیفه ۳۵
- عصمت زهرا سلام الله علیها در لسان رسول خدا ۳۶
- حرمت خانه حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت ۳۶
- اعتراف عمر به جنایات خویش در نامه ای به معاویه ۳۸
- سقیفه به نقل از عمر ، در روایتی از صحیح بخاری ۴۵
- اثبات کفر عمر و ابوبکر از کتب شیعه و سنی ۴۶
- اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب اهل سنت ۴۶
- الف) بدعت حلال کردن شراب توسط عمر ۴۶
- ب) پایه گذاری بدعت قیاس توسط عمر ۴۷
- ج) بدعت تراویح ۴۷
- د) بدعت نهی از متعه توسط عمر ۴۷
- خلاصه بحث ۵۰
- اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب شیعه ۵۱
- (?) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند ۵۱
- (?) ابوحمزه ثمالی می گوید ۵۱
- (?) ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاد علیه السلام نقل میکند ۵۱
- (?) ابوحمزه ثمالی گوید ۵۱
- (?) فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می کند ۵۱
- (?) امام صادق علیه السلام می فرمایند ۵۲
- (?) علامه شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی آورده است ۵۲
- اسناد ۵۲
- مظلومیت حضرت فاطمه(علیهاالسلام) و ظلم شیخین ۵۳
- رهنمون ۵۴
- بخش دوم: انحرافات اهل سنت ۵۶

- ۵۶ فتاوی زشت و شنیع اهل سنت
- ۵۶ فتاوی زشت و شنیع اهل سنت
- ۵۶ مرد بزرگسال با خوردن شیر محرم می شود !!
- ۵۷ بیست سال دوران بارداری
- ۵۷ داشتن نه همسر
- ۵۷ چهار سال مدت بارداری
- ۵۸ یک بچه و چند پدر!!!!
- ۵۸ عجیب ترین فتوا
- ۵۸ فتوا به حلال بودن زنا!
- ۵۹ ازدواج پدر با دختر
- ۵۹ ازدواج با محارم
- ۵۹ بازهم مجوزی برای زنا
- ۵۹ اقامه دو شاهد دروغ!
- ۶۰ جواز زنا با زن خدمتکار
- ۶۰ تعصب بی رحمانه
- ۶۰ شیر گاو و گوسفند و فتوای خواهر و برادری
- ۶۰ جواز استمناء (خودارضایی)
- ۶۱ پاک بودن منی!
- ۶۱ جواز نگاه کردن به عورت زن
- ۶۱ زناشویی با همسر در برابر نگاه دیگران
- ۶۱ جواز استفاده زن از آلت مصنوعی
- ۶۱ حکم کسی که با تمام بدنش داخل فرج و عورت زن شود
- ۶۲ حکم کسی که داخل شکم همسرش شده باشد
- ۶۲ مردی که آلتش را نصف کرده و هر کدام را داخل فرج زنی نماید!
- ۶۲ همجنس بازی با مملوک
- ۶۲ جواز لواط!

- ۶۲ غاصب، مالک می شود
- ۶۲ نبیذ پاک و خوردنش حلال !!
- ۶۳ خوردن کرم و حشرات
- ۶۳ گوشت حیواناتی که به روش غیر شرعی ذبح شده باشند حلال است
- ۶۳ جواز رقص و آواز
- ۶۴ تغییر سنتها به بهانه ضدیت باشیعه
- ۶۴ تحت الحنک
- ۶۴ ساختن قبور
- ۶۵ نماز میت
- ۶۵ عاشورا و عزاداری
- ۶۵ مسافرت برای زیارت پیامبر (ص) سفر معصیت است!
- ۶۵ مسافر در روزه گرفتن و نگرفتن آزاد است
- ۶۶ جواز وضو ساختن با شراب !
- ۶۶ بطلان وضو با دست زدن به شیعه !
- ۶۶ جواز سجده بر مدفوع سگ
- ۶۶ سجده با بینی به جای پیشانی !
- ۶۶ در وضو "ترتیب" شرط نیست !
- ۶۶ نماز جماعت به امامت هر فاسق و فاجر
- ۶۷ خروج از نماز با خارج کردن باد معده !!
- ۶۷ فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!
- ۶۷ خدا را ببینید !
- ۶۷ اسناد
- ۷۰ صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت
- ۷۰ صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت
- ۷۰ مقدمه
- ۷۰ (۱) از نظر محمود ابوریه ۴۰۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

- ۲) از نظر برخی دیگر، ۸۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند ----- ۷۱
- ۳) از نظر ابن حجر ۱۱۰ حدیث از صحیح بخاری مردود هستند ----- ۷۱
- ۴) آیا احادیث در صحیح بخاری کامل نقل شده اند؟ ----- ۷۱
- ۵) تغییر عبارات حدیث توسط خود بخاری و نقل احادیث بر اساس حافظه خویش ----- ۷۱
- ۶) بخاری از خودش هم حدیث نقل می کند ----- ۷۲
- ۷) اصل نسخه صحیح بخاری، این کتاب موجود نیست بلکه ناقص تر است ----- ۷۲
- ۸) عدم نقل احادیث امام صادق(ع) برخلاف اعتراف علمای اهل سنت به دانش و مقام والای او ----- ۷۲
- ۹) دشمنی بخاری با امیرالمؤمنین علی (ع) و حضرت زهرا(س) و . . . در نقل احادیث آن ها ----- ۷۳
- ۱۰) نقل احادیث خلاف قرآن و عقل ----- ۷۳
- ۱۱) در صحاح سته توهمات راویان وارد شده و کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده ----- ۷۴
- ۱۲) بیان علامه محمد حسن مظفر درباره اعتبار صحاح سته ----- ۷۴
- بخش سوم : شیعه می پرسد؟ ----- ۷۴
- اگر حقّ امیر المؤمنین غصب نمی گشت ، چه می شد؟ ----- ۷۴
- پاسخ ----- ۷۴
- ۱ - هدایت مردم به صراط مستقیم و بهشت : ----- ۷۴
- ۲ - رهنمود مردم به راه روشن هدایت ----- ۷۶
- ۳ - رهنمود جامعه به سوی حق ----- ۷۷
- ۴ - احیای سنت پیامبر اکرم (ص) ----- ۷۸
- ۵ - موجب اتحاد جامعه اسلامی ----- ۷۸
- ۶- فزون شدن برکات الهی بر مردم ----- ۸۰
- سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود ----- ۸۱
- سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود ----- ۸۱
- شیعه می پرسد ----- ۸۱
- شیعه می پرسد ----- ۸۱
- شیعه می پرسد ----- ۸۲
- شیعه می پرسد ----- ۸۲

۸۳ شیعه می پرسد

۸۳ شیعه می پرسد

۸۳ شیعه می پرسد

۸۳ شیعه می پرسد

۸۴ شیعه می پرسد

۸۴ شیعه می پرسد

۸۵ شیعه می پرسد

۸۵ شیعه می پرسد

۸۵ شیعه می پرسد

۸۶ شیعه می پرسد

۸۶ شیعه می پرسد

۸۶ شیعه می پرسد

۸۶ شیعه می پرسد

۸۷ شیعه می پرسد

۸۷ شیعه می پرسد

۸۷ شیعه می پرسد

۸۸ شیعه می پرسد

۸۸ شیعه می پرسد

۸۸ شیعه می پرسد

۸۸ شیعه می پرسد

۸۹ شیعه می پرسد

۸۹ شیعه می پرسد

۸۹ شیعه می پرسد

۸۹ شیعه می پرسد

۹۰ شیعه می پرسد

۹۰ شیعه می پرسد

- ۹۰ شیعه می پرسد
- ۹۰ شیعه می پرسد
- ۹۰ شیعه می پرسد
- ۹۱ شیعه می پرسد
- ۹۱ شیعه می پرسد
- ۹۱ شیعه می پرسد
- ۹۱ خلیفه رسول خدا، جاهل به احکام اسلام
- ۹۲ از جهالت خلیفه رسول خدا تا امر به ترک نماز !!!
- ۹۲ عمر بن الخطاب به رسول خدا درس ناموس داری می دهد
- ۹۲ مناظره حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر راجع به غصب فدک
- ۹۲ اشاره
- ۹۳ سید شرف الدین عاملی در فصول المَهْمَه مینویسد
- ۹۳ عماد زاده در چهارده معصوم مینویسد
- ۹۳ ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: «هن از پیغمبر شنیدم که فرمود
- ۹۳ خطبه حضرت زهرا - علیهاالسلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر
- ۹۴ خطبه حضرت زهرا - علیهاالسلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر
- ۹۴ پس خطاب به ابوبکر فرمود
- ۹۵ آنگاه با نگاه تندى به ابوبکر گفت:
- ۹۶ پاسخ ابوبکر به فاطمه - علیهاالسلام -
- ۹۶ پاسخ زهرا - علیهاالسلام - به ابابکر
- ۹۸ پاسخ ابوبکر چه بود؟
- ۹۹ اسناد
- ۹۹ اهل سنت باید پاسخ دهند که چرا ؟
- ۱۰۳ بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی
- ۱۰۳ بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی
- ۱۰۳ سخنی درباره حدیث شریف ثقلین

- ۱۰۴ شفا بخشی مشروط قرآن
- ۱۰۴ ظالمین چه کسانی هستند؟
- ۱۰۵ حکم عقل هم همین است
- ۱۰۵ ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟
- ۱۰۵ نیاز سنت رسول خدا به مبین معصوم
- ۱۰۶ آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟
- ۱۰۶ مقایسه روایت امیرالمومنین از رسول خدا با روایت ابوهریره
- ۱۰۹ عمر لعنت الله علیه از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا چه هدفی داشت ؟
- ۱۱۰ اینک در ذیل به روایتی در این زمینه توجه فرمائید
- ۱۱۱ آن وقت امام های های گریست
- ۱۱۳ بخش پنجم :وظیفه ای در مقابل دشمنان
- ۱۱۳ فلسفه لعن
- ۱۱۳ فلسفه لعن
- ۱۱۴ لعن در لغت
- ۱۱۴ لعن در پرتو قرآن و روایات
- ۱۱۴ مصادیق لعن در قرآن کریم
- ۱۱۵ حکمت لعن و تبری
- ۱۱۶ محلّ نزاع
- ۱۱۷ تصریح قرآن و سنت به لعن برخی از صحابه
- ۱۱۷ لعن نوع و شخص
- ۱۱۸ لعن نه سب
- ۱۱۹ اسناد
- ۱۲۰ کمی از زیاد و نمی از دریا
- ۱۲۱ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا را مورد لعن خویش قرار داده اند ؟
- ۱۲۲ دفاع از حریم ولایت باعث وحدت
- ۱۲۲ دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

بخش ششم : پاسخ به چند شبهه ۱۳۰

افسانه یار غار بودن ابی بکر ۱۳۰

پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه ۱۳۳

پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه ۱۳۳

خطری جدید ۱۳۷

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (ص) با عثمان صحت دارد ؟ ۱۳۸

پاسخ ۱۳۸

آیا نامگذاری فرزندان امیرالمومنین دلالت بر دوستی با خلفا دارد؟ ۱۴۴

آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟ ۱۴۵

درباره ما ۱۵۰

درباره مرکز ۱۵۱

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸
عنوان و نام پدیدآور: حدیث اشک / شیعه تیوب
مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه
توصیفگر: فاطمه زهرا (س)، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.، امام اول
توصیفگر: Fateme Zahra
توصیفگر: فاطمه زهرا (س)، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق
توصیفگر: امامت
توصیفگر: دفاع
توصیفگر: امامان [۱]

بخش اول زخم های انکار شده (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

اهل سنت همواره می کوشند با نشر کتب و مجلات و سایت های مختلف شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها به دست عمر و ابوبکر را افسانه جلوه دهند و آن را ساخته اذهان علمای شیعه می نمایند. این درحالیست که در معتبرترین کتب اهل سنت تصمیم عمر و ابوبکر بر قتل حضرت زهرا سلام الله علیها تایید شده است

ابن ابی شیبه و کتاب "المصنف"

ابوبکر بن ابی شیبه (۱۵۹-۲۳۵) مؤلف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می کند:
هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.
این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی علیها السلام به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شما خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می دهد. (۱)

یاد آور شدیم که گزارش فوق در کتاب المصنف با سندی صحیح نقل شده است، اینک به بررسی سند حدیث از دیدگاه رجالیان اهل سنت می پردازیم تا میزان اعتبار تاریخی آن معلوم گردد:

در اعتبار شخص مولف (یعنی ابن ابی شیبیه) همین بس که ذهبی، دانشمند رجالی اهل سنت (متوفای ۷۴۸) درباره ی او می گوید: عبدالله بن محمد بن ابی شیبیه، حافظ بزرگ و حجت است. احمد بن حنبل و بخاری و ابوالقاسم بغوی از او نقل روایت کرده و گروهی او را توثیق کرده اند... ابن شیبیه از کسانی است که از پل عبور کرده و در منتهای وثاقت است (۲)

بلاذری و کتاب "انساب الاشراف"

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب انساب الاشراف به گونه ی زیر نقل می کند:

ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتش زا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت! بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است! (۳)

درباره ی اعتبار بلاذری از دیدگاه اهل سنت همین بس که ذهبی در کتاب تذکره الحافظ وی را با القاب: حافظ، اخباری و علامه می ستاید (۴) و در کتاب سیر اعلام النبلاء او را چنین توصیف می کند: علامه، اذیب، نویسنده. (۵)

ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه از ابن عساکر نقل می کند که: بلاذری، نویسنده و دارای کتابهای خوبی است (۶) بنابراین نباید درباره ی بلاذری شک و تردید کرد.

تا اینجا بررسی سند به پایان رسید. این دو سند صحیح تاریخی، به وضوح حاکی از آن است که بعد از درگذشت پیامبر گروهی که در راس آنان شیخین قرار داشته اند تصمیم به هتک حرمت خانه ی زهرا علیها السلام گرفته اند، اما این که افراد مزبور، به نیت خود جامه ی عمل نیز پوشانیده اند یا نه؟ این مطلب را باید از بررسی مدارک بخش آینده به دست آورد.

ابن قتیبه و کتاب "الامامه و السیاسه"

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. (الاعلام ۴/۱۳۷) وی در کتاب الامامه و السیاسه چنین می نویسد:

ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد و آنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید والا- خانه را بر سرتان آتش می زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه ی عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است، او گفت: باشد! (۷)

ابن قتیبه دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید؟! وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا

را شنیدند گریه کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟، گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم!!.... (۸)

طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه‌ی وحی را چنین بیان می کند:

عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.

این صحنه‌ی تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه‌ی اول، با تهدید و ارباب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟ خواننده باید در آن داوری نماید. به لحاظ معیارهای مقبول علم رجال اهل سنت، در امانت و صداقت و وثاقت طبری سخنی نیست. ذهبی درباره‌ی او می گوید: پیشوای بزرگ، مفسر قرآن، ابوجعفر نویسنده کتابهای درخشان، ثقه و مورد اعتماد و راستگو. (۹)

ابن عبد ربه و کتاب "العقد الفرید"

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ هـ) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره‌ی تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جسته‌اند چنین می نویسد:

علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت: ای فرزند خطاب! آمده‌ای خانه‌ی ما را بسوزانی؟! او در پاسخ گفت: بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید). (۱۰)

ابن عبدالبر و کتاب "الاستیعاب"

یوسف بن عبدالله معروف به ابن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳) مولف کتاب الاستیعاب، از بزرگان علم حدیث، فقیه، مورخ و آگاه از انسب است. او در الاستیعاب، بخش مربوط به شرح حال ابوبکر، تحت عنوان عبدالله بن ابی قحافه حادثه‌ی یورش به خانه زهرا را چنین نقل می کند:

علی و زبیر هنگامی که با ابوبکر بیعت می شد، به خانه فاطمه رفت و آمد کرده و با او در این زمینه به مشورت می پرداختند. چون خبر رفت و آمد آنان به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! کسی محبوبتر از پدر تو برای ما نیست، همچنان که پس از رسول خدا، تو از دیگران نزد ما محبوبتری. به من خبر رسیده که آنان به خانه شما وارد می شوند.

اگر بار دیگر چنین خبری به من برسد، چنین و چنان خواهم کرد! سپس خانه را ترک گفت و پس از رفتن او علی و زبیر وارد خانه شدند، فاطمه به آنان گفت: عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر این کار تکرار شود چنین می‌کنم. به خدا سوگند او به قسم خود عمل می‌کند. (۱۱)

ابی الفداء و کتاب "المختصر فی اخبار البشر"

اسماعیل بن علی معروف به ابی الفداء (متوفای ۷۳۲) در کتاب معروف خود به نام المختصر فی اخبار البشر، گزارشی نزدیک به آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است. که ما برای اختصار دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم. (۱۲)

در اعتبار کلامی ابی الفداء همین بس که ذهبی می‌گوید: او دوستدار فضیلت و اهل آن بود و برای او محاسن زیادی هست. (الدرر الکامنه، نگارش ابن حجر ۱/۳۷۲)

نویری و کتاب "نهایه الارب فی فنون الادب"

احمد بن عبدالوهاب قرشی معروف به نویری (۶۷۷-۷۳۳) شاعر و ادیب معروف مصری مولف کتاب نهایه الارب فی فنون الادب است که زر کلی در الاعلام آن را ستوده و از قول فازیلیف می‌گوید:

حقیقی در این کتاب از مورخان دیرینه نقل شده است که کتابهای آنان به دست ما نرسیده است، مانند ابن الرقیق، ابن رشیق و ابن شداد. نویری در کتاب یاد شده، رویداد خانه‌ی زهرا علیها السلام را همانند ابن عبدالبر نقل کرده. که ما برای خلاصه آن را تکرار نمی‌کنیم (۱۳).

سیوطی و کتاب "مسند فاطمه"

جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱)، دانشمند ذوفنون و سخت کوش قرن نهم، در کتاب مسند فاطمه رویداد خانه دخت گرامی پیامبر را از مصنف ابن ابی شیبه نقل کرده است. و گفتار ابن ابی شیبه را قبلاً بیان کردیم.

متقی هندی و کتاب "کنز العمال"

علی بن حسام الدین معروف بن متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در کتاب ارزشمند خود کنز العمال رویداد خانه فاطمه را به نحوی که ابن ابی شیبه در المصنّف نوشته نقل کرده است، بنابراین، نیازی به نقل عبارت نیست (۱۴).

دهلوی و کتاب "ازاله الخفاء"

ولی الله بن مولوی عبدالرحیم دهلوی هندی حنفی (۱۱۱۴-۱۱۷۶) در کتاب ازاله الخفاء (که به زبان فارسی نوشته) درباره‌ی حوادث ایام سقیفه چنین می‌نویسد:

در همین ایام مشکلی دیگر که فوق جمیع مشکلات توان شمرد پیش آمد و آن این بود که: زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها جمع شده، در باب نقض خلافت، مشورتها به کار می‌بردند و حضرت شیخین آن را به تدبیری که بایستی بر هم زدند (۱۵).

سپس نصّ تاریخ را که زید بن اسلم از پدرش نقل کرده و ما قبلاً آن را از مصنّف ابن ابی شیبّه نقل کردیم، یادآور می‌شود.

محمد حافظ ابراهیم و قصیده عمریه

محمد حافظ ابراهیم (۱۲۸۷-۱۳۵۱) شاعر مصری که به شاعر نیل شهرت دارد، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده است. او در قصیده خود تحت عنوان عمر و علی، یکی از افتخارات عمر را این دانسته است که در خانه‌ی علی آمد و گفت: اگر بیرون نیاید و با ابی‌بکر بیعت نکنید خانه را به آتش می‌کشم و لو دختر پیامبر در آنجا باشد! جالب آن است که محمد حافظ ابراهیم، قصیده‌ی خویش را در یک جلسه‌ی بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند بلکه مدال افتخار نیز به او دادند.

سه بیت این قصیده، مورد نظر و استشهاد ماست:

و قَوْلُهُ لَعَلِّي قَالَهَا عُمَرُ

أَكْرِمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا

إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمِصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفُؤُهُ بِهَا

أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا .

و گفتاری که عمر آن را به علی علیه‌السلام گفت به چه شنونده‌ی بزرگواری و چه گوینده‌ی مهمی؟! به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه‌ات را به آتش می‌کشم و احدی را در آن باقی نمی‌گذارم هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد. جز ابوحفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت (۱۶).

عمر رضا کحاله و کتاب "اعلام النساء"

عمر رضا کحاله، محقق معاصر و مؤلف کتاب ارزشمند اعلام النساء، در شرح زندگی دخت گرامی پیامبر می‌نویسد:

فقيل له: يا أباحفص إنَّ فيها فاطمة، فقال: و إن...

دخت پیامبر در آستانه‌ی خانه ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از شما نمی‌شناسم، جنازه رسول خدا را بر زمین گذارده‌اید و کار ریاست را بین خود تقسیم کرده‌اید، بی آن که با ما مشورت کنید و حق ما را به ما برگردانید (۱۷).

اسناد

(۱) مصنف ابن ابی شیبّه ۵۷۲ / ۸

(۲) میزان الاعتدال ۲ / ۴۹۰، شماره ۴۵۴۹

(۳) انساب الأشراف ۱ / ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره

(۴) تذکره الحفاظ ۳- ۰۹۲، شماره ۸۶۰

(۵) سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۱۶۲، شماره ۹۶

۶) البدایه والنهایه ۱۱/۶۵، حوادث سال ۲۷۹

۷) الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.

۸) الامامه و السیاسه، ص ۱۳، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر. مسلماً این بخش از تاریخ، برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار بوده است، لذا برخی درصدد برآمدند که در نسبت کتاب الإمامه و السیاسه به ابن قتیبه تردید کنند، حال آن که ابن ابی الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و تحریفگران بخشی از مطالب آن را به هنگام چاپ، حذف کرده‌اند. غافل از آنکه مطالب مزبور در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید موجود است. زر کلی در اعلام، کتاب الامامه و السیاسه را از آثار ابن قتیبه می‌داند و سپس می‌افزاید: برخی از علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تأمل دارند. یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می‌دهند نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (معجم المطبوعات العربیه ۱/ ۲۱۲) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌داند.

۹) میزان الاعتدال ۳/ ۴۹۸، شماره ۷۳۰۶

۱۰) عقد الفرید ۴/ ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.

۱۱) استیعاب ۳/ ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ قاهره.

۱۲) المختصر فی اخبار البشر ۱/ ۱۵۶، ط دار المعرفه، بیروت.

۱۳) نهایه الارب فی فنون الأدب ۱۹/ ۴۰، نگارش نویری، چاپ قاهره، ۱۳۹۵ هـ.

۱۴) کنز العمال ۵/ ۶۵۱، شماره ۱۴۱۳۸، ط مؤسسه الرساله، بیروت.

۱۵) ازاله الخفاء ۲/ ۲۹، ناشر اکیدمی، ط لاهور.

۱۶) دیوان محمد حافظ ابراهیم ۱/ ۸۲.

۱۷) اعلام النساء ۴/ ۱۱۴.

حمله ابوبکر و عمر به بیت وحی در معتبرترین کتب اهل سنت

ابوعبید و کتاب الاموال

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به نام الاموال که مورد اعتماد فقیهان بزرگ مسلمان قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه‌ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام داده‌ام انجام ندادم همچنان که آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام ندادم انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه چیز را از پیامبر سوال می‌کردم. اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از:

و ددت ائنی لم اکشف بیت فاطمه و ترکته وان اُغلق علی الحرب. (۱)

کاش، خانه و حریم خانه‌ی فاطمه را کشف نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود.

ابوعبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله: لم اکشف بیت فاطمه و ترکته... می‌گوید: کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر ابوعبید روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب الاموال در پاورقی

توضیح داده‌اند که: جمله‌های حذف شده‌ی فوق، در کتاب میزان الاعتدال (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبد ربه در عقد الفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

محمد بن سعد و کتاب الطبقات الكبرى

محمد بن سعد (متوفای ۲۲۹) معروف به کاتب واقدی در اثر ارزشمند خود که صحابه و تابعان را به شیوه خاصی طبقه بندی کرده در باب دختران پیامبر، زندگانی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را به صورت روایی آورده، آنگاه چنین می‌نویسد:

ابوبکر آگاه که فاطمه بیمار شد در خانه فاطمه علیها السلام آمد و اجازه خواست تا از او عیادت کند، علی علیه السلام استجازه ابوبکر را به فاطمه علیها السلام رسانید.

فاطمه علیها السلام فرمود: اختیار با شماست، علی علیه السلام اذن داد. آنگاه می‌نویسد:

فدخل علیها واعتذر إلیها و کلمها فرضیت عنه. (۲)

بر زهرا وارد شد و معذرت خواهی کرد و با او سخن گفت و او را از خود راضی ساخت.

البته ابن سعد روی محدودیتی که داشت، نتوانست روشنتر از این بنویسد، مگر ابوبکر که چه ستمی بر زهرا روا داشته بود که سرانجام از او رضایت می‌طلبد و معذرت خواهی می‌کند.

طبرانی و المعجم الكبير

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) شخصیتی است که ذهبی در میزان الاعتدال در حق او می‌نویسد: حافظ و ثبت (۳) مولف کتاب المعجم الكبير - که کرارا چاپ شده است - آنجا که درباره‌ی ابی بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید یاد آور می‌شود: ابی بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سوال می‌کردم.

سپس، درباره‌ی آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش آن را انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید:

فأما الثلاث اللاتی وددت أنى لم أفعلنّ، فوددت أنى لم أكن كسفت بیت فاطمة و ترکته (۴)

آن سه چیزی که آرزو می‌کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود: آرزو می‌کنم حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهدم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم.

ابن عبدربه و العقد الفرید

ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ ه) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابی بکر بر او وارد شدم تا از او عبادت کنم، او گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است:

و ددت ائی لم اکشف بیت فاطمه عن شیء وإن كانوا اغلقوه علی الحرب (۵)
کاش در خانه‌ی فاطمه را باز نمی‌کردم هر چند آنان برای نبرد در خانه بسته بودند.

سخن نظام در کتاب الوافی بالوفیات

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به نظام معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه‌ی فاطمه علیها السلام، چنین آمده است:

انّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألفت المحسن من بطنها (۶)

عمر در روز اخذ بیعت برای ابی‌بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد.

مبّرد و کتاب کامل

محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت- که آثار گران سنگی از او به یادگار مانده است - در کتاب الکامل خود، داستان آرزوهای خلیفه‌ی اول را به نقل از عبدالرحمان بن عوف آورده و یادآور می‌شود:

و ددت ائی لم اکن کشف عن بیت فاطمه و ترکتہ ولو أغلق علی الحرب (۷)

آرزو می‌کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

مسعودی و مروج الذهب

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی‌دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

فوددت ائی لم اکن فثت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً (۸)

آرزو می‌کردم کاش حرمت خانه‌ی زهرا را زیر پا نمی‌نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت.

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل بیت پیامبر، گرایش‌های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می‌داند!؟

ابن ابی‌دارم و کتاب میزان الاعتدال

احمد بن محمد معروف به ابن ابی‌دارم، محدّث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن احمد بن حماد کوفی درباره‌ی او می‌گوید: کان مستقیم الأمر عامه دهه؛ او در سراسر عمر خود، پوینده‌ی راه راست بود.

ذهبی نیز می‌نویسد:

كان موصوفاً بالحفظ و المعرفة إلا أنه يترفض (٩)

او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است. اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل بیت، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن ابی دارم نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده می شود:
ان عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن.

یعنی: عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد. (١٠)

محمد بن مكرم و مختصر تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبه الله معروف به ابن عساکر دمشقی (متوفای ٥٧١) کتابی در تاریخ دمشق تألیف نموده که اخیراً در هشتاد جلد منتشر شده است، سپس این موسوعه را محمد بن مكرم معروف به ابن منظور (٦٣٠-٧١١) تلخیص کرده، او نیز داستان دیدار عبدالرحمان را با ابی بکر یاد آور شده و چنین می گوید، ابوبکر گفت:

لا آسی علی شیء من الدنيا إلا علی ثلاث فعلتھن و ددت آئی لو ترکتھن... و ددت آئی لم أکن کشفْتُ بیت فاطمه عن شیء مع انھم اغلقوه علی الحرب (١١)

من بر چیزی از امور دنیا تأسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی دادم... دوست داشتم خانه ی فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند ساکنان خانه آن را برای جنگ ببندند.

ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه

عبدالحمید بن هبه الله مدائنی معتزلی (متوفای ٦٥٥) مورخ و نویسنده ی توانای جهان اسلام و مؤلف شرح نهج البلاغه در بیست جلد، سرگذشت یورش به خانه ی زهرا علیها السلام را در موارد مختلف کتاب خویش یاد آور شده است، هر چند در جایی هتک حرمت مزبور را صحیح دانسته و آن را گناه کبیره نمی شمارد؛ زیرا به رغم او، عمر حق داشت افرادی را که از بیعت سرباز می زند تهدید کند! البته این نظریه ی گروهی از معتزله است و اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد (١٢)
در موردی می گوید:

برخی از حوادثی که شیعه نقل کرده می پذیرم نه تمام آنچه را که آنان نقل کرده اند (١٣)

در مورد سوم می گوید: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خون هبار بن اسود را حلال شمرد، زیرا او کسی بود که با نیزه به کجاوه ی دختر پیامبر (زینب) زد و او فرزند خود را سقط کرد.

ابن ابی الحدید می گوید:

این داستان را برای استادم، نقیب ابوجعفر، نقل کردم، او روایت را تصدیق کرد، سپس به او گفتم اجازه می دهی من این تاریخ را که: فاطمه از ترس، محسن خود را سقط کرد و اگر پیامبر زنده بود خون سکی را که سبب سقط جنین او شده بود، حلال می شمرد را از شما نقل کنم؟

استاد در پاسخ گفت: از من نقل نکن، همچنین خلاف آن را نیز از من نقل نکن، من در این مساله نظر قاطع ندارم، چون روایات در این زمینه اختلاف دارند (١٤)

جوینی و کتاب فرائد السمطین

ابراهیم بن محمد بن المویذ معروف به جوینی (متوفای ۷۲۲) از مشایخ ذهبی است (۱۵)، ذهبی در حق استادش جوینی چنین می‌گوید: امام، محدث یگانه، فخر الاسلام، صدر الدین.

جوینی در کتاب فرائد السمطین به طور مستن از ابن عباس نقل می‌کند که او گفته: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد اشک آلود شد. سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه علیها السلام را پرسیدند، فرمود:

أَنِّي لَمَّا رَأَيْتَهَا ذَكَرْتُ مَا يَصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدُّلُّ بَيْتَهَا وَانْتَهَكَ حَرْمَتَهَا وَغَضِبَ حَقُّهَا وَنَعَتْ أَرْثَهَا وَكُسِرَ جَنْبُهَا وَاسْقَطَتْ جَنْبِهَا، وَ هِيَ تَنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تَجَابُ وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا تَغَاثُ (۱۶)

زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می‌بینم ذلت وارد خانه‌ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غضب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: یا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، استغاثه می‌کند، اما کسی به به فریادش نمی‌رسد.

شمس الدین ذهبی و تاریخ الاسلام

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸) در کتاب تاریخ الاسلام در تاریخ زندگی ابوبکر چنین می‌نویسد: عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفتگویی، ابوبکر به او چنین گفت: **أَمَّا أَنِّي لَا آسَى عَلَى شَيْءٍ، إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتَهُنَّ، وَ ثَلَاثٍ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْهُنَّ: وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ إِنِ أَعْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ (۱۷)** من بر چیزی تاسف نمی‌خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا می‌پرسیدم. دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شود....

علی بن ابی‌بکر هیشمی و مجمع الزوائد

نور الدین علی بن ابی‌بکر هیشمی (متوفای ۸۰۷) مولف کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد، وی در باب کراهه الولاية چنین می‌نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر از او عیادت کرد پس از گفتگوهایی، وی چنین گفت: **أَمَّا أَنِّي لَا آسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتَهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْهُنَّ، فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ إِنِ أَعْلَقَ عَلَى الْحَرْبِ (۱۸)**

من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی‌دادم. و سه چیزی که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، دوست داشتم سه چیز را از رسول خدا می‌پرسیدم، آن سه چیز را که انجام دادم و دوست داشتم

انجام نمی‌دادم این که: خانه فاطمه را به حال خود ترک نموده و هتک حرمت او نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

ابن حجر عسقلانی و لسان المیزان

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) در کتاب لسان المیزان در شرح حال علوان و علی، داستان عیادت عبدالرحمان بن عوف را از ابی بکر می‌نویسد، او در موضوعات سه گانه‌ای که انجام داده و آرزو می‌کرد که ای کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌نویسد:

أنتي لا- آسى على شيء إلا على ثلاث وددت أنتي لم أفعلهنّ وددت أنتي لم أكشف بيت فاطمة و تركته و إن أغلق على الحرب (۱۹)

من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیزی که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، یکی از آنها هتک حرمت خانه فاطمه که کاش به حال خود وا می‌گذاشتم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

متقی هندی و کنز العمال

علاء الدین علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در دائره المعارف حدیثی خود به نام کنز العمال، حدیث عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده و آرزوهای خلیفه را در مورد نه گانه به روشنی بیان کرده است. از جمله آن که می‌گوید:

یکی از سه چیزی که آرزو می‌کردم کاش انجام نمی‌دادم، این است که:

وددت أنتي لم أكن أكشف بيت فاطمة و تركته و إن كانوا قد غلقوه على الحرب (۲۰)

کاش حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم، هر چند آنان برای جنگ خانه را بسته بودند.

عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان در دربار هجوم به خانه‌ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم:

إنّ عمر قال: و أمدى نفسى بيده، ليخرجنّ أو لأحرقنّها على من فيها...! قالت له طائفة خافت الله و رعت الرسول في عقبه: يا أباحفص، إنّ فيها فاطمة..! فصاح لا يبالي: و إن...! واقترّب و قرع الباب، ثم ضربه و اقتحمه.. و بدا له على... ورنّ حينذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإنّ هي إلّا رنة استغاثة أطلقتها: يا أبت رسول الله...

تستعدى بها الراقد بقربها في رضوان ربّه على عسف صاحبه، حتّى تبدّل العاتى المدل غير إهابه، فتبدّد على الأثر جبروته، و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزي لو يخرّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدميه ارتداد هدبه إليه.... و عند ما نكص الجمع، و راح يفرّ كنوافر الأطباء المفزوعة أمام صيحة الزهراء، كان على يقنّب عينيه من حسرة و قد غاض حلمه، و قل همّه، و تقبضت أصابع يمينه على مقبض سيفه كهّم من غيظه أن تغوص فيه... (۲۱)

قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاید والا- خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم! گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد:

یزید در پاسخ او نوشت: ای ابله! ما به خانه‌های نو و فرش‌های گسترده و پستی‌های چیده وارد شدم و در راه آن نبرد کردیم، اگر حق با ما باشد به حق نبرد کرده‌ایم و اگر حق از آن غیر ما باشد، پدر تو نخستین کسی بود که این سنت را رواج داد و حق را از صاحبان آن برگرفت!

اسناد

- ۱) الأموال، ص ۱۹۵، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت، نیز ابن عبدربه در عقد الفرید ۴/ ۲۶۸ جمله‌های حذف شده را نقل کرده است چنانکه خواهد آمد.
- ۲) طبقات ۸/ ۲۷، ط دار صادر
- ۳) میزان الاعتدال ۲/ ۱۹۵.
- ۴) المعجم الکبیر طبرانی ۱/ ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.
- ۵) عقد الفرید ۴/ ۲۶۸، چاپ مکتبه الهلال.
- ۶) الوافی بالوفیات ۶/ ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی ۱/ ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. در ترجمه نظام به کتاب بحوث فی الملل والنحل ۳/ ۲۴۸-۲۵۵ مراجعه شود.
- ۷) شرح نهج البلاغه ۲/ ۴۷، چاپ مصر.
- ۸) مروج الذهب ۲/ ۳۰۱، چاپ داراندلس، بیروت.
- ۹) سیر اعلام النبلاء ۱۵/ ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.
- ۱۰) میزان الاعتدال ۱/ ۱۳۹
- ۱۱) مختصر تاریخ دمشق ۱۳/ ۱۲۲، چاپ دارالفکر، سال ۱۹۸۹
- ۱۲) شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۲۷۲؛ مغنی، قاضی عبدالجبار ۱/ ۳۳۷
- ۱۳) شرح نهج البلاغه ۱۷/ ۱۶۸
- ۱۴) شرح نهج البلاغه ۱۴/ ۱۹۲
- ۱۵) معجم شیوخ الذهبی ۱۲۵، شماره ۱۵۶
- ۱۶) فرائد السمطین ۲/ ۳۴، چاپ بیروت.
- ۱۷) تاریخ الإسلام، چاپ دارالکتب العربی، تحقیق دکتر تدمری، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۱۸) مجمع الزوائد و منبع الفوائد ۵/ ۲۰۲-۲۰۳، چاپ سوم، سال ۱۴۰۲.
- ۱۹) لسان المیزان ۴/ ۱۸۹، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳ هـ.
- ۲۰) کنز العمال ۵/ ۶۳۱، حدیث شماره ۱۴۱۱۳.
- ۲۱) عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب ۴/ ۲۷۴-۲۷۷ و نیز ۱/ ۱۹۲-۱۹۳.
- ۲۲) مروج الذهب ۳/ ۲۷۶، منشورات دانشگاه لبنان؛ ۳/ ۷۷، چاپ دار اندلس.
- ۲۳) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶.

آیا عمر بن الخطاب، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است؟

پاسخ

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است، از قطعیات تاریخ است. روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده به چند دسته می شود تقسیم کرد.

۱. تهدید به سوزاندن خانه

ذکر الطبری: باسناده عن زیاد بن کلب قال: أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال: واللّه لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة»، فخرج عليه الزبير مصلتاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه. تاريخ الطبری: ۲/۴۴۳.

وابن أبی الحديد: عن سلمة بن عبد الرحمان قال: فجاء عمر اليهم فقال: «والذی نفسی بيده لتخرجنّ إلى البيعة أو لأحرقنّ البيت عليكم». شرح نهج البلاغه: ۱/۱۶۴ (۲/۴۵).

۲. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم

وابن قتیبه: قال: ... وقال عمر: والذی نفس عمر بيده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فيها! فقیل له: یا أبا حفص إنّ فيها فاطمة!! فقال: وإن. الامامة والسياسة: ۱/۱۲، أعلام النساء لعمر رضا كحالة: ۴/۱۱۴.

۳. آوردن وسائل آتش سوزی و درگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم

البلاذری: باسناده عن سليمان التيمي وعن ابن عون: إنّ أبابكر أرسل إلى عليّ (عليه السلام) يريد البيعة فلم يبايع، فجاء عمر ومعه فتيلة فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطاب! أتراك محرّقاً عليّ بابي؟ قال نعم: وذلك أقوى فيما جاء به أبوك. انساب الاشراف: ۱/۵۸۶.

أبو الفداء: قال: ... فأقبل عمر بشيء من نار على أن يضرم الدار، فلقيته فاطمة رضى الله عنها وقالت: إلى أين يا بن الخطاب؟ أجنّت لتحرق دارنا؟ قال: نعم. تاريخ أبي الفداء: ۱/۱۶۴.

وابن عبد ربّه: الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر: عليّ والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، فأما عليّ والعباس والزبير فقعدوا في بيت فاطمة حتّى بعث اليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدار فلقيته فاطمة فقالت: يا بن الخطاب! أجنّت لتحرق دارنا؟ قال: نعم. العقد الفريد: ۵/۱۲، طبعه مكتبة الرياض الحديثية.

۴. حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره

الشهرستانی: عن الجاحظ: إنَّ عمر ضرب بطن فاطمة عليها السلام يوم البيعة حتَّى أَلقت الجنين من بطنها وكان عمر يصيح: إحرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ وفاطمة والحسن والحسين وزينب (عليهم السلام).

الملل والنحل: ١/٥٧. طبعه بيروت، دار المعرفة.

قال المسعودي: فهاجموا عليه وأحرقوا بابه، واستخرجوا منه كرهاً، وضغطوا سيده النساء بالباب حتَّى أسقطت محسناً. اثبات الوصية: ١٤٣.

قال ابن حجر العسقلاني: إنَّ عمر رفس فاطمة حتَّى أسقطت بمحسن.

لسان الميزان: ١/٢٦٨.

قال الصفدي: إنَّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتَّى أَلقت المحسن من بطنها.

الوافي بالوفيات: ٥/٣٤٧.

روايات فراوانی از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است که غضب فاطمه، غضب پیامبر و غضب پیامبر غضب خداوند است: عن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمة: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادُ وَلَمْ يَخْرُجْ». حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

المستدرک: ٣/١٥٣، مجمع الزوائد: ٩/٢٠٣، الآحاد والمثاني للضحاک: ٥/٣٦٣، الذرية الطاهرة النبوية للدولابي: ١١٩، المعجم الكبير للطبرانی: ١/١٠٨، ٢٢/٤٠١، نظم درر السمطين للزرندي الحنفي: ١٧٨، الكامل لعبدالله بن عدی: ٢/٣٥١، تاريخ مدينة دمشق: ٣/١٥٦، أسد الغابة: ٥/٥٢٢، ذيل تاريخ بغداد: ٢/١٤٠، ٢/١٤١ ميزان الاعتدال: ٢/٤٩٢، الإصابة: ٨/٢٦٥، ٢٦٦، تهذيب التهذيب: ٢١/٣٩٢، سبل الهدى والرشاد للصالحي الشامي: ٤٤/١١.

عن المسور بن مخرمة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني».

صحیح البخاری ٤/٢١٠، (ص ٧١٠، ح ٣٧١٤)، كتاب فضائل الصحابة، ب ١٢ - باب مناقب قرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم.

عن المسور بن مخرمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا».

صحیح مسلم ٧/١٤١ ح ٦٢٠٢) كتاب فضائل الصحابة رضي الله تعالى عنهم، ب ١٥ - باب فضائل فاطمة بنت النبي عليها الصلاة والسلام.

و از قطعیات تاریخ است که حضرت زهرا سلام الله علیها تا آخر عمر از دست خلیفه و دار و دسته اش غضبناک بود و هرگز از آن ها راضی نشد.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فهجرت ابا بكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت.

صحیح البخاری: ٤/٤٢، ش ٢٨٦٢.

بنا بر نقل ابن قتیبه دینوری، وقتی ابوبکر و عمر به ملاقات حضرت زهرا آمدند، حضرت زهرا به آن ها گفت که آن دو را تا آخر عمر پس از هر نمازش نفرین خواهد کرد.

والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها.

الإمامة والسياسة، تحقيق الشيرى ج ١، ص ٣١.

اما از دیدگاه روایات شیعه، این که قاتل حضرت زهرا سلام الله علیها، عمر بن الخطاب است، قطعی است. ما فقط به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

وكان سبب وفاتها: أن قنفذاً مولى عمر لكرها بنعل السيف بأمره، فأسقطت محسناً ومرضت من ذلك مرضاً شديداً، ولم تدع أحداً ممن آذاها يدخل عليها.

سبب شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها این بوده است که قنفذ غلام عمر به دستور او، آن حضرت را با غلاف شمشیرش زد. و این سبب شد که محسن سقط شود و حضرت زهرا شديداً مريض شوند. در مدتی که مريض بودند، به هیچ یک از آنانی را که او را اذیت کرده بودند، اجازت ملاقات نداد.

دلائل الإمامة ج ۲، عنه بحار الأنوار: ۸ / ۲۳۰ - ۲۳۲ (ط الڪمپانی)، ۳۰ / ۲۹۰ - ۲۹۵. ۲. مثالب النواصب: ۳۷۱ - ۳۷۴، ۴۱۸ - ۴۱۹. ۳. الصراط المستقیم: ۳ / ۲۵. ۴. مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر: ۱۰۹.

خشم حضرت زهرا از خلفاء

(۱) بخاری در جای جای صحیح خود، از خشم فاطمه نسبت به خلیفه نخستین سخن می گوید. در کتاب خمس می گوید:

فغضبتُ فاطمةُ بنتُ رسولِ اللهِ فهِجرتُ أبابكرَ فلم تزل مهاجرةً حتى تُوفيتُ (۱)

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی بکر خشمگین شد و او را ترک گفت و این متارکه تا روزی که در گذشت ادامه داشت.

در کتاب فرائض می نویسد:

فهِجرته فاطمةُ فلم تكلمه حتى ماتت (۲)

فاطمه، ابی بکر را ترک گفت و تا روزی که در گذشت با او سخن نگفت.

در کتاب مغازی در باب غزوهی خیبر می گوید:

فأبى أبوبكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهِجرته فلم تكلمه حتى تُوفيتُ (۳)

ابوبکر ابا و رزید از آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به تعبیر او) به ارث نهاده چیزی به فاطمه بدهد از این جهت فاطمه از ابوبکر، ناراحت و خشمگین شد و تا روزی که در گذشت با او سخن نگفت.

مجموع این روایات حاکی است که: آن کس که خشنودی و خشم او مایه‌ی خشنودی و خشم خداست، نسبت به خلیفه خشمگین بوده و تا پایان عمر خویش بر این حالت باقی بوده است.

(۲) از سخنان امیر مومنان علیه السلام در کنار قبر پنهان دخت گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً مظلومیت زهرا علیها السلام آشکار می گردد. آنجا که در کنار تربت پاک همسرش خطاب به رسول خدا این چنین عقده‌ی دل می گشاید:

سُتبتك ابنتك بتضافر أمتك على هضمها، فأحفظها السؤال واستخبرها الحال؛ هذا و لم يطل العهد و لم يخل منك الذکر. (۴)

به زودی دخترت تو را آگاه ساخت که امت تو چگونه در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند. سرگذشت وی را از او بی پرده پرس و او را سوال پیچ کن (تا ماجرا را برای تو شرح دهد). این چنین شد در حالی که هنوز با زمان حیات تو چندان فاصله‌ای زیاد نیست و یادت فراموش نگردیده است.

(۳) مراسم دفن زهرا علیها السلام شبانه (۵) و بدون خبر کردن دیگران برگزار شد. در حالی که جا داشت مراسم تشییع و دفن یگانه دختر پیامبر و محبوبترین و نزدیکترین کس او، توسط عامه‌ی مسلمین با شکوهی در خور برگزار گردد و صحابی و انصار، بخشی از حق عظیم پیامبر بر خویش را با احترام شایسته به پیکر دختر گرامی وی، ادا کنند. مگر پیامبر، چند فرزند بی

واسطه داشت؟! اما چنین نشد و مولای متقیان علی علیه السلام، پیکر عزیز خویش را در دل شب و در نقطه‌ای نامعلوم، به خاک سپرد. هنوز هم قبر فاطمه پنهان است و افراد ناوارد، قبر فاطمه بنت اسد را قبر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌انگارند.

خود این عمل - کفن و دفن محرمانه‌ی زهرا - نوعی اعتراض مدبرانه به دژ خوبی مهاجمان به خانه‌ی وحی بود که می‌تواند برای آیندگان معنا دار باشد. و حق پژوهان را سر نخ‌ی قابل تحقیق از حقیقت، به دست دهد.

در اینجا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم هر چند سخن در این مورد بسیار است.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد

اسناد :

(۱) صحیح البخاری، باب فرض الخمس، ۷۸/۴، چاپ مکتبه‌ی عبدالحمید احمد الحنفی

(۲) صحیح البخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی، صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکنا صدقه ۸/۱۴۹

(۳) صحیح البخاری، باب غزوه خیبر

(۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۲.

(۵) دفن حضرت زهرا علیها السلام در نیمه شب بدون خبر کردن دیگران، از مسلمات تاریخ است.

آیا بالاخره حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر راضی شدند؟

اگر گفته شود این گروه که در ابتدا با ابوبکر بیعت نکردند بالاخره با او بیعت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام نیز بالاخره به بیعت رضایت داد زیرا ایشان از پیامبر شنیده بودند که: (من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة) چه می‌گوئید؟ پاسخ ۱: اولاً- چنین نیست بلکه برخی از این گروه تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکردند از جمله حضرت فاطمه علیها السلام و سعدابن عباده.

پاسخ ۲: به استناد مدارک تاریخی حضرت فاطمه علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر عمر قهر کرده و با آنان سخن نگفتند (۱) پاسخ ۳: نه تنها حضرت فاطمه علیها السلام از این دو هرگز راضی نشدند! بلکه وصیت نمودند که شبانه و دور از چشم این دو غسل و کفن و دفن شوند و قبر او مخفی بماند تا پاسخ به این سؤال همواره مشروعیت بیعت و حکومت ابوبکر را زیر سؤال ببرد که قبر تنها دختر رسول خدا کجاست و اصولاً چرا مخفی است؟؟؟

پاسخ ۴: بر فرض محال که حضرت فاطمه علیها السلام نهایتاً راضی شدند! پس چرا بیعت از حضرت علی علیه السلام با زور انجام شد، خلیفه اول عمر را در پی امام علی علیه السلام فرستاد و گفت (اثنتی به باعنف العنف) (۲)

پاسخ ۵: اگر چنین است چرا تهدید کردند در صورتیکه مخالفین بیعتی که در خانه حضرت فاطمه علیها السلام تحصن کرده اند، اگر از خانه خارج نشوند و بیعت نکنند، خانه را به آتش خواهند کشید (۳)

پاسخ ۶: اگر چنین است که نهایتاً ابوبکر رضایت حضرت فاطمه علیها السلام را کسب کرده! چرا در آخر عمر همواره از کار خود در شکستن در خانه حضرت اظهار پشمانی می‌کرد و می‌گفت (لیتینی لم اکشف بیت فاطمه و لو اعلن علی الحرب) (۴)

پاسخ ۷: اگر چنین است چرا اهل سنت این حرمت شکنی عمر را دلیل فضل او می‌شمارند و به آن افتخار می‌کنند؟ چنانچه در شعر سروده شده توسط حافظ ابراهیم نیل سنی مذهب در شعری در مدح عمر، سخنی که عمر به علی علیه السلام که گفته است (خانه ات را به آتش مکشم تا بیعت کنی حتی اگر دختر مصطفی در آن باشد) و این سخن دلیل بزرگواری عمر مداند

پاسخ ۸: معاویه نامه ای به حضرت علی (علیه السلام) می نویسد و شیوه بیعت کردن حضرت را به رخ او مکشد تا او را تحقیر کند و می گوید مانند شتران ریسمان به بینی ات انداختند تا بیعت کردی! و حضرت در پاسخ به او می گوید ای معاویه تو خواستی مرا بگونه ای مذمت کنی و متوجه نشدی که تو با روشن کردن این نقطه از تاریخ و چگونگی بیعت من مرا مدح کردی! و مظلومیت مرا نشان دادی (۶)

پاسخ ۹: می دانیم که حضرت علی علیه السلام بعد از آنکه به زور و با ریسمان به مسجد کشانیده شد تا بیعت کند! هنوز مخالفت می کرد و گفت که اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ آنها گفتند که گردنت را می زنیم! حضرت گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید! آنان گفتند بنده خدا آری و اما برادر رسول خدا نه (۷) آیا هنوز اعتقاد داریم بالاخره حضرت با آنان بیعت کرد و یا از آنان راضی شد!
اسناد:

- (۱) سنن ترمذی/ ج ۴/ ص ۱۵۸ - کتاب السر باب ۴۴/ حدیث ۱۶۰۹ / مج فی ترکه رسول الله - در آدرس ارائه شده ذیل این روایت و روایت دگر از صحیح بخاری که در صفحه ۱۲۷ در ذیل آدرس دوم آمده این مطلب دقیق تر اشاره شده است
- (۲) انساب الاشراف / ج ۲/ ص ۲۶۹ باب امر السقیفه
- (۳) تاریخ طبری / ج ۳/ ص ۲۰۲ حوادث سال ۱۱ هجری - عقد الفرید / ج ۴/ ص ۲۵۹- سایر آدرس ها در شماره ۱ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم و پاسخ به شبهات جلد دوم آمده است
- (۴) عقد الفرید / ج ۴/ ص ۲۶۸/ العسجده الثانيه فی الخلفا و تواریخهم - تاریخ طبری / ج ۳/ ص ۴۳۰ ذکر استخلافه عمر - اب ابی الحدید / ج ۶/ ص ۵۱ - منتخب کنز العمال / ج ۲/ ص ۱۷۱ - سایر آدرس ها در شماره ۳ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم و پاسخ به شبهات جلد دوم آمده است
- (۵) دیوان حافظ ابراهیم / ج ۱/ ص ۸۲
- (۶) نهج البلاغه قسمت رسائل / کتاب ۲۸ / کتاه الی معاویه - کتاب جمهره رسائل العرب / ج ۱/ ص ۳۹۹ - ابن ابی الحدید / ج ۱۸۶/ ۵
- (۷) الامامه و السیاسه ابن قتیبیه / ج ۱/ ص ۱۳ کیف کانت بیعه علی - اعلام النسا عمر کحاله / ج ۴/ ص ۱۱۵ ترجمه فاطمه

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها حقیقتی انکارناپذیر

مقدمه

ظلم و ستم به خاندان رسالت، پس از شهادت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از رویدادهای مسلم تاریخ اسلام است که نمی توان درباره آن شک و تردید نمود، محدثان و تاریخ نگاران با تمام محدودیت ها و فشارها حقایق را به گونه ای بازگو کرده و از آن حوادث تلخ و دردآور، یاد نموده اند.

شریف مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) می نویسد:

در آغاز کار، محدثان و تاریخ نویسان اهل سنت آنچه را در این مورد می شنیدند به صورت کامل نقل می کردند، ولی چه بسا بر اشکالاتی در برخی از چیزهایی که نقل می نمودند واقف گشتند پس از نقل آنها خودداری کردند.(?)

چه بی مهری بالاتر از این که امیرمؤمنان علیه‌السلام را به صورت بسیار زننده برای بیعت به مسجد بردند و امیرمؤمنان در پاسخ نامه معاویه(?) که در آن به این موضوع اشاره کرده بود، چنین می‌نویسد: گفتی که من بسان شتر سرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند، خواستی از من انتقاد کنی ولی در واقع امر ستودی و خواستی رسوایم کنی اما خود را رسوا کردی. هرگز بر مسلمانی ایراد نیست که مظلوم واقع شود.(?)

بنابراین، هر نوع شک و تردید در این مسائل جز فریب وجدان و اغفال ناآگاهان، چیز دیگری نیست. اخیراً در یکی از مجلات، مقاله‌ای پیرامون زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان از ولادت تا افسانه‌ی شهادت منتشر گردیده و نویسنده سعی نموده بود تا حقایق تاریخی را انکار ورزد و شهادت سرور زنان جهان را به وسیله‌ی اعمال خلافت، افسانه پندارد.

خوشبختانه- پس از انتشار آن- از طرف برخی از علماء، پاسخ بسیار متقن و روشن- ولی موجز- به آن داده شد، ولی در این رساله، سعی شده است مدارک بیشتری ارائه شود. با این همه ما نیز معترفیم که در این رساله نیز اجمال، جای تفصیل را گرفته و تشریح حوادث تلخ و جانسوز پس از سقیفه در خور کتابی گسترده است و هرگز در یک یا دو مقاله نمی‌گنجد.

خانه های رفیع

قال الله تعالی:

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. (نور/??)

(این چراغ پر فروغ) در خانه‌هایی قرار داد که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آن را بالا برند، خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود و صبح و شام در آنه تسبیح او می‌گویند.

بحث‌های آینده به روشنی ثابت خواهد کرد که بیت فاطمه علیهاالسلام از مصادیق روشن این آیه می‌باشد که احترام و تکریم آن وظیفه‌ی هر مسلمانی است، ولی متأسفانه این بیت پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مورد هتک قرار گرفت.

این رساله با مصادر و مدارک قطعی، واقعیت هتک حرمت خانه‌ی آن حضرت را روشن می‌سازد به گونه‌ای که برای هیچ دیر باوری، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند.

جامعه اسلامی پس از شهادت پیامبر

درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم جامعه اسلامی را در بوته‌ی امتحانی بزرگ قرار داد و پایه‌های ایمان و تسلیم و پذیرش افراد را نسبت به اصول و فروع اسلام، کاملاً آشکار ساخت، در آن برهه‌ی حساس از تاریخ، عقده‌ها و کینه‌هایی که در نهانگاه خوف از مقام رسالت، پنهان شده بود، عیان گشت و روشن گردید که اسلام خواهی گروهی از مهاجر و انصار، به هدف نیل به یک رشته مقامات و مناصب دنیوی انجام گرفته است و آنان، دین خدا را تا آنجا پذیرا هستند که با منافع دنیویشان در اصطکاک نباشد.

پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جامعه اسلامی را دو خطر بزرگ، از داخل و خارج، تهدید می‌کرد: از یک

طرف حزب نفاق و ستون پنجم به شدت در صدد ایجاد فتنه و آشوب در داخل بود تا نظام از درون فروریزد، لذا ابوسفیان- موقعی که امام، جسد مبارک پیامبر را غسل می‌داد- در خانه‌ی امام را زد و گفت دست خود را بده تا با تو به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت کنم و هر نوع مخالفت احتمالی را با نیروی قبیله‌ی خود سرکوب سازم! امام که از نیت سوء او آگاه بود، دست رد بر سینه‌ی نامحرم زد و فرمود:

والله ما أردت بهذا إلا الفتنه، و أنك و الله طال ما بغيت الإسلام شراً، لا حاجة لنا في نصيحتك. (?)

به خدا سوگند تو هدفی جز ایجاد فتنه و آشوب نداری و پیوسته برای اسلام خواهان شر و بدی بودی، ما را به خیر خواهی نیازی نیست.

از طرف دیگر، احتمال حمله رومیان قوت می‌گرفت، زیرا در اجرای فرمان پیامبر که دستور داده بود یاران او هر چه زودتر مدینه را به عزم سرزمین روم (شام کنونی) ترک کنند، عمداً تعلل شده بود و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری، سر باز زندگان از این فرمان را مشمول نفرین خود قرار داده بود:

جَهِّزُوا جَيْشَ أَسَامَةَ، لَعَنَّ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ. (?)

سپاه اسامه را آماده حرکت سازید، متخلفان از آن از رحمت خدا دور باشند.

گذشته از این، روح یاغیگری در برخی از قبایل عرب زنده شده و می‌خواستند به عناوین گوناگون از زیر چتر حکومت اسلامی بیرون آیند تا از هر نوع پرداخت زکات و غیره خود داری کنند.

در چنین شرایط خاص و سرنوشت ساز، امام چاره‌ای جز مماشات با کودتاگران و اغماض از بیعتی که با او در سرزمین غدیر انجام گرفته بود، نداشت و اگر بر حفظ حق مسلم خود اصرار می‌ورزید چه بسا منویات حزب نفاق و دشمن خارجی جامه‌ی عمل می‌پوشید، لذا ناچار شد در مقابل قانون شکنی‌ها و خلاف کاری‌ها مماشات کند و جلو فتنه‌ی بزرگی را بگیرد. چنانچه خود امیرمومنان در سخنانش به این نکته اشاره دارد:

فامسكتُ يدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَخَشِيتُ
إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ
قَلَائِلُ. (?)

دست بر روی دست گذاردم تا این که به چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند، در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و حکومت چند روزه بر شما مهمتر بوده و هست.

نشستی در سقیفه

هنوز جسد مطهر پیامبر گرامی بر روی زمین قرار داشت و مراسم تغسیل و تکفین آغاز نشده بود و یاران رسول خدا در محل دفن او گفتگو می‌کردند و چشمها گریان و خردها حیران بود که ناگهان دو نفر به نامهای: معن بن عُمَیْدِی و عُدَیْم بن ساعده، از سقیفه بنی ساعده خبر آوردند که انصار گرد هم آمده و می‌خواهند با سعد بن عباده به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا بیعت کنند! این خبر را آهسته به ابی‌بکر گفتند و او همراه عمر و ابوعبیده، بدون اینکه کسی را از هدف خود آگاه سازد، رهسپار محل اجتماع انصار شد. آنان موقعی به سقیفه رسیدند که سعد بن عباده، رئیس قبیله‌ی خزرج، مشغول سخنرانی بود و خدمات انصار را به اسلام، یادآور می‌شد.

تشریح سرگذشت سقیفه و آن که چگونه یک اقلیت کوچک که از سه نفر و بنا به نقلی از پنج نفر تجاوز نمی کرد پیروز شدند، مفصل و گسترده است و در این مقاله جای بازگویی آن نیست. سرانجام نتیجه این شد که رئیس قبیله اوس از انصار برای ناکام گذاردن خزرجیان با ابوبکر بیعت کرد و در پی این امر، اقلیت ناچیز مهاجرین حاضر در سقیفه، به همین اندازه اکتفا کرده و سقیفه را به عزم مسجد ترک گفتند و در نیمه راه مسجد به بیعت گیری از افراد مشغول شدند و آنچه از خاطره‌ها و یادها محو شد، جنازه‌ی پیامبر و مراسم دفن و کفن و نماز بر آن حضرت بود!

امیرمومنان علیه‌السلام همراه عباس و گروهی از بنی هاشم و مهاجر، پیکر مطهر پیامبر را به خاک سپردند و خود و عده‌ای از علاقه‌مندان، شاهد صحنه‌ی بیعت گیری‌ها و مقام خواهی‌های گروه اقلیت بودند.

ای کاش به همین مقدار اکتفا می‌ورزیدند ولی اصرار داشتند با ارباب و تهدید از علی علیه‌السلام بیعت بگیرند تا سرانجام، بنی هاشم نیز بیعت نمایند. در این موقع، رویدادهای تلخی رخ داد که قلم از نقل و بیان آن شرم دارد.

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

در طول تاریخ، گروهی از نویسندگان، متأثر از خلفای اموی و عباسی کوشیده‌اند که از کنار حوادث تلخ پس از خروج از سقیفه با سکوت بگذرند و آن را بازگو نکنند بالاخص، با مرور زمان بر اندام صحابه‌ی پیامبر، لباس عصمت پوشانیده شد و هر نوع انتقاد از آنها با برجسب ارتداد، همراه گردید! ولی در این میان دو گروه توانستند تا حدی پرده از روی حقیقت بردارند:

الف: گروهی تا آنجا شهامت داشتند که فقط سوء قصد خلفا را بیان کنند و این که برای اخذ بیعت و به هم زدن اجتماع بنی هاشم در خانه علی علیه‌السلام تا مرز جنگ با آنان پیش رفتند (اما این که حادثه‌ای نیز رخ داد یا نه؟ از بیان این قسمت خود داری نمودند)

ب: گروهی که از شهامت بیشتری برخوردار بودند حوادث بعدی را نیز یادآور شدند و افزودند که خانه به آتش کشیده شد و دختر پیامبر مصدوم گشت و فرزندی که در رحم داشت سقط گردید.

البته انتظار این که علاقه‌مندان خلفا یا حقوق بگیران دربار خلافت، این نوع حقایق را بی پرده بنویسند، انتظاری دور از واقعیت است، ولی در عین حال حقایق در تاریخ پنهان نمانده و چهره‌ی حقیقت، روشن گشته است.

ما در این بحث فشرده، از مورخان و محدثان اهل سنت که تا حدی دارای شهامت بوده‌اند نصوصی را نقل می‌کنیم و روشن است که اگر روایات و نصوص علمای شیعه را بر گفته‌ی مورخان و محدثان یاد شده بیفزاییم ماجرا از حد تواتر بالاتر رفته و جنبه‌ی مقطوع و مسلم خواهد یافت.

اخیرا فردی ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام یا غافل نما از واقعیات آن، مقاله‌ای درباره‌ی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته و پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، مذبوحانه کوشیده است بی حرمتی که درباره‌ی آن حضرت انجام گرفته و به شهادت ایشان منتهی شده است را انکار ورزد.

از آنجا که بخشی از آن مقاله، مصداق تحریف روشن تاریخ بود، بر آن شدیم که به بیان بخشی از حقایق تاریخی در این زمینه پردازیم و موضوع سخن ما را در این مقاله، نکات زیر تشکیل می‌دهند:

- (۱) عصمت فاطمه زهرا علیها السلام در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
 - (۲) احترام خانه‌ی آن حضرت در قرآن و سنت.
 - (۳) بی حرمتی به خانه و شخصیت آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.
- امیدواریم که با تشریح نکات سه گانه‌ی فوق، نویسنده‌ی آن مقاله در برابر حقیقت، سر تسلیم فرود آورده و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد و با شهامتی که در خور حق پژوهان است به جبران کار خود پردازد.

عصمت زهرا سلام الله علیها در لسان رسول خدا

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام والایی برخوردار است و سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می‌باشد. آنجا که درباره‌ی او چنین می‌فرماید:

فاطمه بضعة منی فمن أغضبها أغضبني. (?)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد همانا مسلماً مرا خشمگین کرده است. ناگفته پیداست که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنین شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۸)

آنان که رسول خدا را آزار دهند برای آنان عذاب دردناکی است.

چه دلیلی استوارتر بر عصمت فاطمه علیها السلام که به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رضای وی مایه رضای خدا و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، چنانکه می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ. (?)

دخترم فاطمه! خدا با خشم تو، خشمگین و با خشنودی تو، خشنود می‌شود.

به پاس چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است و پیامبر در حق او چنین فرموده:

يا فاطمة! ألا ترضين أن تكوني سيّدة نساء العالمين، و سيّدة نساء هذه الأُمّة، و سيّدة نساء المؤمنین. (??)

دخترم فاطمه! آیا (به این کرامتی که خدا به تو داده) خشنود نیستی که تو سرور زنان جهان، سرور زنان این امت و سرور زنان مومن باشی.

در اینجا از تذکر نکته‌ی ای ناگزیریم: عصمت فردی چون دخت گرامی پیامبر، ملازم با نبوت نیست، به گواه این که حضرت مریم، به شهادت قرآن، معصوم از گناه بود(??) ولی هرگز پیامبر نبود.

ما اگر بخواهیم درباره‌ی فضایل و مناقب دخت گرامی پیامبر سخن بگوییم باید به نگارش کتابی مفصل پردازیم، ولی به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

حرمت خانه حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت

محدثان، یادآور می‌شوند وقتی آیه‌ی مبارکه (فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أن تُرْفَعَ وَيُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...) (??) بر پیامبر فرود آمد، پیامبر آیه را در مسجد تلاوت کرد.

در این هنگام شخصی برخاست و گفت: ای رسول گرامی، مقصود از این بیوت با این برجستگی چیست؟ پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران.

در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام اشاره می‌کرد، گفت: آیا این خانه از همان خانه‌ها است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ گفت: بلی از برجسته‌ترین آنها است. (??)

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مدت نه ماه هر روز پنج مرتبه، وقت هر نماز به در خانه‌ی دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می‌کرد و این آیه را می‌خواند:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (??) (??) یعنی: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

پیدا است خانه‌ی ای که مرکز نور الهی بوده و خدا به ترفیع آن امر کرده است، از احترام بسیار بالایی برخوردار می‌باشد. خانه‌ی ای که اصحاب کسا را در بر می‌گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می‌کند، باید مورد احترام قاطبه‌ی مسلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر، تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟ اسناد:

(۱) الشافی ۳/ ۲۴۱، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی؛ تلخیص الشافی ۳/ ۷۶.

(۲) متن نامه‌ی معاویه را ابن ابی الحدید در شرح خود، ج ۱۵، ص ۱۸۶ نقل کرده است.

(۳) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه‌ی ۲۸.

(۴) تاریخ طبری ۲/ ۴۴۹، حوادث سال ۱۱

(۵) ملل و نحل شهرستانی ۱/ ۲۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/ ۵۲، ط مصر.

(۶) نهج البلاغه، نامه ۶۲ (نامه آن حضرت به اهل مصر که همراه مالک اشتر فرستاد)

(۷) صحیح بخاری ۵/ ۲۹، باب مناقب فاطمه علیها السلام و فتح الباری در شرح صحیح بخاری ۷/ ۱۰۵

(۸) توبه/ ۶۱.

(۹) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۴؛ مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک، احادیثی می‌آورد که جامع شرایطی باشند که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته‌اند.

(۱۰) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۶.

(۱۱) ال عمران ??

(۱۲) (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. (نور/ ۳۶)

(۱۳) قرأ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه الآية (فی بیوت أذن الله أن ترفع...) فقام إليه رجل فقال: أی بیوت هذه یا رسول الله؟ قال: بیوت الأنبياء. فقام إليه أبوبکر فقال: یا رسول الله هذا البيت منها؟ البيت علی و فاطمه قال: نعم. من أفاضلها (الدر المنثور ۶/ ۲۰۳، تفسیر سوره نور؛ روح المعانی ۱۸/ ۱۷۴)

(۱۴) احزاب/ ۳۳.

(۱۵) الدر المنثور ۶/ ۶۰۶.

اعتراف عمر به جنایات خویش در نامه ای به معاویه

علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار جلد ۳۰ صفحه ۲۸۷ رقم ۱۵۱ باسند مذکور از ابو حسین محمد بن هارون بن موسی التلعکبری از پدرش از ابوعلی محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک الفزاری از عبد الحمن بن سنان صیرفی از جعفر بن علی حواری از حسن بن مسکان از مفضل بن عمر جعفری از جابر جعفری از سعید بن مسیب که:

زمانی که حسین بن علی (صلوات الله علیهما) کشته شد و خبر شهادت و بریدن سر آنحضرت و بردن آن نزد یزید ابن معاویه (لعنهما الله) و کشته شدن هیجده نفر از اهل بیت و پنجاه و سه نفر از شیعیان و علی اصغر که طفلی شیر خوار بود در پیش رویش و اسیر شدن ذریه آنحضرت در مدینه منتشر شد و مجلس ماتم در حضور زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خانه ی، ام سلمه و در خانه های مهاجرین و انصار بر پا گردید؛ پس عبدالله بن عمر بن خطاب (لعنهما الله) فریاد زنان، لطم زنان و گریبان چاک زنان! از خانه اش بیرون آمد و می گفت: «ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجرین و انصار! آیارواست این کارها نسبت به رسول خدا و اهل بیت و ذریه اش در حالی که شما زنده اید و روزی می خورید و در برابر یزید ساکت بنشینید؟»، پس از مدینه خارج شد و در تمام روز و شب مردم را تحریک می کرد و به شهری وارد نمی شد مگر اینکه فریاد می کشید و اهالی شهر را بر علیه یزید می شورانید، تا اینکه اخبار به یزید رسید.

پس از گروهی از مردم عبور نکرد مگر اینکه به حرف هایش گوش دادند و یزید را لعن کردند و می گفتند: «این عبدالله بن عمر (لعنهما الله) خلیفه رسول خداست که کار یزید را با اهل بیت رسول خدا انکار می کند و مردم را به نفرت جستن از یزید می خواند؛ هر که او را یاری نکند دین ندارد و مسلمان نیست». مردم شام مضطرب شدند، عبدالله بن عمر (لعنهما الله) به سوی دمشق روانه شد و عده ای از مردم به دنبالش بودند، پس خبرچین یزید (لعنه الله) وارد شد و خبر به ورودش را داد و عبد الله می آمد در حالی که دست بر فرق سرش گذاشته بود و مردم شتابان از جلو و عقب او حرکت می کردند.

یزید گفت: «هیجانی از هیجانهای ابامحمد (کنیه عبدالله بن عمر (لعنهما الله)) است، به زودی به اشتباه خود پی خواهد برد! سپس به او اذن مجلس خصوصی داد؛ عبدالله بن عمر داخل شد و فریاد زنان می گفت: «داخل نمی شوم ای امیر المؤمنین! با اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) کاری کرده ای که اگر ترک و روم توانایی داشتند روا نمی داشتند آنچه را که تو روا داشتی و نمی کردند آنچه را که تو کردی. از این بار گاه دور شو تا مسلمانان کسی را که از تو سزاوار تر است انتخاب کنند». یزید به او مرحبا گفت و تواضع کرد و او را به سینه خود چسبانید و گفت: ای ابا محمد! هیجان زده نشو و فکر کن و چشم و گوشت را باز کن. در باره پدرت عمر بن خطاب (لعنه الله) چه میگویی؟ آیا هدایت کننده و هدایت شده و خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و یاور او و پدر زن او که خواهرت حفصه باشد نبود؟ آیا کسی نبود که به رسول الله (صلی الله علیه و آله) گفت: «لات و عزى آشکارا پرستش می شوند و الله در نهان»؟

عبد الله بن عمر (لعنهما الله) گفت: «همانطور است که وصف کردی، در باره اش چه میخواهی بگویی؟»

یزید (لعنه الله) گفت: پدرت حکومت شام را به پدرم داد یا پدر من خلافت رسول الله را به پدر تو داد؟ عبدالله بن عمر گفت: پدر من حکومت شام را به پدر تو داد. گفت: ای ابامحمد! آیا به سبب پدرت و عهدی که با پدر من بست راضی می شوی؟ یا راضی نمی شوی؟ عبدالله گفت: راضی می شوم دوباره پرسید: آیا به سبب پدرت راضی می شوی؟ گفت: بله

سپس یزید (لعنه الله) بادستش (به نشانه پیمان و عهد) به دست عبد الله زد و گفت: بیا تا آنرا بخوانی! پس برخاست و با او رفت و سپس وارد مخزنی از خزائن او شدند؛ پس یزید (لعنه الله) صندوقی را خواست و در آنرا باز کرد و از آن جعبه ای قفل شده و

مهر شده بیرون آورد؛ آنرا هم باز کرد و طوماری که در پارچه ی ابریشمی سیاهی پیچیده شده بود بیرون آورد و آنرا با دستش باز کرد و گفت: ای ابامحمد! آیا این دست خطّ پدرت هست یانه؟ گفت آری به خدا. پس طومار را از دست یزید (لعنه الله) گرفت و بوسید! یزید (لعنه الله) به او گفت: بخوان. و عبد الله بن عمر (لعنه الله) آن نامه را خواند، پس در آن نامه اینچنین نوشته بود:

« بسم الله الرحمن الرحيم؛ آن کسی که ما را با شمشیر و اदार کرد که به او اعتراف نمائیم، اقرار کردیم در حالی که سینه ها از خشم و غضب خروشان، و جانها آشفته و مشوش، و نیت ها و دیدگان در شک و تردید بود، بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر قوم و قبیله یمنی خود را از سر ما بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین آباء و اجدادی خود برداشته بودند مزاحم ما نشوند. به بت «هبل» و دیگر بتان و «لایت» و «عزی» قسم که عمر از آنروز که آنها را پرستیده هرگز دست از آنها برنداشته، پروردگار کعبه را نپرستیده و گفتاری از محمد را تصدیق نموده است مگر به جهت حيله و بدست آوردن فرصت مناسب و ضربه زدن به او، او سحر و جادوی بزرگی برای ما آورد که به سحر های بنی اسرائیل با موسی و هارون و داوود و سلیمان و پسر مادرش، عیسی، افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید این نکته را بپذیرند که او سالار و آقای ساحران است.

پس ای پسر ابوسفیان! پیرو سنت و دین خود و قوم خود باش و عمل به همان چیزی که گذشتگان تو بر آن بودند، به انکار این بنای کعبه که عقیده دارند که پروردگارشان به آمدن طواف این خانه امر کرده و آن را برایشان قبله قرار داده است و خیال کردند که آن خانه خداست، وفادار باش و به نماز و حجّ شان که رکن دین خود قرار داده و می پندارند که از جانب خداست توجهی نداشته باش!

از جمله کسانی که محمد را یاری کردند این سلمان فارسی طمطمانی (کسی که زبانش فصیح نیست) است به نام روزبه . و گفتند که به محمد وحی نازل شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۶) و می گویند خداوند گفته است: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (بقره: ۱۴۴) آنان نمازشان را برای سنگها قرار داده اند، اگر نبود سحر او چه چیز باعث می شد که ما از پرستش بتان دست برداریم؟ با اینکه آنها هم از سنگ، چوب، مس، نقره و طلاست؟ به لایت و عزی قسم که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقاد دیرین خود نداریم، اگرچه سحر و به اشتباه اندازی کنند. تو با چشم باز بنگر و با گوش شنوا بشنو، با جان و دلت در اوضاع آنها فکر کن و شکر کن لایت و عزی و خلافت سید رشید عتیق بن عبد العزی (کتبه ابو بکر (لعنه الله)) را بر امت؛ و حکومت او بر اموال و خونها و دین و جانها و حلال و حرام امت و جمع کردن حقوق، که انها گمان میکردند برای خدا جمع می کنند تا با ان اعوان و انصار خود را زیاد کنند، پس ابو بکر به سختی و درستی زندگی کرد، در ظاهر خضوع و خشوع می کرد و در باطن سرسختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم چاره ای نمی دید.

والبته من بر ستاره درخشان و نشان پرفروغ و پرچم پیروز و توانمند بنی هاشم که حیدر نامیده می شد و داماد محمد شده و با همان دختری که بانوی زنان جهانیان قرار داده و فاطمه اش نامیده اند ازدواج کرده بود، حمله بردم تا آنجا که بر در خانه علی و فاطمه و فرزندانشان حسن و حسین و دخترانشان زینب و امّ کلثوم و کنیزی به نام فضّه، به همراه خالد بن ولید و قنفذ غلام ابو بکر و دیگر یاران ویژه خود رفتیم. به شدت در را کوبیدیم، کنیز آن خانه پرسید: کیست؟ به او گفتم: به علی بگو کارهای بیهوده را رها کن و به خودت وعده خلافت نده، خلافت از آن تو نیست، از آن کسی است که مسلمانان او را اختیار کنند و بر

گردش جمع شوند. قسم به پروردگاران و عزّی که اگر کار به ابو بکر واگذار می شد، از رسیدن به آنچه که رسید ناتوان بود یعنی جانشینی ابن ابی کبشه (کنیه ای که به حضرت رسول اکرم (صلّ الله علیه و آله) داده بودند و آن ملعون ازل و ابد (لعنه الله) به کار برده است). اما من چهره واقعی خود را برایش گشودم و چشمانم را باز کردم.

ابتدا به قبیله نزار و قحطان گفتم: خلافت جز در قریش نمی تواند باشد، تا وقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید! و این را فقط و فقط به این جهت گفتم که پسر ابو طالب در جنگهای محمد خونها ریخته بود و دُیون او را که هشتاد هزار درهم بود ادا کرده بود و سفارشهای او را انجام داده بود و قرآن را جمع کرده بود و به ظاهر باطنش حکم می کند؛ و همچنین به سبب گفتار مهاجرین که وقتی به آنان گفتم که امامت از قبیله قریش است، گفتند: «او أصلح البطین (دو لقب امیر المؤمنین علیه السلام است) همان کسی که رسول خدا برای او از تمامی امت بیعت گرفت و ما در چهارجا او را به لقب امیر المؤمنین سلام و تحیت گفتیم، ای قریش، اگر شما فراموش کردید ما فراموش نکرده ایم؛ بیعت و امامت و خلافت و وصایت پیامبر، حقّی واجب و امری صحیح بوده نه بیهوده و ادعایی».

پس ما آنان را تکذیب کردیم و من چهل نفر را وادار کردم که شهادت دهند که محمد گفته است که امامت با انتخاب و اختیار مردم است. در این هنگام انصار گفتند: ما از قریش سزاوار تریم زیرا ما به آنان پناه داده، یاریشان کردیم، و مردم به سوی ما هجرت کردند، اگر قرار باشد کسی که این مقام مربوط به اوست مشخص شود پس این مقام با وجود ما از آن شما نیست. و گروهی دیگر گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد.

به آنان گفتم: چهل نفر گواهی دادند که امامان از قریش می باشند؛ پس گروهی پذیرفتند و گروهی منکر شدند و با یکدیگر به نزاع پرداختند. پس من در حالی که همه می شنیدند گفتم: (امیر) آن کسی است که از همه مسن تر و از ملا میتر باشد. گفتند: که را می گویی؟ گفتم: ابو بکر را که رسول خدا او را برای نماز جماعت مقدم داشت و در روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسندید؛ و در غار با او بود و دخترش عایشه را به او داد و او را امّ المؤمنین نامید. ناگهان بنی هاشم با عصبانیت و خشم جلو آمدند؛ زیرا از آنان پشتیبانی کرده در حالی که شمشیرش را از نیام در آورده بود گفت: یا با علی بیعت می شود یا این شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت! گفتم: زبیر، انتسابی به بنی هاشم فریادت را در آورده است، مادرت صفیه دختر عبدالمطلب است.

گفت: قسم به خدا این شرافت بزرگ و افتخار من است، ای پسر حنتمه (مادر، خواهر و عمّه عمر (لعنه الله)) و ای پسر صهّاك (مادر حنتمه که کنیزی بود معروف به زنا دادن) ساکت باش ای بی مادر! و سخنی گفت که چهل نفر از حاضران در سقیفه بنی ساعده از جا برخاسته و به او حمله ور شدند. به خدا سوگند نتوانستیم شمشیر را از دستش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم، با اینکه هیچکس به یاری و کمک او نیامده بود.

من به سرعت خود را به ابو بکر رسانده با او دست داده بیعت کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضران در سقیفه غیر از زبیر چنین کردند؛ به او گفتم: یا بیعت کن یا تو را می کشیم! بعد مردم را از او دور ساخته گفتم: مهلتش دهید، او از روی خود خواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم در آمده است. دست ابو بکر را در حالی که از ترس می لرزید گرفته و سر پا نگه داشتم و او را که عقلش مخلوط گشته بود و نمی دانست چه می کند، بر روی منبر محمد نشانیدم. به من گفت: ای ابا حفص! از خشم علی بیمناکم. گفتم: علی به تو کاری ندارد [و سر گرم کار دیگری است] ابو عبیده جراح نیز در این کار به من کمک کرد و دست ابو بکر را گرفته به سمت منبر می کشید و من از عقب او را به جلو می راندم مانند بزغاله ای که به سوی کارد قصاب با دست و پای لرزان کشانده می شود. بر روی منبر ایستاد در حالی که گیج و سرگردان بود به او گفتم: سخنرانی

کن و خطبه بخوان! زبانش بند آمده، به وحشت افتاده و از سخن باز ایستاده بود. از ناراحتی دست خود را گاز گرفتم. به او گفتم: تو را چه شده؟ [چرا گیج هستی؟] او هیچ نمی گفت. میخواستم او را از منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم؛ ترسیدم مردم نسبت به آنچه در باره اش گفته بودم سرزنش کنند. مردم (با دیدن این صحنه) پرسیدند: چه طور از فضل او گفتی؟ آیا از رسول خدا در باره او چیزی شنیده ای؟ گفتم: از فضل او از زبان رسول الله چیز هایی شنیده ام که آرزو دارم ای کاش مویی بودم بر سینه او و حکایتی با او دارم. پس گفتم: یا سخنی بگو یا از منبر پایین بیا! والله در صورت من چنین دید و فهمید که اگر از منبر پایین بیاید من بالای منبر میروم و می گویم چیزی را که به گفتار او منجر نشود! بالاخره با صدایی ضعیف و ناتوان گفتم: ولایت شما را به عهده گرفتم اما با وجود علی در بین شما بهترین تان نیستم. بدانید من شیطانی دارم که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد (مقصود نحسش دومی ملعون است (لعنهما الله) پس هرگاه در کاری لغزشی حاصل شد مرا به راه راست بیاورید که در مویی و پوستی به شما ستم نکنم، برای خودم و شما استغفار می کنم. و از منبر پایین آمد در حالی که مردم به او خیره شده بودند، دستش را گرفتم و فشار دادم و او را نشانیدم؛ مردم برای بیعت با او جلو آمدند، من در کنارش نشستم تا او را و کسانی را که بخواهند از بیعتش سر باز زنند بترسانم. او گفت: علی ابن ابی طالب چه کرد؟ گفتم: او خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر آنکه مسلمانان کمتر اختلاف داشته باشند، به اختیار آنان گذاشت و خودخانه نشین شده است. پس مردم بیعت می کردند در حالی که اکراه داشتند.

پس زمانی که بیعت او فراگیر شد به ما خبر رسید که علی، فاطمه و حسن و حسین را به در خانه های مهاجران و انصار می برد و بیعت ما را با خودش در چهار موضع یاد آوری و آنان را تحریک می کند. مردم شبانه به او نوید یاری می دهند ولی صبح فردا از وعده خود بر می گردند.

پس به خانه علی رفتم تا از او بخواهم از خانه بیرون بیاید. کنیزش فضّه پشت در آمد به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون بیاید چون مسلمنان با او بیعت کرده اند! فضّه گفت: امیر المؤمنین مشغول است. گفتم: این سخن ها را واگذار (وبهانه نیاور) بگو بیرون بیاید و الا داخل می شویم و به زور بیرونش می کشیم!

پس فاطمه پشت در آمد، ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغگو چه می گوید و چه می خواهید؟

گفتم ای فاطمه! گفت: ای عمر چه می خواهی؟ گفتم: چرا پسر عمویت تو را برای پاسخگویی فرستاده و خود پشت پرده نشسته؟ گفت: ای بد بخت! طغیان و سرکشی تو مرا از خانه بیرون آورده است تا حجت و دلیل بر تو و بر هر گمراهی ثابت شود. گفتم: این یاهو ها و حرفهای زنانه را کنار بگذار و به علی بگو بیرون بیاید. فاطمه گفت: محبت و احترامی در بین نیست، آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی ای عمر با این که حزب شیطان ضعیف است؟ گفتم: اگر علی بیرون نیاید هیزم فراوانی می آورم و خانه را با هر که در آن است می سوزانم تا اینکه برای بیعت بیاید. پس تازیانه قنقذ را گرفته بر او زدم و به خالد بن ولید گفتم: تو و همراهانت به سرعت بروید و هیزم جمع کنید و گفتم: آن هیزم ها را آتش خواهم زد.

فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن امیر المؤمنین! پس دستش را بر در گذاشت تا مانع من از باز کردن در شود. به طرف در رفتم، استقامت کرد؛ با تازیانه بر دست هایش زدم، به دردش آورد، صدای ناله و گریه اش را شنیدم. نزدیک بود دلم بسوزد و برگردم که به یاد کینه های علی و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ محمد و سحرش افتادم؛ پس در حالی که او خود را به در چسبانده بود تا مانع شود با تمام توان لگدی به در زدم [ناگهان] فریادی کشید که گمان کردم مدینه زیر و رو شد، و صدا زد: «ای بابا ای رسول خدا این چنین رفتار می شود با حبیبه ات و دخترت، آه ای فضّه! مرا بگیر به خدا قسم فرزندی که در شکم داشتم کشته شد» صدای ناله اش را از درد سقط در حالی که به

دیوار تکیه داده بود شنیدم. در را باز کردم و داخل شدم، به من چنان رو کرد که چشمهایم تاریک شد. از روی مقنعه طوری بر دو گونه اش زدم که گوشواره ها پاره شد و به زمین ریخت.

علی از خانه بیرون آمد. همینکه چشمم به او افتاد، به سرعت از خانه خارج شده (و فرار کردم) به خالد و قنفذ و همراهانشان گفتم: از گرفتاری بزرگی رها شدم [و در روایت دیگر: جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم، این علی است که از خانه بیرون آمده، من و همه شما توان مقاومت در برابر او را نداریم]. علی خارج شد، در حالی که فاطمه دست برد تا پیشانی خود را ظاهر کند و به خدا استغاثه کند، علی چادر بر او کشید و گفت: ای دختر رسول خدا! خدا پدرت را رحمت بر عالمین مبعوث کرد؛ قسم به خدا اگر نقاب از چهره برداری و هلاکت این خلق را بخواهی قطعاً دعای تو را اجابت می کند و از این ها بشری بر روی زمین باقی نمی ماند. چون تو و پدرت نزد خدا بزرگتر از نوح هستی که به خاطر (دعای) او همه اهل زمین و خلق زیر آسمان را هلاک کرد مگر آنها که در کشتی بودند. و قوم هود را به سبب تکذیب پیامبرشان هلاک کرد و قوم عاد را به باد صرصر و قوم ثمود را با دوازده هزار نفر به اطر کشتن آن ناقه و بچه اش عذاب کرد. منزلت تو و پدرت نزد خدا بالا تر از هود است و تو ای سیده زنان جهان بر این خلق نگون بخت موجب رحمت باش و موجب عذاب مباش.

درد سقط بر او شدید شد، داخل منزل شد و فرزندى سقط کرد که علی او را محسن نامیده بود.

من جمعیت زیادی در آنجا جمع کردم، اما نه بدان جهت که از کثرت آنها در مقابل علی کاری ساخته باشد بلکه برای دلگرمی خودم. او را در حالی که کاملاً در محاصره بود با اکراه و اجبار از خانه اش بیرون آورده برای بیعت گرفتن به جلو راندم. پس به راستی من به علم و یقینی که در آن شکی نیست می دانم که اگر من و همه اهل زمین تلاش می کردیم که او را بر این کار وادار کنیم نمی توانستیم اما (خودش آمد) به خاطر چیزهایی که در دل داشت که من آنها را می دانم اما هم اکنون نمی گویم.

پس زمانی که به سقیفه بنی ساعده رسیدم، ابوبکر و اطرافیانش به تمسخر علی برخاستند. پس علی به من گفت: «ای عمر! آیا می خواهی در آنچه که به تأخیر انداخته ام شتاب کنم؟» گفتم: نه؛ یا امیر المؤمنین! به خدا قسم خالد ابن ولید [سخنان] مرا شنید و به سرعت نزد ابو بکر رفت (و باز گو کرد)؛ ابو بکر سه مرتبه در حالی که مردم می شنیدند گفت: مرا با عمر چه کار؟ هنگامی که علی داخل سقیفه شد ابو بکر به سمت او آمد؛ گفتم: ای ابالحسن به تحقیق [با ابو بکر] بیعت کردی پس برگرد! ولی اکنون شهادت می دهم که علی با ابو بکر بیعت نکرد و دستش را به سمت او دراز نکرد و من نمی خواستم پافشاری کنم مبادا در آنچه که در مورد من به تأخیر انداخته بود تعجیل کند، و ابو بکر به خاطر ترس و اضطرابی که از علی داشت، آرزو می کرد که کاش علی را در آنجا نمی دید!

و علی از سقیفه برگشت؛ از اوضاع او پرسیدیم (که کجا رفته است؟) گفتند: به سوی قبر محمد رفته و در آنجا نشسته است. پس من و ابو بکر برخاستیم و دوان دوان به سمت او حرکت کردیم ابو بکر [در راه] می گفت: وای بر تو ای عمر! با فاطمه چه کردی؟ والله این کار زیانی آشکار است. گفتم: بزرگترین مشکلی که برای توست این است که با ما بیعت نکرد، و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند.

گفت: حالا می خواهی چه کنی؟ گفتم: تو وانمود می کنی (باید وانمود کنی) که او در کنار قبر محمد با تو بیعت کرده است. پس به او رسیدیم در حالی که قبر را قبله قرار داده، دست بر خاک قبر نهاده بود و اطرافش را سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه پسر یمان اطرافش را گرفته بودند؛ پس روبرویش نشستیم، و به ابو بکر اشاره کردم که دستش را مانند علی روی قبر بگذارد و دستش را به دست علی نزدیک کند؛ پس آن کار را انجام داد؛ و من دست او را گرفتم تا به دست علی بکشم و

بگویم که علی بیعت کرده است، اما علی دستش را بر گرفت. من و ابو بکر برخاستیم (و حرکت نموده) در حالی که پشت به آنها کرده بودیم و من می گفتم: خداوند علی را جزای خیر دهد وقتی به کنار قبر رسول الله حاضر شدی از بیعت با تو خود داری نکرد!

پس ابوذر - جنسب بن جنادة غفاری - از بین آن جماعت فریاد زنان برخاست و می گفت: ای دشمن خدا به خدا قسم علی با یک برده آزاد شده (ابوبکر) بیعت نکرد؛ و پیوسته هرقت گروهی با ما رو برو می شدند یا ما قومی را ملاقات می کردیم خیر بیعت کردن علی را به آنها می دادیم و ابوذر (حرف) ما را تکذیب می کرد.

والله [علی] نه با ما در خلافت ابو بکر بیعت کرد و نه در خلافت من و نه با کسی که بعد از من است بیعت خواهد کرد و دوازده نفر از اصحابش هم نه با ابی بکر و نه با من بیعت نکردند.

پس ای معاویه چه کسی غیر از من کار من را انجام داد و دشمنی های گذشته را آشکار کرد؟ اما تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه؛ آنچه که در تکذیب محمد و نیرنگ با او و رهبری فتنه هایی در مکه و طلب عده ای در کوه حراء برای قتلش کردید و گرد آوری احزاب و جمع آنها بر علیه او و سوار شدن پدرت بر شتر در حالیکه احزاب را رهبری می کرد و قول محمد (در باره او) که: «خدا لعنت کند راکب (سوار) وقائد (کشنده افسار شتر) وسائق (راننده شتر از عقب) را» و پدرت راکب و برادرت قائد و تو سائق بودی؛ می دانم.

و مادرت هند را فراموش نمی کنم که بسیار به وحشی بخشید تا برای «حمزه» کمین کند، همانی که او را در سرزمینش «اسد الرحمن» می خواندند، و با نیزه او را بزند. (پس چنین کرد) و دلش را شکافت و جگرش را بیرون کشید و آن را نزد مادرت آورد؛ پس محمد به واسطه سحرش پنداشت که زمانی که هند جگر حمزه را داخل دهان کند تا آن را بخورد سنگ خواهد شد؛ پس او جگر را از دهان بیرون انداخت. پس محمد و یارانش او را آکله الأکباد (خورنده جگر ها، همان هند جگر خوار) نامیدند. و نیز کلام او را در شعرش برای دشمنی محمد و یارانش فراموش نکرده ام:

ما دختران طارق هستیم که بر فرش های گرانبها راه می رویم

مانند در در گردنبند و مشک در فرق سر هستیم

اگر مردان به ما رو کنند دست به گردن می شویم و اگر پشت کنند

بدون محبت جدا می شویم

و زنان اطرافش در لباسهای زرد بدن نما صورتها و میج دستها و سرهای خود را نمایان کرده بودند و مردان را بر جنگ با محمد حریص می کردند؛ براستی که شما به میل و رغبت اسلام نیاوردید و در روز فتح مکه فقط و فقط از روی زور و اجبار اسلام آوردید پس محمد شما را اسیر آزاد شده قرار داد و زید برادر من و عقیل برادر علی ابن ابی طالب و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد، و در دل پدرت همچنان خشم و کینه بود پس گفت: به خدا قسم ای پسر ابی کبشه (کنیه ای که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده بودند) مدینه را بر علیه تو از سواره و پیاده پر می کنم و بین تو و این دشمنان جدایی می افکنم. محمد در حالی که به مردم اعلام می کرد و می فهماند که از باطن و آنچه که در دل اوست خبر دارد گفت: ای ابا سفیان! الله مرا از شر تو ننگه دارد. و محمد برای مردم چنان نمایان می کرد که احدی بر این منبر با لا نمی رود (به حکومت نمی رسد) مگر من و علی و کسانی از اهل بیتش که به دنبال او می آیند. پس سحرش باطل شد و تلاشش بی نتیجه ماند و ابو بکر بر فراز منبر رفت و من بعد از او بالا رفتم؛ و ای بنی امیه امیدوارم شما بعد از من چوبه های طنابهای این (خیمه) خلافت باشید (به حکومت برسید)؛ بدین جهت تو را والی شام کردم و بر تو مُلک آن را مباح کردم و تو را در آن شناساندم تا با گفتار محمد در باره شما

مخالفت کرده باشم. و باکی ندارم که محمد شعر یا نثر بگوید! براستی که او گفته است: به من وحی می شود و از پروردگارم نازل شده: «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (اسراء: ۶۰)» پس ای بنی امیه پنداشت که آن شجره ملعونه شما هستید؛ پس هر زمان که توانست دشمنی اش را با شما ظاهر کرد، همچنانکه هاشم (جد سوم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) و بنی هاشم پیوسته دشمنان بنی عبدشمس (جد سوم معاویه (لعنه الله)) بودند. ای معاویه، من با این شرح و بسطی که از جریانات به تو کردم، خیرخواه، ناصح و دلسوز تو می باشم و ترسانم از کم طاقتی و کم حوصلگی و کم صبری تو که عجله کنی در آنچه که به تو وصیت کردم و اختیار شریعت و امت محمد را به تو دادم؛ و مخالفت خود را به طعنه یا به شماتت به موت آشکار کنی یا آنچه را می گویند رد کنی یا در انجام آنچه آورده است کوتاهی کنی و هلاک شوی و آنچه من بالا بردم به زیر بکشی و آنچه من ساختم خراب کنی. کاملاً بر حذر باش و هر زمان که در مسجد محمد داخل شدی و بر منبر او رفتی به ظاهر او را در هر چیزی که آورده است تصدیق کن! با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما و نسبت به آنها حلیم و بردبار باش و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به آنها بگستر؛ و بر تو باد که بین ایشان اقامه حدود کنی و به آنان چنین نشان مده که حقی از حقوق الهی را واگذار می کنی، واجبی را ناقص مگذار و سنت محمد را تغییر مده که در این صورت امت را بر ما شورانده ای؛ بلکه آنها را از همان محل آرامش و امنیت شان بگیر و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشیر خودشان نابودشان ساز! بر آنان ریاست کن اما از جنگ با آنان پرهیز. نرمی کن و از ایشان چیزی کم نگذار. برای آنان در مجلس خود جا باز کن و در محل نشستن خودت احترامشان کن و ایشان را به دست رئیس خودشان به قتل برسان. خوش رویی ات را ظاهر کن و خشمت را فرو خور، و آنها را عفو کن تا تو را دوست داشته باشند و اطاعت کنند.

بر خودمان و بر تو از حرکت علی و دو فرزندش حسن و حسین ایمن نیستم پس اگر به همراهی گروهی از امت توانستی با آنان پیکار کنی انجام بده و به کارهای کوچک راضی مشو و به کارهای بزرگ روکن و وصیت و عهد مرا حفظ کن، آن را پنهان نموده آشکار نکن و امر و نهی مرا امتثال کرده و گوش به فرمانم باش؛ و از مخالفت با من پرهیز و راه پدران را پیش گیر و انتقام خود را بگیر و پیرو آثار پدران باش.

پس هر چه بود از پنهان و آشکار برایت بیرون ریختم و مطلب را با این شعر به پایان می برم:

۱. ای معاویه! قوم پیامبر کارشان بالا گرفته به خاطر کسی خلق را از بتهایشان جدا کرد

۲. میل کردم به دینشان پس مرا به شک انداخت، پس دوری کن از دینی که پشتم به آن شکسته شد

۳. اگر فراموش کنم فراموش نمی کنم ولید و شبیه را و عتبه و عاص که در جنگ بدر به زمین افتادند

۴. در زیر غلاف قلب سوزشیا ز فقرشان است ابو حکم همان شخص کوچک و فقیر شده از فقر.

۵. انتقام این مردم را با ظاهر کردن شمشیرهای هندی و نیزه های قاطع بگیر.

۶. به گروه مردان شام ببیوند ایشان شیرانند و باقی در بیشه های دشوار.

۷. در فاسد کردن دینی که در گذشته برای آورد و پر از سحر و جادو بود سعی کن.

۸. و کینه های گذشته را طلب کن در حالی که بدی دینی که تمام بنی نضیر را فرا گرفته آشکار می کنی.

۹. جز به وسیله دینشان به انتقام موفق نمی شوی پس با شمشیر قوم گردنهای قوم بنی عمرو را جدا کن.

۱۰. به این امید ولایت شام را به تو دادم که تو سزاوار تری که بر گردی به دین حدت صخر.

راوی می گوید: چون عبد الله بن عمر (لعنه الله) عهد و وصیت پدرش (لعنه الله) را خواند، به طرف یزید (لعنه الله) رفت و سر او را بوسید و گفت: ای امیر المؤمنین، الحمد لله که این خارجی پسر خارجی را کشتی! والله پدرم این چیزهایی برای پدر تو گفت برای

من نگفت، والله احدی از امت محمد به این گونه که نسبت به من محب و راضی باشد نمی بیند .

پس یزید (لعنه الله) بهترین جایزه و احسانش را به او کرد و او را با احترام بدرقه نمود. پس عبدالله بن عمر (لعنه الله) از نزد او خندان بیرون آمد. مردم به او گفتند: به تو چه گفت؟ پاسخ داد: سخن راستی گفت ، و من قطعاً دوست داشتم که در این کار با او شریک می بودم ! پس به سمت مدینه برگشت و جوابش به هر که ملاقاتش میکرد همین جواب بود.

و روایت شده است که یزید (لعنه الله) برای عبد الله بن عمر (لعنه الله) نامه ای آورد که در آن عهد و وصیت عثمان بن عفان (لعنه الله) بود و آن از این نامه غلیظ تر و پر خدعه تر و بزرگتر از آن عهدی بود که عمر (لعنه الله) به معاویه نوشت. پس زمانی که عبدالله بن عمر (لعنه الله) آن نامه دیگر را خواند، برخاست و سر یزید (لعنه الله) را بوسید و گفت: الحمد لله که این خارجی پسر خارجی را کشتی! بدان پدرم عمر به من از اسرارش مانند آنچه که به پدرت معاویه نوشته است، نوشته است، و بعد از این روز نمی بینم احدی از امت و اهل و پیروان محمد را مگر اینکه نسبت به آنها هرگز خیر خواه نباشم. پس یزید گفت: ای پسر عمر! آیا در آن نامه شرح اسرار است؟ ...

سقیفه به نقل از عمر ، در روایتی از صحیح بخاری

بخاری در صحیح خود داستان سقیفه را از قول عمر چنین تعریف می کند :

وقتی که پیامبر از دنیا رفت ، از خبرهایی که به ما رسید ، یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند . من هم به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود بپیوندیم . ابوبکر موافقت کرد و ما ، همراه یکدیگر ، خود را به سقیفه رساندیم . علی و زبیر و همراهان ایشان با ما نبودند . هنگامیکه به سقیفه رسیدیم متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباده است و تب دارد ، با خود به آنجا آورده بودند . ما در کنار ایشان نشستیم و سخنران آنها برخاست و پس از حمد و سپاس خدا ، گفت : ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده اسلام ، اما شما گروه مهاجرین ، مردمی به شماره اندک هستید و

من (عمر) خواستم در پاسخ او چیزی بگویم که ابوبکر آستینم را کشید و گفت :

خونسرد باش . پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت :

به خدا قسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان بیاورم فروگذار نکرد . یا همان را گفت یا بهتر از آن را بر زبان آورد .

او گفت :

ای گروه انصار ! آنچه را از خوبی و امتیازات خود برشمردید ، بی گمان ، اهل و برازنده آن هستید . اما خلافت و فرمانروایی ، تنها در خور قبیله قریش است ، زیرا که آنها از لحاظ شرافت و حسب و نسب مشهورند و در میان قبایل عرب ممتاز . این است که من به خیرخواهی شما ، یکی از این دوتن را پیشنهاد می کنم تا هریک را که بخواهید به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید . این بگفت و دست من و ابو عبیده را گرفت و به آنان معرفی کرد . تنها این سخن آخر بود که از آن خوشم نیامد . در این هنگام ، یکی از انصار برخاست و گفت :

انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب

یعنی من در میان شما گروه انصار به منزله آن چوبی هستم که پشت شتران را با آن می خاراندند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند . حال که چنین است شما مهاجرین برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم.

در پی این سخن ، بگومگو و سر و صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف به شدت ظاهر گردید . من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم . او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم . پس از اینکه از کار بیعت با ابوبکر فراغت یافتم ، به سوی سعد این عبادة هجوم بردیم
بعد از همه این حرفها ، اگر کسی بدون کسب نظر و مشورت با مسلمانان ، با مردی به خلافت بیعت کند ، نه از او پیروی کنید و نه از بیعت گیرنده ، که هر دو مستحق کشته شدن هستند .

صحیح بخاری ، کتاب الحدود ، باب رجم الحبلی ، ۴/۱۱۹-۱۲۰

سیره ابن هشام ، ۴/۳۳۶/۳۳۸

کنز العمال : ۳/۱۳۹ - حدیث ۲۳۲۶

اثبات کفر عمر و ابوبکر از کتب شیعه و سنی

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب اهل سنت

(۱) بدعت گذار کافر است !

قال رسول الله ص: أَيْبَى اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلٌ صَاحِبٍ بَدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بَدْعَتَهُ. (?)

خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند.

قال رسول الله ص: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَصَاحِبٍ بَدْعَةٍ صَوْمًا وَلَا صَلَوَةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا...يُخْرِجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تُخْرِجُ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ. (?)

خدا هیچ عملی را از قبیل نماز روزه صدقه حج و...از بدعت گذار قبول نمی کند و او از اسلام خارج میشود....

قال رسول الله ص: اهل البدع شرالخلق و الخلیقه (کنز العمال)

اهل بدعت بدترین مخلوقات و موجودات هستند.

قال رسول الله ص: اهل البدع كلاب اهل النار (کنز العمال)

اهل بدعت سگ های اهل آتش هستند.

عنه فی قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَرِيعًا هُم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء ليس لهم توبه. انا منهم بریء و هم منی بُراء. (کنز العمال)

پیامبر اکرم ص درباره این آیه قرآن: "کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه شدند" فرمودند آنها اهل بدعت و اصحاب و یاران هوا و هوس هستند . برای ایشان توبه ای نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان نیز از من بیزارند.

تا اینجا از کتب اهل سنت اثبات شد که بدعت گذار کافر است. حال سوال اینجاست که آیا عمر بدعت گذار بوده است یا خیر ؟ طبق اعتراف خود او در دین بدعتهای بسیاری را گذاشته است. مانند:

الف) بدعت حلال کردن شراب توسط عمر

عمر می گفت: آب را داخل شراب کنید و بخورید مانعی ندارد! همچنین آورده اند یک وقتی مردم شام از سرما و سنگینی

آب و بدی محصول زمین نزد عمر شکایت بردند. عمر به آنها اجازه داد که شراب را بجوشانند وقتی دو ثلث آن کم شد یک سوم باقیمانده را بیاشامند! (۳)

داستان جالبی در این رابطه از عمر نقل شده است که: یک روز عربی که شراب خورده بود. عمر خواست او را با تازیانه حد بزند عرب گفت: من همان شرابی را خوردم که خودت میخوری!!! عمر شراب خود را خواست و آن را با آب مخلوط نمود و گفت: هر کس در این موضوع شک کرد آب را داخل شراب نماید مانعی ندارد آنگاه پس از اینکه عرب را حد شراب زد خودش شراب را نوشید! (۴)

در حالی که شراب با آب مخلوط شود باز هم شراب است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: هر چه را که زیادی آن مستی آورد کمی آن نیز حرام میباشد خواه مستی بیاورد یا نیاورد. (۵)

(ب) پایه گذاری بدعت قیاس توسط عمر

حافظان حدیث و تاریخ نگاران اسلامی نامه ای درباره دستور العمل حکومتی و قضائی از عمر به ابوموسی اشعری نقل کرده اند که بیان گر پیش قدمی عمر در مطرح نمودن قیاس است. و اینکه او قیاس را به عنوان یک قاعده فقهی و یک قانون اسلامی در جهت استنباط احکام شرعی پایه گذاری کرد. این نامه هنگامی نوشته شد که نامبرده از طرف عمر والی حکومت عراق بود و مشتمل بر این فراز است:

الفهم الفهم فیما تلجلج فی صدرک مما لیس فی کتاب الله و لا سنه. ثم اعرف الاشباه و الامثال و قس الامور عند ذلک. ترجمه: هر آنچه به خاطرت خطور می کند و خبری از آن در کتاب و سنت نیست پیرامون آن فہمت را به کار انداز. آنگاه شبیه ها و همانندهای آن را شناسائی کن و آنها را به یکدیگر قیاس نما. یعنی حکم آنچه را که مورد نص کتاب و سنت است بر آنچه در کتاب و سنت مطرح نشده جاری کن... (۶)

(ج) بدعت تراویح

ابن شہاب از عروہ بن زبیر، از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شبهای رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتیم، مردم متفرق بودند و هر کس برای خود نماز می خواند و بعضاً مردی با اقوام خود به نماز مشغول بود. عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است. و در پی این تصمیم ابین کعب را به امامت گماشت.

شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت نماز می خواندند، عمر گفت: نعم البدعۃ هذه این بدعت خوبی است! البته نمازی که پس از خوابیدن بخوانند یعنی آخر شب از اینکه اول شب اقامه شود بهتر خواهد بود. (۷)

(د) بدعت نهی از متعه توسط عمر

عمر گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب (۸) یعنی دو متعه در زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و اله (حلال) بوده و من امروز آنها را حرام میکنم و مرتکبین آنها را به کیفر میرسانم. یکی متعه زنان و دیگری متعه حج.

پس سیر منطقی و یا به بیانی دیگر خلاصه این بحث این شد که:

عمر طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار هستند.

طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار کافر است.

نتیجه: عمر کافر است.

(۲) نزاع کننده در خلافت کافر است!

ابن مغازلی به سند متصل از ابوذر روایت کرده که پیامبر اکرم ص فرمودند: هر که بعد از من با علی علیه السلام در خلافت منازعه کند کافر است. (۹)

در نزاع عمر و ابابکر با آقا امیر المومنین علیه السلام در رابطه با خلافت هیچ شکی وجود ندارد. فکر نکنم که نیاز به استدلال باشد. همان بس که به اعتراف بزرگان اهل سنت نزاع عمر و ابابکر با علی علیه السلام بر سر خلافت به جایی کشید که ابوبکر دستور حمله به خانه آقا امیر المومنین علیه السلام را صادر کرد و عمر به پیروی از او به خانه وحی حمله کرد و این حمله باعث کشته شدن حضرت زهرا سلام الله علیها و حضرت محسن سلام الله علیه شد.

برای اطلاع بیشتر در این مورد میتوانید به مصادر (اهل سنت) زیر مراجعه فرمایید:

مصنف ابن ابی شیبہ ۵۷۲ / ۸

میزان الاعتدال ۴۹۰ / ۲، شماره ۴۵۴۹

انساب الأشراف ۵۸۶ / ۱، ط دار معارف، قاهره

تذکره الحفاظ ۳- ۰۹۲، شماره ۸۶۰.

سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۱۶۲، شماره ۹۶.

البدایه والنهایه ۱۱ / ۶۵، حوادث سال ۲۷۹

الامامه و السياسه، ص ۱۲، چاپ المكتبة التجارية الكبرى، مصر

عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۸

تاریخ طبری، ج ۳ ص ۴۳۰

مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۳.

...

(۳) گوینده: حسبنا کتاب الله کافر است!

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

یعنی: آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند و گویند: ما به برخی (از انبیاء) ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوریم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند به حقیقت کافر اینها هستند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا ساخته‌ایم. (۱۰)

از این آیه شریفه فهمیده می شود که کسانی که قصد دارند تا بین خدا و رسول جدایی بیاندازند کافران حقیقی هستند. و نکته جالب اینجاست که قرآن تنها درباره این نوع کافران فرموده است که این ها کافران حقیقی هستند!

اما ببینیم چگونه عمر سعی کرد تا بین خدا و رسولش جدایی بیاندازد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در لحظات آخر عمرشان فرمودند:

قلم و کاغذ بیاورید تا وصیتنامه ای برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

ولی عمر بن خطاب گفت: ان النبی غلبه الوجع و عندکم کتاب الله حسبنا کتاب الله !!! (۱۱) (این حدیث در اصح کتب اهل سنت موجود می باشد)

در قسمت اول جمله عمر توهین بسیار بزرگی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می کند. اینقدر این توهین بزرگ است که حقیر خجالت میکشم آن را ترجمه کنم. ولی بحث ما بر سر قسمت دوم جمله است که گفت: "کتاب خدا ما را بس است" عمر با گفتن این جمله همان کاری را کرد که در آیه شریفه مذکور در مورد آن صحبت میکند. یعنی او با این جمله قصد بر این داشت تا بین کلام خدا (قرآن) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جدائی بیافکند. و در واقع او چنین گفت که خدا یک چیز می گوید و پیامبر ص چیز دیگر. و در میان این دو ما باید به کلام خدا تمسک بجوئیم! در حالیکه خود قرآن درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

یعنی: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمیگوید! آنچه میگوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست. خلاصه این بحث:

عمر بن خطاب با گفتن "کتاب خدا ما را بس است" بین خدا و رسول جدائی افکند.

قران کریم کسانی که بین خدا و رسول جدائی می افکنند را کافر حقیقی می نامد.

نتیجه: عمر (طبق قران و روایت معتبر اهل سنت) کافر حقیقی می باشد.

(۴) آزار دهنده حضرت زهرا سلام الله علیها کافر است!

خداوند میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا

یعنی: قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

فاطمه بضعة مني من آذاها آذاني و من آذاني فقد آذى الله.

یعنی: فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. (۱۲)

این حدیث بین شیعه و سنی متواتر و صحیح می باشد. البته ما اینجا به اقتضای بحث تنها اسناد سنی را آوردیم.

و اما عمر و ابابکر این قدر حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت و آزار نمودند که آن حضرت خطاب به آن دو نفر فرمود:

انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکونکما الیه. (۱۳)

خدا و ملائکه اش را شاهد میگیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا جلب نکردید و اگر پیامبر ص را ملاقات نمایم هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد.

در صحیح بخاری ح???? آمده است:

فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت... فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا و لم یوذن بها ابابکر و

صلی علیها.

یعنی: فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر غضب نمود و با او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنده بود با ابوبکر سخن نگفت... هنگامی که از دنیا رفت. شوهرش علی علیه السلام وی را شبانه دفن کرد. و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه وی نماز خواند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود ج ۳ ص ۲۲ می نویسد:

ان فاطمه ماتت و هی واجده علی ابی بکر و عمر.

یعنی فاطمه سلام الله علیها از دنیا رفت در حالی که سخت از ابوبکر و عمر غضبناک بود. با توجه به روایات مذکور آزار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط عمر از مسلمات می باشد.

خلاصه بحث

عمر و ابابکر حضرت زهرا سلام الله علیها را آزرده اند. (طبق روایات معتبر اهل سنت)

آزرده شدن حضرت زهرا سلام الله علیها مساوی است با آزرده شدن خدا و رسول. (طبق روایت متواتر بین شیعه و سنی)

آزرده شدن خدا و رسول لعن و عذاب الهی را به دنبال دارد. (طبق آیه ای که ذکر شد)

۵) دشمن اهل بیت علیهم السلام کافر است!

در این رابطه احادیث فراوان و متواتری در کتب اهل سنت یافت می شود. که ما در اینجا تنها به گوشه ای از آن ها اشاره می کنیم:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله:

یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و اهل بيت (فی) انکم افضل الناس کان فی النار.

ای علی اگر کسی آنچنان خدا را عبادت کند که حق عبادت او را ادا کرده باشد. پس درباره فضیلت و برتری تو اهل بیت بر مردم شک نماید سرنوشتش آتش است. (۱۳)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یا علی لو ان امتی صاموا حتی یكونوا کالحنایا و صلوا حتی یكونوا کاللاتار. ثم ابغضوک لا کبهم الله فی النار.

ای علی اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که (همانند قوس و کمان) کمر خمیده شوند و آن قدر نماز بخوانند تا چون زه کمان لاغر گردند و با تودشمنی نمایند خداوند آن ها را به رو در آتش افکند. (۱۴)

و اما اثبات دشمنی عمر و ابابکر با مولا علی و اهل بیت علیهم السلام برای اهل تحقیق و علمای غیر متعصب بسیار واضح و مسلم است. قطعاً می توان به عنوان مثال به ظلم ایشان بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله به آل رسول در غضب حق خلافت مولا علی علیه السلام و غضب فدک از حضرت زهرا سلام الله علیها و اشاره کرد.

البته روایات مذکور در بحث قبلی مبنی غضب حضرت زهرا سلام الله علیها بر عمر و ابابکر و همچنین آزار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آن دو نفر به خوبی نشان دهنده عداوت و دشمنی عمر و ابابکر با اهل بیت علیهم السلام می باشد.

خلاصه بحث:

عمر و ابابکر (طبق روایات و مصادر تاریخی فراوان اهل سنت) دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده اند.

دشمن اهل بیت علیهم السلام (طبق روایات اهل سنت) کافر است.

نتیجه: عمر و ابابکر کافرند.

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب شیعه

(?) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند

هما الکافران علیهما لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین. و الله ما دخل قلب احد منهما شیء من الایمان... کانا خداعین مرتابین منافقین حتی توفتهما ملائكة العذاب الی محل الخزی فی دار المقام. (۱۵)

یعنی: آن دو (ابابکر و عمر) کافرند نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد. به خدا سوگند هیچگاه به دل ایمان نداشتند... همیشه حيله باز و اهل شک و ریب و نفاق بودند تا ملائکه عذاب آنها را قبض روح و به جایگاه خواری در دارالمقام (دوزخ) فرستادند.

(?) ابوحمزه ثمالی می گوید

به حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم:
أسألك عن فلان و فلان؟

حضرت فرمودند: فعليهما لعنة الله بلعناته كلها مات و الله و هما کافران مشرکان بالله العظیم (۱۶)
از شما درباره احوال ابابکر و عمر سوال میکنم؟

حضرت فرمودند: به عدد تمام لعنتهای الهی لعنت خدا بر آن دو باد و به خدا سوگند که آن دو مردند در حالی که نسبت به خدا کافر بودند و شرک می ورزیدند.

(?) ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاد علیه السلام نقل میکند

که او گفت:

كنت معه فی بعض خلواته. فقلت: ان لی علیک حقا الا- تخیرنی عن هذین الرجلین عن ابی بکر و عمر؟ فقال کافران کافر من احبهما. (۱۷)

در خدمت حضرت تنها بودم به ایشان عرض کردم: همانا بر شما از برای من حقی است آیا مرا از احوال آن دو شخص ابوبکر و عمر خبر نمی دهید؟

پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و هر کس هم که محبت آنها را در دل داشته باشد کافر است.

(?) ابوحمزه ثمالی گوید

از امام سجاد علیه السلام راجع به آن دو نفر (ابوبکر و عمر) سوال شد. حضرت فرمودند: کافران و کافر من تولاهما. (۱۸)
آن دو کافرند و هر کس موالی آنها باشد کافر است.

(?) فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می کند

که حضرت فرمودند: مثل ابی بکر و شیعتہ مثل فرعون و شیعتہ و مثل علی و شیعتہ مثل موسی و شیعتہ. (۱۹)
مثل ابوبکر و پیروانش مثل فرعون و فرعونیان است و مثل علی و شیعیانش مثل موسی و پیروانش است.

(? امام صادق علیه السلام می فرمایند

من شك في كفر اعدائنا و الظالمين لنا فهو كافر. (۲۰)
کسی که شک کند در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند کافر است.

(? علامه شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی آورده است

روی اصحابنا عن ائمتنا: ان ابابکر و صاحبه عمر لم يؤمنا قط. (۲۱)
اصحاب ما از ائمه و پیشوایان ما روایت کرده اند که ابوبکر و رفیقش عمر هیچگاه ایمان نیاوردند.
و علامه مجلسی رحمه الله هم فرموده است:
الاول و الثاني لم يؤمنا بالله طرفه عين (۲۲)
اولی و دومی به اندازه چشم به هم زدنی ایمان به خدای متعال نیاوردند.

اسناد

- ۱) سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۲۲
- ۲) سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۲۲
- ۳) سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱ - سنن نسائی ج ۸ ص ۳۲۹ - کنز العمال هندی ج ۳ ص ۱۰۹ و ۱۰۱ - تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۸ - جامع مسانید ابوحنیفه ج ۲ ص ۱۹۱
- ۴) احکام القرآن ج ۲ ص ۵۶۵
- ۵) سنن دارمی ج ۲ ص ۱۱۳ - سنن نسائی ج ۸ ص ۳۰۱ - سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۹۶ - مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ - تاریخ خطیب بغدادی ج ۳ ص ۳۲۷ - صحیح ترمذی ج ۱ ص ۳۴۲
- ۶) البیان و التبيين - جاحظ ۲/۲۴ - صحیح مسلم ۱/۲۴ - ۲۵ - سنن بیهقی ۱۰/۱۵۰ - شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ۱۲/۹۰ - ۹۱ - عقد الفرید - ابن عبد ربه ۱/۸۶ - ۸۸ - تاریخ دمشق - ابن عساکر (به نقل از کنز العمال). و بسیاری از کتب دیگر...
- ۷) صحیح البخاری ک التراویح ج ۲ / ۲۵۲، موطأ مالک ج ۱ / ۱۱۴، الطرائف لابن طائوس ص ۴۴۵ عن الجمع بین الصحیحین.
- ۸) تفسیر الرازی ج ۲ / ۱۶۷ و ج ۳ / ۲۰۱ و ۲۰۲ ط ۱، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۱۲ / ۲۵۱ و ۲۵۲ و ج ۱ / ۱۸۲، البیان والتبيين للجاحظ ج ۲ / ۲۲۳، احکام القرآن للجصاص ج ۱ / ۳۴۲ و ۳۴۵ و ج ۲ / ۱۸۴، تفسیر القرطبی ج ۲ / ۲۷۰ و فی طبع آخر ج ۲ / ۳۹، المبسوط للسرخسی الحنفی باب القرآن من کتاب الحج و صححه ج، زاد المعاد لابن القيم ج ۱ / ۴۴۴ فقال ثبت عن عمر و فی طبع آخر ج ۲ / ۲۰۵ فصل اباحه متعة النساء، کنز العمال ج ۸ / ۲۹۳ و ۲۹۴ ط ۱، ضوء الشمس ج ۲ / ۹۴،

سنن البيهقي ج ٧ / ٢٠٦، الغدير للاميني ج ٦ / ٢١١، المغني لابن قدامة ج ٧ / ٥٢٧، المحلى لابن حزم ج ٧ / ١٠٧، شرح معاني الآثار باب مناسك الحج للطحاوي ص ٣٧٤، مقدمة مرآة العقول ج ١ / ٢٠٠.

٩) مناقب ابن مغازلي ص?? ح?? - ينابيع المودة ص?? - كنز العمال ج?? ص?? ح???? - مناقب ابن شهر آشوب ج?? ص??.

١٠) سورة نساء ???-???

١١) صحيح بخاری باب كتابه العلم من كتاب العلم /?? و مسند احمد بن حنبل تحقيق احمد محمد شاکر حديث ??? و طبقات ابن سعد ???/?? چاپ بيروت.

١٢) صحيح بخاری ح???? و???? - كنز العمال ج?? ص?? - فيض القدير ج?? ص?? - مسند احمد بن حنبل ج?? ص?? - حلية الاولياء ج?? ص?? - صحيح مسلم ح???? - سنن ترمذی ج?? ص?? - مستدرک حاکم ج?? ص?? - اسد الغابة ج?? ص?? - الاصابة ج?? ص?? - مسند ابن يعلى ج?? ص??

١٣) سند سنی: صحيح بخاری ج?? ص?? - صحيح مسلم ج?? ص?? - بخاری در صحيح خود مینویسد: پس از آن که دختر پیامبر میراث خود را از خلیفه خواست. و او گفت که از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمیگذاریم. زهرا سلام الله علیها دیگر با او سخن نگفت تا مرد (صحيح بخاری . ٥/١٧٧) سند شيعه: كتاب سليم بن قيس حديث ??

١٣) مودة القربى موده هفتم ص?? ودر چ مندرج در ينابيع الموده /????

١٤) تاريخ دمشق ابن عساکر بخش امام اميرالمومنين ج?? شماره ??? به نقل از جابر بن عبدالله - مناقب ابن مغازلي ص?? شماره ??? - فرائد السمطين ج?? ص?? شماره ?? - كفاية الطالب ص?? ودر چ ديگر ص??

١٥) كافي ج??/???? ح??

١٦) بصائر الدرجات ??? ح?. بحار ج?? / ??? و ج??/??

١٧) حار الانوار ج??/???? ح??

١٨) بحار الانوار ج??/??

١٩) بحار الانوار ج??/???? . تقريب المعارف /??

٢٠) رجال الكشي مع تعليقه الميرداماد ج??/???? . قم ??? . اعتقادات شيخ صدوق ?? و ?? . وسائل الشيعه ج?? ص?? . بحار ج?? / ??

٢١) الاربعون حديثا ???

٢٢) بحار ج??/??

مظلوميت حضرت فاطمه(عليها السلام) و ظلم شيخين

در مناظره‌ای که بین یکی از علمای شیعه (مرحوم آیت الله بطحایی گلپایگانی)، با رئیس آمرین به معروف حجاز رخ داد، مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام و ظلم شیخین ثابت گردیده است. در این جا به قسمتی از آن توجه کنید:

رئیس: چرا شما کنار قبر رسول خدا- صلی الله علیه و آله - در ضمن اذکار، می گوید

: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ: سلام بر تو ای بانوی ستم‌دیده، چه کسی به فاطمه- سلام الله علیها - دختر پیامبر- صلی الله علیه و

آله - ستم کرده است؟

دانشمند شیعی: ماجرای غم‌انگیز ستم به فاطمه - سلام الله علیها - در کتاب‌های خود شما، ذکر شده است.
رئیس: در کدام کتاب؟

دانشمند شیعی: در کتاب الامامة و السیاسة تألیف ابن قتیبه دینوری، در ورق سیزدهم، بیان شده است.
رئیس: چنین کتابی در نزد ما نیست.

دانشمند شیعی: من این کتاب را از بازار می‌خرم و برای شما می‌آورم.

رئیس، پیشنهاد مرا پذیرفت، من به بازار رفتم و کتاب الامامة و السیاسة را تهیه کرده و نزد او آوردم، جلد اول صفحه ۱۹ آن را گشودم و گفتم بخوان، در آن صفحه چنین آمده بود:

همانا ابوبکر در جستجوی جمعی گردید که با او بیعت نکردند و در خانه علی - علیه السلام - جمع شده بودند، عمر بن خطاب را نزد آن‌ها فرستاد، عمر کنار در خانه علی - علیه السلام - آمد و با صدای بلند علی - علیه السلام - و آنان را که در خانه‌اش جمع شده بودند، طلبید و گفت: از خانه برای بیعت با ابوبکر، بیرون آید، آن‌ها از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست او است قطعاً باید بیرون بیاید و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم.
بعضی از حاضران به عمر گفتند: حضرت فاطمه - سلام الله علیها - در خانه است، عمر گفت: گرچه فاطمه نیز در خانه باشد، ناگزیر آنان که در خانه بودند بیرون آمدند، جز علی - علیه السلام - که بیرون نیامد. [۱]

و در ذیل همین صفحه ۱۹ کتاب مذکور، نوشته شده: وقتی که ابوبکر در بستر مرگ افتاد، می‌گفت: ای کاش متعرض خانه علی - علیه السلام - نمی‌شدم، گرچه او اعلان جنگ با من می‌کرد.

در این جا بود که دانشمند شیعی به رئیس گفت: به گفتار ابوبکر با دقت توجه کن، که چگونه هنگام مرگ اظهار تأسف و پشیمانی می‌کرد!

رئیس که در برابر این استدلال، در تنگنا قرار گرفته بود، گفت: صاحب این کتاب (ابن قتیبه) به شیعه میل دارد. [۲]
قابل ذکر است که: اگر ابن قتیبه به مذهب تشیع تمایل دارد، درباره صاحب کتاب صحیح بخاری چه باید گفت که هر دو روایت می‌کنند که: فاطمه - سلام الله علیها - در آخر عمر، نسبت به ابوبکر خشمگین شد و از او دوری کرد، تا از دنیا رفت.
در این مورد به صحیح مسلم جلد ۵ صفحه ۱۵۳ چاپ مصر، و صحیح بخاری، جلد ۵ صفحه ۱۷۷، چاپ الشعب (باب غزوه خبیر) مراجعه شود. [۳]

اسناد:

۱) و ان ابابکر تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأتوا ان یخرجوا، فدعا بالخطب، و قال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ اولا حرقنّها علی من فیها، فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمه؟.

فقال: و ان، فخرجوا فبايعوا إلا علیاً (الامامة و السیاسة ط مؤسسه حلبی، ص ۱۹)

۲) مناظرات فی الحرمین الشریفین (سماحه السید بطحائی الکلبایکانی)، مناظره ۹

۳) فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ وَ لَمْ تَكَلِّمْهُ فِي ذَالِكَ، حَتَّى مَاتَ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶)

رهنمون

گزیده ای از کلمات ارزشمند مرجع عالیقدر آیت الله العظمی وحید خراسانی

به مناسبت ایام فاطمیه

تضعیف شعائر فاطمیه ، خیانت به مذهب و خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام است .

چه کسی صدیقه کبری را شناخته است ؟ به قدری ساحت بلند است به قدری مقام منیع است که حتی در عالم بقاء هم درک نمی شود زهراء کیست ؟

پرسید از امام ششم چرا فاطمه زهراء نامیده شده است ؟ جواب داد : چون قصری خدا برای او ساخته آن قصر نه از طرف بالا متصل به جایی است ، نه از این طرف اتکاء به استوانه ای دارد ، فقط آن قصر معلق است به قدرت پروردگار ، صد هزار باغ دارد . بر هر باغی هزار ملک است . این قصر آن اندازه با اهل بهشت فاصله دارد که اهل زمین به کوب دری به آسمان نگاه می کنند ، اهل بهشت به قصر او این گونه می نگرند . این سر اسم زهراء است . این گوهری است که ستاره درخشان تمام اهل بهشت است .

آن وقت چنین کسی رفت از این دنیا چه جور از این دنیا رفت ؟ اگر کسی می خواهد بهفمد نمونه اش این است گفت :
لَقَدْ اسْتَرْجَعْتُ الْوَدِيعَةَ وَأُخِذَتِ الرَّهِيْنَةُ وَ اخْتَلَسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءُ وَالْغُبْرَاءُ ... وَ سَتَّبَعْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَصَافُرٍ أُمَّتِكَ عَلَي ...
فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالِ . (أمالی المفید ، ص : ۲۸۲)

امانتی که کسی می گیرد
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا . النساء / ۵۸ .
این ودیعه ای بود از که پیامبر گرفت ؛ اما نگفت برگرداندم گفت : یا رسول الله بر گردانده شد . هر چه هست در این صیغه های مجهول است . وَ اخِذَتِ الرَّهِيْنَةُ .
آن جمله ای که کمر شکن است : وَ اخْتَلَسَتِ الزَّهْرَاءُ ؛ زهرا ربوده شد .

جائی از بدنت شکسته شده ؟ اگر استخوان انگشت بشکند ، چه حالی داری ؟ حالا اگر استخوان سینه بشکند !!!
وقتی استخوان سینه بشکند ، نفس نمی شود کشید . نود و پنج روز ، سه روز بعد از پیامبر استخوان سینه اش شکست . نود روز نمی توانست نفس بکشد . جان داد ، نه یک مردن است ، در هر نفسی جان دادن است .
وقتی آمد کنار بستر پیامبر سنی و شیعه نوشته اند چه جور آمد . با آن مشیی که مشی پیامبر است با آن حال آمد ، اما وقتی از دنیا رفت ، کان کالخیال . یعنی بدنی نبود شبهی بود .

گفت یا رسول الله خودت از او استخبار کن . خودت از او سؤال کن خواست بگوید :
یا رسول الله آن چه کشید ، به من هم نگفت ، تو خودت از او پیرس که بر او چه گذشت .
وَ سَتَّبَعْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَصَافُرٍ أُمَّتِكَ عَلَي .
در این جمله فکر کنید ، حق فاطمیه را ادا کنید .

ای مردم ایران ! ای کسی که رهین بعثت پیامبرید ! چه سنی و چه شیعه ، همه باید اجر رسالت را بدهند .
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى . الشوری / ۲۳ .

روز سوم جمادی الثانیه ، برای این که اجر رسالت داده بشود ، به اقرب خاتم انبیاء اظهار مودت بشود ، باید مملکت یک پارچه یا زهراء بشود .

آن جنازه‌ای که آن گونه زیر خاک رفت ، باید آن روز هر کس دل به علی بن ابی طالب (علیه السلام) دارد آن چه در توان دارد ، انجام دهد .

این وظیفه شعائر فاطمیه است . تضعیف شعائر فاطمیه تضعیف مذهب است . سبک شمردن فاطمیه ، استخفاف به امیر المؤمنین (علیه السلام) است کوتاهی و تقصیر به حق خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) است . خلاصه کلام : صاحب عصر ، ولی وقت و امام زمان ، از شما انتظار دارد که برای آن بازوی ورم کرده ، آن پهلوی شکسته ، آن قبر مخفی و آن جنازه نیمه شب دفن شده ، آن چه در قدرت دارید کار کنید .

بخش دوم: انحرافات اهل سنت

فتاوی زشت و شیعی اهل سنت

فتاوی زشت و شیعی اهل سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ (كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي) مَا إِذَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا ابدا

همانا من ترک می کنم شما را در حالیکه دو چیز گرانبه‌ایم در نزد شما باقی می گذارم. قرآن و عترت. تا زمانیکه به آن دو تمسک جسته اید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید.

این حدیث شریف به صورت متواتر در کتب شیعه و سنی وارد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در این حدیث شرط استقامت در راه حق و عدم گمراهی را تمسک به قرآن و عترت می دانند. ولی متأسفانه کسانی که در طول تاریخ خود را "اهل سنت" و پیروان سنت نبوی خوانده اند به قرآن و عترت تمسک نجستند. و همین مساله موجب شده است که در لجن زار گمراهی و ضلالت غوطه ور شوند. فتاوی عجیب و غریب و مضحک ایشان دلیل و گواه روشن و واضحی بر ضلالت ایشان می باشد که ما بخشی از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

مرد بزرگسال با خوردن شیر محرم می شود !!

اهل سنت طبق روایت مضحک و دروغی که در کتب خود راجع به شیر دادن مرد بزرگسال نقل کرده اند فتاوی عجیب و غریبی داده اند. روایت جعلی که نقل کرده اند میگوید:

پس از نزول آیه چهارم و پنجم سوره احزاب که در آن خداوند پسر خوانده را همانند فرزند واقعی ندانسته و فرمان می دهد که آنان را فرزندان پدران خودشان بدانید و باید حریم شرعی را رعایت کنید، مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و بیهقی و مالک و أحمد و طبرانی و دیگران از عائشه نقل کرده اند که گفت: زنی بنام سهله دختر سهل خدمت پیامبر (ص) آمد

وگفت: ای رسول خدا(ص) سالم فرزند خوانده ابو حذیفه است که در خانه ما است، و من با سر برهنه و بدون پوشش در برابرش ظاهر می شوم، احساس می کنم ابو حذیفه اینگونه دوست ندارد و ناراحت می شود، چکار کنم؟ رسول خدا(ص) فرمود: از پستانت به او شیر بده تا مشکل حل شود، عرض کرد: او مردی بزرگ و دارای ریش و محاسن است چگونه او را شیر دهم؟ پیامبر لبخندی زد و فرمود: می دانم او خرد سال نیست بلکه مردی بزرگ و دارای ریش و محاسن است، او را شیر بده با تو محرم شود و آنچه در ذهن ابو حذیفه است پاک می شود. سهله از خدمت پیامبر رفت و باز هم خدمت آن حضرت آمد و گفت: او را شیر دادم و خیال ابو حذیفه را راحت کردم. (۱)

ابن حزم و داود ظاهری تحت عنوان «مذهب عائشه» می گویند: اگر مردی بزرگسال از پستان زنی شیر بنوشد حکم طفلی را خواهد داشت که از پستانش شیر نوشیده است. (۲)

شافعی نیز این حدیث را پذیرفته است زیرا وی پس از نقل آن و طرح سؤالاتی پیرامون آن می گوید: بنا بر نقل امّ السلمه این فرمایش رسول خدا(ص) مخصوص همان یک نفر یعنی سالم مولی ابو حذیفه خواهد بود، چون شیر دادنی که موجب حرمت می شود در باره طفل شیر خواره است که لااقل باید پنج نوبت و بدون فاصله از پستان زنی شیر بنوشد و افراد بزرگتر از این قاعده خارج هستند. (۳)

بیست سال دوران بارداری

ابو حنیفه گفته است: اگر مردی بیست سال دور از همسرش زندگی کند و در این مدت رابطه ای با وی نداشته باشد و افرادی هم شهادت دهند که در مدت بیست سال از جمع آنان جدا نشده، سپس همسرش باردار شود فرزند در رحم متعلق به همان مرد است. همچنین اگر پس از بازگشت از سفر بچه ای یکساله یا بیشتر در آغوش همسرش دید، آن بچه فرزند خود او خواهد بود. (۴)

داشتن نه همسر

فخر الدین زیلعی حنفی فتوایی را با استفاده و استناد به آیه ای از قرآن کریم از قاسم بن ابراهیم نقل می کند که بر اساس آن هر مردی می تواند تعداد نه همسر در آن واحد داشته باشد.

وی می گوید: خداوند ازدواج با دو زن را با این جمله (مثنی) جایز دانسته است، و در ادامه این جمله را (ثلاث و رباع) با او عطف که به معنای جمع است ذکر فرموده است، پس در این صورت مجموع زنانی که برای انسان جایز است نه زن می شود. (۵)

سپس می گوید: نخعی و ابن ابی لیلی نیز چنین فتوایی را صادر کرده اند. (۶)

از این مهمتر سخن کسانی است که حدّ و مرزی در تعداد همسران نمی شناسند، مانند شوکانی به نقل از ظاهریّه، و ابن صباغ و عمرانی و قاسمیّه از فرق زیدیه و نظام الدین أعرج، او در تفسیر آیه: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء) می گوید: گروهی از این آیه اینگونه استفاده کرده اند که در تعداد همسر هیچ محدودیتی وجود ندارد زیرا آیه اطلاق دارد و خداوند عدد خاصی را بیان نفرموده است. (۷)

چهار سال مدّت بارداری

أحمد حنبل معتقد است که دوران بار داری بیش از چهار سال نیست، پس اگر مردی همسرش را طلاق دهد یا بمیرد و آن زن با شخص دیگری ازدواج نکند و پس از گذشتن چهار سال از وفات شوهر و یا طلاق، فرزندی به دنیا آورد، آن بچه متعلق به همان پدر خواهد بود و عده طلاق هم تمام می شود. (۸)

یک بچه و چند پدر!!!!

أحمد حنبل در فتوایی عجیب و غریب در مورد بچه ای که دو نفر در باره وی ادعای پدری داشته باشند می گوید: اگر هیچ یک از آن دو نفر دلیل و مدرک قانع کننده ای نداشته باشند و یا دلیل و مدرک هر یک در تضاد و مخالف دیگری بود باید آن کودک را بر کسی که قیافه شناس است عرضه کنند پس اگر او تشخیص داد که یکی از آن دو پدر آن کودک است به آن یک نفر ملحق می شود و اگر تشخیص داد که هر دو نفر پدر کودک هستند به هر دو ملحق می شود و از هر دو ارث می برد و آن دو نفر هم از او ارث می برند.

همچنین اگر بیش از یک نفر ادعا داشته باشند، با تشخیص قیافه شناس به همه آنان تعلق خواهد داشت. (۹)

عجیب ترین فتوا

اگر شخصی دخترش را که در مشرق زمین است برای مردی که در مغرب زمین است عقد کند و پس از گذشت شش ماه این دختر صاحب فرزند شود. این فرزند از آن پدری است که در مغرب زمین زندگی می کرد. حتی اگر چند سال گذشته باشد و این مرد و زن هرگز به هم نرسیده و نزدیکی نکرده باشند.

و همچنین اگر کسی را از لحظه عقد ازدواج به مدت پنج سال زیر نظر نگهبانان زندانی کنند، سپس آزاد شود و به منزلش برود و تعدادی فرزند در کنار همسرش بیند همه آنان فرزندان وی خواهند بود اگر چه فرصت یک لحظه دیدار و ملاقات با همسرش را پس از عقد نداشته است. (۱۰)

فتوا به حلال بودن زنا!

اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد سپس با زنی نزدیکی کند و منی اش را داخل رحم نریزد، نه غسل بر او واجب می شود و نه حدّ زنا، و ضرری به عباداتش هم نمی زند.

این سخن از شخصی است بنام عبد القاهر تمیمی که سبکی نویسنده کتاب طبقات الشافعیّه او را پیشوایی بزرگ و جلیل القدر و دانشمندی که آوازه علمی اش گیتی را فرا گرفته و علوم و دانشش به خراسان حمل می شد معرفی کرده است. (۱۱)

ابن نجیم حنفی با یک درجه تخفیف همین فتوا را بگونه ای دیگر صادر کرده و می گوید:

اگر مردی آلتش را در پارچه ای پیچد و با زنی نزدیکی کند پس اگر احساس لذت کند و حرارت و گرمای درون را لمس کرد حجّ او باطل می شود، و گر نه ضرری نخواهد داشت. (۱۲)

أبو حنیفه نیز گفته است: اگر مردی در برابر قرار داد ده درهم با مادرش ازدواج و نزدیکی نماید زناکار نخواهد بود و حدّ زناکار هم بر وی جاری نمی شود، و اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد و با زنی همبستر شود زناکار نیست و حدّ بر او جاری نمی شود. (۱۳)

ازدواج پدر با دختر

فتوای امام مالک و به تبع او شافعی در حلال بودن ازدواج پدر با دخترش که از طریق غیر مشروع یعنی زنا به دنیا آمده باشد و همچنین با خواهر و دختر پسر و دختر دخترش که به همین روش به دنیا آمده باشند از فتوای نادر روزگار است و دلیلی که بر جواز آن نیز آورده است نادر تر از خود حکم و شنیدنی است.

وی می گوید: به این دلیل نکاح جایز است که این پدر و دختر شرعاً با یکدیگر نسبتی ندارند و بیگانه هستند و چون از راه غیر مشروع متولد شده است ارث نمی برد و نفقه او هم واجب نیست. (۱۴)

ازدواج با محارم

از جمله فتوای نادر روزگار که مخالف قوانین و دستورات شرع مقدّس است فتاوی ذیل است که ابن قدامه نویسنده صاحب نام آن را نقل کرده و می نویسد:

ازدواج با محارم مانند مادر و خواهر و خاله و عمّه و غیر آنان به اجماع علمای اسلام باطل است.

ولی دو تن از دانشمندان و فقیهان اهل سنت یعنی ابو حنیفه و ثوری گفته اند که اگر چنین ازدواجی همراه با عمل زناشویی صورت گرفت موجب حد نمی شود، چون ممکن است نزدیکی بجهت شبهه باشد یعنی خیال می کرده است همسر خودش است ولی اشتباه کرده است.

همچنین ازدواجی که حرمتش اجماعی است مانند: انتخاب همسر پنجم با وجود داشتن چهار همسر یا ازدواج با زنی که شوهر دارد یا زنی که در عدّه طلاق یا وفات بسر می برد یا زنی که سه دفعه طلاق داده شده است (بر مبنای فقه اهل سنت) اگر هر یک از این موارد اتفاق افتاد ابوحنیفه می گوید حدّ جاری نمی شود. (۱۵)

مالک و شافعی فتوا داده اند: نکاح و ازدواج با دختر و خواهر و دختر فرزند و دختر برادر و دختر دختر جایز می باشد. (المغنی ابن قدامه ۷/۴۸۵)

بازهم مجوّزی برای زنا

اگر کسی زنی را به خدمت (اجاره) گرفت تا با وی زنا کند یا از زنان محرم خودش کام بگیرد و بداند این عمل حرام است حدّ زنا بر وی واجب می شود.

ولی اگر از زنان محرم خودش یکی را به کنیزی بگیرد و با وی نزدیکی نماید فتوای درست آن است که حدّ بر وی واجب نمی شود. (۱۶)

همچنین در فتوای یک از فقهای بزرگ اهل سنت و مفتی وقت مدینه منوره متوفای ۲۱۲ ق، دوست و همشین مالک رئیس فرقه مالکیه آمده است: اگر کسی پولی به زنی بدهد و با او زنا کند دیگر حدی بر او نیست! (المحلی ابن حزم ۱۱/۲۵۱)

همین فتوا را ابوحنیفه داده است که: اگر زنی برای کاری اجیر شود و با او عمل زنا صورت گیرد و یا از اول برای زنا اجیر شود حدی بر هیچکدام از زن و مرد نیست! (المحلی ابن حزم ۱۲/۱۹۶)

اقامه دو شاهد دروغ!

در کتاب الحیل از بخاری نوشته شده است که: بعضی گفته اذن ندهد دختر باکره خود را تا با او ازدواج نماید پس می تواند حيله (نقشه) بزند و دو شاهد دروغ اقامه کند بر اینکه آن دختر را با رضایت خود او عقد کرده است و به این جهت قاضی حکم کند به صحت نکاح او و حال آنکه شوهر می داند که شاهدان دروغ گفته اند. پس باکی برای او نیست که با آن دختر جماع کند و همین ازدواج صحیحی است. (صحیح بخاری ۸/۶۲)

جواز زنا با زن خدمتکار

ابن ماجشون از فقیهان مالکی می گوید: اگر کسی با زنی که خدمتکار اوست زنا کند حدّ شرعی بر او جاری نمی شود. (۱۷)
ملحق شدن بچه به پدر اگر چه با همسرش نزدیکی نکرده باشد
اگر مردی با زنی ازدواج کند و در همان مجلس عقد و در حضور شهود او را طلاق دهد سپس آن زن بعد از گذشتن شش ماه فرزندی به دنیا آورد ابو حنیفه گفته است آن بچه متعلق به همان مرد خواهد بود. (۱۸)

تعصّب بی رحمانه

مشاهده برخی از فتواها اعتقاد ما را به عدم صداقت مدّعیان پیروی از سنت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بیشتر می کند، از جمله فتوای بعضی از فقیهان پیرو مکتب فقهی ابو حنیفه است که در آن ازدواج مرد حنفی را با زن پیرو شافعی جایز نمی دانند و دلیل آن را این سخن امام شافعی دانسته اند که گفته است: *إن شاء الله من مؤمن هستم.*
از این سخن بوی شکّ و تردید به مشام می رسد و معلوم می شود که در عقیده اش محکم نبوده است. (۱۹)

شیر گاو و گوسفند و فتوای خواهر و برادری

به یاد داشته باشید که اگر چند نفر از شیر یک گوسفند استفاده کنند خواهر و برادر رضاعی می شوند و داستان محرمیت و حرمت ازدواج دامنگیرشان خواهد شد!
شاید در آغاز از شنیدن و خواندن این مطلب تعجب کنید و به دنبال گوینده و صاحب این فتوا باشید، و او را شخصی مجهول و بی اطلاع از احکام و دستورات شرع به نامید.
ولی وقتی که گوینده این سخن شخصی مانند محمد بن اسماعیل بخاری صاحب و نویسنده معتبرترین کتاب صحیح اهل سنت باشد تعجب شما بیشتر و بیشتر خواهد شد.
این فتوا را سرخسی در کتاب مبسوط از قول بخاری نقل کرده و خودش به جنگ وی رفته و می گوید: اگر دو پسر بچه از گوسفند و یا گاوی همزمان شیر به خورند حرمت رضاع و شیر خوارگی محقق نخواهد شد، زیرا در رضاع و شیر خوارگی نسب شرط است و بین انسان و حیوان نسبتی وجود ندارد. بنا بر این خوردن شیر حیوان موجب تحقق رضاع و حرمت چیزی نخواهد شد.

سپس می گوید: همین فتوا سبب اخراج و تبعید بخاری از بخارا شد. (۲۰)

جواز استمناء (خودارضایی)

از مجاهد نقل شده که گفته است: آنانکه پیش از ما می زیسته اند پسران جوانشان را به استمناء و همچنین دختران و زنان را به استفاده از وسیله ای برای خود ارضایی وادار می کرده اند تا از زنا دوری کنند. (۲۱)

ابن جریر از عمرو بن دینار نقل می کند که گفته است: مانعی در جایز نبودن استمناء نمی بینم. (۲۲)
ثوری از عیاد از منصور از جابر بن زید اَبی الشعثاء نقل کرده است که گفت: تو صاحب منی هستی هر کجا خواستی آن را بریز. (۲۳)

ابن حزم گفته است: استمناء مرد همانند بازی کردن زن با فرجش مباح است و حرام نیست، سپس به دو آیه از قرآن استدلال می کند و می گوید: خداوند در این آیه فرموده است: (وقد فضل لكم ما حرم عليكم) و چون تفصیلی در باره استمناء نیامده است پس جایز است. و نیز در این آیه که فرموده است: (خلق لكم ما فی الأرض جمیعا). و در ادامه می گوید: چون از مکارم اخلاق و فضایل نیست گروهی از آن اکراه داشته و گروهی آن را جایز دانسته اند. (۲۴)

ابن مفلح (از علمای اهل سنت) می گوید: زن نیز مانند مرد می تواند چیزی شبیه آلت را برای خود استعمال کند. سپس ادامه می دهد: استمناء عبارت است از کاری که به واسطه آن منی از انسان خارج شود و امام احمد بن حنبل با وجود ورع و تقوایی که داشت این کار را جایز می دانست. چرا که اینکار خارج کردن مواد زائد از بدن است. لذا انسان می تواند هر وقت لازم بود اینکار را انجام دهد و اصل وریشه آن به حجامت و رگ زنی برمی گردد!!! (مغنی ابن قدامه ۳/۸۷)

پاک بودن منی!

شافعی (رئیس شافعیه) منی را پاک می داند. به سبب آنکه خداوند در قرآن می فرماید: "ما بنی آدم را گرامی داشتیم." پس چگونه او را گرامی دارد در حالی که منی که اصل اوست نجس باشد. (سراج الوهاج ص ۶۰۳)

جواز نگاه کردن به عورت زن

نگاه کردن به عورت زن که در آئینه و یا آب منعکس شده باشد با انگیزه شهوت و لذت بردن مانعی ندارد. (۲۵)

زناشویی با همسر در برابر نگاه دیگران

ابن حزم می گوید: اگر در سفر مردی با همسرانش در یک خیمه باشند و او با یکی از آنان نزدیکی کند در صورتی که عورتش پوشیده باشد این عمل مکروه است. ولی اگر عورتش مکشوف و در معرض دید باشد حرام. (۲۶)

جواز استفاده زن از آلت مصنوعی

ابن قیم جوزی می گوید: اگر زنی شوهر نداشت و شهوت بر وی غلبه کرد بعضی از فقیهان ما گفته اند می تواند از آلت مصنوعی استفاده نماید. (۲۷)

حکم کسی که با تمام بدنش داخل فرج و عورت زن شود

أحمد بن محمد صاوی از فقیهان گروه و فرقه مالکی فتوا می دهد: اگر شخصی با تمام بدنش داخل عورت زنی بشود نزد ما

نصی بر حکم و وظیفه او نیست، ولی جناب شافعی گفته است: اگر اوّل با آلتش داخل شود بر هر دو غسل واجب است و اگر نه واجب نیست. (۲۸)

و از آن بدتر تراوشات فکری اسلام شناس سنت پیشه دیگر است که گفته است: اگر مردی آلتش را در آلت مرد دیگری داخل نماید بر هر دو نفر غسل واجب می شود. (۲۹)

حکم کسی که داخل شکم همسرش شده باشد

اگر مردی از قسمت پایین بدن همسرش داخل شکمش شود آیا غسل بر وی واجب است، یا نه؟
جواب داده اند: اگر از پاهایش داخل شده باشد غسل واجب است و اگر با سرش داخل شده باشد واجب نیست. (۳۰)

مردی که آلتش را نصف کرده و هر کدام را داخل فرج زنی نماید!

اگر مردی آلتش را دو نیم نماید یعنی از وسط آن را با وسیله برّنده ای نصف کند سپس هر کدام را داخل فرج زنی نماید بر آن مرد غسل واجب می شود ولی بر زنها واجب نیست. (۳۱) همچنین در همین مصدر آمده است که اگر یکی را در قبل و دیگری را در دبر داخل کند نیز غسل بر او واجب می شود.

همجنس بازی با مملوک

ابن سهل اَبیوردی شافعی که او را یکی از امامان دنیای خود از حیث علم و عمل و از بزرگان فقهاء خود می دانند، در فتوایش گفته است: اگر کسی با مملوک خودش یعنی جوان و مردی که خریده است لواط کند حدّ شرعی بر وی جاری نمی شود ولی اگر با مملوک دیگری باشد حدّ جاری می شود. (۳۲)

جواز لواط!

ابن قیم جوزیه در کتاب اغاثة اللّهفان ۲/۵۱۵ نوشته است که: یکی از علمای اهل تسنن کتابی در حلال بودن لواط به فتوای مالک نوشته است! و نیز ابن شهر آشوب نقل کرده است که جاحظ نیز کتابی دارد به نام "دارئة الحدّ عن یتعاطی الغلمان" یعنی برداشته شدن حدّ از کسانی که با نوجوانان لواط می کنند. (مثالب النواصب ص ۵۰)

غاصب، مالک می شود

أبو حنیفه و دیگران گفته اند: اگر کسی انگور را غصب کرد سپس آن را به کشمش تبدیل نمود شخصی که انگورش غصب شده هیچ حقی نسبت به کشمش ندارد و غاصب مالک آن است. (۳۳)
همچنین اگر گندم غصبی به آرد مبدّل شود و یا آهن تبدیل به شیء دیگری شود و یا چوب غصبی تبدیل به درب برای خانه شود شخص غاصب مالک آن خواهد بود و کسی که از او غصب شده است هیچ حقی نخواهد داشت. (۳۴)

نبیذ پاک و خوردنش حلال!!

نویسنده و مؤلف فتح القدير می گوید: با اینکه نبیذ همانند خمر سکر آور است ولی نوشیدن آن مباح است. (۳۵)
زیرا آنچه که از خرما گرفته می شود نامش عصاره و جوشانده خرما است نه شراب که بنا بر نظر ابو حنیفه و ابو یوسف حلال است.

ابو حنیفه و ابو یوسف نیز فتوا بر حلیت نبیذ داده اند. (۳۶)

شریک بن عبدالله نیز گفته است که نبیذ مباح است. (۳۷)

همچنین روایت کرده اند از علقمه که عبدالله بن مسعود نیز نبیذ می نوشید. (۳۸)

نیم خورده سگ و خوک پاک و حلال است

اگر تا کنون شنیده بودید که این دو حیوان نجس و حرام گوشت هستند ولی بشنوید که رئیس فرقه مالکیها فتوا به پاکی و حلیت داده است، و می گوید: سگها و خوکها طاهر و پاک هستند و نیم خورده آنان نیز پاک و می شود با آن وضو گرفت و آن را نوشید و اگر پوزه آنان با غذا تماس پیدا کرد آن غذا حرام نیست و دستور به شستن ظرف غذا صرفاً از روی تعبد است نه دلیل شرعی. (۳۹)

خوردن کرم و حشرات

امام مالک رهبر و پیشوای مالکیها خوردن حشرات و حیواناتی مانند کرم و سوسک و موش و سوسمار و مار و غیر آن را جایز دانسته و بر اساس آن فتوا داده است. (۴۰)

گوشت حیواناتی که به روش غیر شرعی ذبح شده باشند حلال است

فقیه و پیشوای شافعیان فتوا به حلیت گوشت حیوانی می دهد که به روش غیر شرعی ذبح شده باشد و می گوید: ذکر نام خدا مستحب است نه واجب. و دیگران مانند: فخر رازی و پیشوای حنبلیان نیز وی را تأیید و همراهی کرده اند. (۴۱)
و همچنین عطاء و مجاهد و مکحول و اوزاعی و لیث فتوا داده اند که اگر حیوانی را مسیحیان برای کلیساهای خود ذبح کنند و یا با ذکر نام مسیح یا صلیب و یا با اسما روحانیون و رهبانیون شان ذبح کنند حرام نمی باشد! (۴۲)

جواز رقص و آواز

با کمال تأسف کتابهای فقهی و روایی مدعیان پیروی از سنت و سیره اسلاف مطالبی را به دین و شرع در ارتباط با رقص و غنا و موسیقی نسبت داده اند که هر مسلمان با غیرت و متشرع را شرمنده می کند.
ماوردی از علمای بزرگ اهل سنت ابتدا حلیت غنا و رقص را به مردم حجاز نسبت داده سپس برای تأیید به سخن یا سخنانی از رسول اعظم (ص) استناد جسته اند.
در یک حدیث جعلی می گوید: رسول خدا (ص) کنیزی از کنیزان حسان ثابت را دید که آواز می خواند فرمود: إن شاء الله گناه ندارد!

در روایت ساختگی دیگری از عائشه نقل می کنند که می گفت: دو کنیز از کنیزان من مشغول آواز خوانی بودند، ابوبکر وارد شد، گفت: از خانه رسول خدا (ص) صدای آواز شیطان شنیده می شود، پیامبر فرمود: ایام عید و شادی است رهایشان کن!

و از عمر نقل شده است که گفت: آوازخوانی توشه مسافر است.

عثمان نیز دو کنیز داشت که شبها برای وی آواز می خواندند.

مردم حجاز که معاصر با صحابه پیامبر و فقیهان بزرگ بودند فراوان از رقص زنان و آوازخوانی آنان بهره می بردند و اگر منع شرعی داشت باید آنان را نهی می کردند که چنین نکرده اند.

نقل شده است که عبد الله بن جعفر زنان آوازخوان و رقاصه زیادی داشت، معاویه از این خبر آگاه شد، به عمرو عاص گفت: مرا نزد عبد الله ببر، وقتی که بر وی وارد شدند، کنیزان مشغول رقص و آوازخوانی بودند، به آنان دستور داد تا ساکت شوند. معاویه گفت: آنان را باز گردان تا آواز به خوانند، کنیزان باز گشتند و به کارشان ادامه دادند، معاویه که بر تخت نشسته بود به وجد آمده بود و پاهایش را حرکت می داد، عمرو عاص او را از این عمل نهی کرد، معاویه گفت: رهایم کن، خداوند نیز بسیار شاد است. (۴۳)

تغییر سنتها به بهانه ضدیت با شیعه

انگشتر

نویسنده کتاب هدایه که حنفی است می نویسد: انگشتر در دست راست سنت و مشروع است ولی چون رافضیان (شیعه) اینگونه استفاده می کنند، ما اهل سنت انگشتر را در دست چپ قرار می دهیم. (۴۴)
و اول کسی که این سنت را تغییر داد و با سنت مخالفت نمود معاویه بود. (۴۵)

تحت الحنک

در باره شیوه و نوع بستن و استفاده عمامه دستور و سفارش وجود دارد مخصوصاً رها کردن یک طرف عمامه و شال سر (تحت الحنک)، که آیا از طرف راست قفسه سینه باشد یا چپ آن.
حافظ عراقی در بیان کیفیت آن گفته است:

آیا رها کردن آن از طرف چپ مشروعیت دارد آنگونه که امروز رایج است یا طرف راست که شرافت در آن است؟
پاسخ می دهد: دلیلی که بر تعیین سمت راست باشد ندیده ام مگر حدیثی ضعیف که طبرانی نقل کرده است، و در صورت اثبات آن شاید به اینگونه باشد که از سمت راست رها شود سپس از روی قفسه سینه بگذرد و بر شانه چپ قرار گیرد همانگونه که عدّه ای چنین می کنند، ولی چون شعار و علامتی بین شیعیان شده است باید آن را ترک کنیم تا به آنان تشبیه نشویم. (۴۶)

ساختن قبور

غزالی و ماوردی که هر دو از فقیهان شافعی مذهب هستند گفته اند: هم سطح قرار دادن قبر مردگان دستور و سنت شرع مقدّس است (یعنی کمی بلندتر از سطح زمین و صاف و بدون برآمدگی باشد) و چون شعار و از نشانه های رافضیه (شیعه) قرار گرفته است ما اهل سنت باید قبر هارا به حالت تسنیم در آوریم و بسازیم. (یعنی بر آمدگیهایی مانند کوهان شتر).
محمد بن عبد الرحمن دمشقی می گوید: سنت در ساختن قبر تسطیح (هم سطح) است و از تسنیم بهتر است، شافعی نیز همین

عقیده را بر گزیده است، ولی سه پیشوای دیگر اهل سنت (أبو حنیفه، مالک و أحمد) تسنیم را اختیار کرده اند، چون تسطیح شعار شیعیان است. (۴۷)

نماز میت

عبد الله مغربی مالکی گفته است: زید با پنج تکبیر بر جنازه ای نماز خواند، و رسول خدا (ص) نیز چنین می کرد، ولی این روش اکنون ترک شده و به چهار تکبیر اکتفا می کنند زیرا شعار شیعیان است. (۴۸)

عاشورا و عزاداری

اسماعیل بروسوی در کتاب تفسیرش آورده است: مستحب است در روز عاشورا اعمال و کارهای نیک مانند صدقه دادن روزه گرفتن و ذکر و یاد خدا را انجام دهید و سزاوار نیست که مؤمنان به یزید ملعون و شیعیان و خوارج شباهت پیدا کنند، یعنی نباید روز عاشورا را مانند یزید عید و یا مانند شیعیان روز عزاداری و غم و اندوه قرار دهید.

هر کس در آن روز سرمه به چشمش بکشد به یزید و پیروان او شباهت یافته است اگر چه برای سرمه در آن روز دلیل و مدرک داریم ولی ترک سنت وقتی که شعار اهل بدعت شد خود سنت است مانند انگشتر در دست چپ قرار دادن. و کسی که روز عاشورا یا اول محرم مقتل و داستان شهادت حسین را به خواند به روافض و شیعیان اقتدا کرده است مخصوصاً اگر با حزن و اندوه همراه باشد.

و اگر خواست مقتل خوانی کند باید همراه یاد و نام دیگر صحابه باشد.

امام غزالی گفته است: حکایت و نقل مقتل حسین بر واعظ و غیر او حرام است، زیرا موجب بغض و دشمنی و سرزنش صحابه که اعلام و بزرگان دین هستند می شود و آنچه بین آنان از اختلافات و قتل و اسارت پیش آمده است باید توجیهی صحیح برای آن بیان شود چون امکان دارد این حوادث به جهت اشتباه در اجتهاد باشد نه برای طلب ریاست و دنیا پرستی!!!!!! (۴۹)

مسافرت برای زیارت پیامبر (ص) سفر معصیت است!

ابن تیمیّه در یکی از فتوایش می گوید: مسافرت به قصد زیارت قبر رسول الله (ص) جایز نیست و سفر معصیت و گناه است، زیرا مسلمانان بر حرمت آن اتفاق دارند و چنین مسافرتی مشروع نیست. (۵۰)

مسافر در روزه گرفتن و نگرفتن آزاد است

رهبران و پیشوایان چهار مذهب فقهی اهل سنت مسافر را در سفرش در صورتی که شرایطش محقق باشد بین روزه و افطار آزاد می دانند.

ولی اینکه کدام بهتر است اتفاق نظر ندارند.

أحمد و إسحاق روزه نگرفتن را بهتر دانسته اند اگر چه روزه برای مسافر بدون مشقت و سختی باشد.

مالک و سفیان ثوری وابن مبارک روزه را در صورت توانایی بهتر می دانند.

شافعی و ابوحنیفه روزه را بهتر و آن را به نبودن مشقت مقید کرده اند. (۵۱)

جواز وضو ساختن با شراب!

سید شریف مرتضی در کتاب الناصریات خود با ذکر اسناد عدیده می نگارد: ابوحنیفه و محمد فتوی به وضو گرفتن با شراب داده اند. (۵۲)

سفیان ثوری گفته است: وضو و غسل کردن با شراب خرما جایز است.

یکی دیگر از بزرگان اهل سنت، حمید صاحب الحسن بن حی می باشد که پا را فراتر گذارده و اینگونه فتوا داده است: با شراب خرما مخصوصاً، می توان وضو و غسل واجب انجام داد. حال چه در سفر و چه در وطن، آبی برای وضو و غسل داشته یا نداشته باشد. (۵۳)

در جای دیگر اوزاعی گوید: وضو گرفتن با هر نوع شرابی برای نماز جایز است. (۵۴)

بطلان وضو با دست زدن به شیعه!

شافعی که جواز وضو با آب نیم خورده سگ را قائل است در جای دیگر اینگونه فتوی می دهد: بر ما واجب است هنگامی که وضو می سازیم با آن رطوبت، به رافضی (شیعه) دست نزنیم. در غیر این صورت باید مجدداً طهارت حاصل کنیم. (قابل توجه این است که به عقیده وی، آب نیم خورده سگ برای وضو گرفتن اشکالی ایجاد نمی کند اما تماس با شیعه در حین وضو گرفتن وضو را باطل میکند). (۵۵)

جواز سجده بر مدفوع سگ

بزرگان اهل سنت که شیعه را از سجده بر روی مهر و تربت منع می نمایند، سجده بر مدفوع و فضله سگ را جایز می دانند! کتاب قواعد الاحکام نقل میکند: ابوحنیفه و یکی از بزرگان چهارگانه اهل سنت سجده نمودن در نماز بر فضله سگ را جایز دانسته است. (۵۶)

سجده با بینی به جای پیشانی!

در کتاب الصراط المستقیم آمده است که: ابوحنیفه جایز می دانست به جای سجده با پیشانی، سجده با بینی را! (یعنی به جای اینکه پیشانی را روی زمین یا فرش یا مدفوع انسان یا مدفوع سگ بگذارد، نماز گزار می تواند بینی خود را بر زمین یا هر چیز دیگری بگذارد). (۵۷)

در وضو "ترتیب" شرط نیست!

می دانیم که در وضو شرط اول صحت وضو، ترتیب است. یعنی اول باید صورت را شست، بعد دست راست و دست چپ و مسح سر و مسح دو پا. اما ابوحنیفه و مالک فتوی به عدم وجوب ترتیب بین اعضاء در وضو داده اند.

نماز جماعت به امامت هر فاسق و فاجر

بسیاری از راویان و محدثان اهل سنت این روایت را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت داده اند که آن حضرت

فرمود: پشت سر هر نیک و بدی نماز بخوانید! (۵۸) از این رو، فقهای اهل سنت طبق این روایت فتوا داده اند که عدالت در امام جماعت شرط نیست. (۵۹)

ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل فی الملل و النحل می گوید: گروهی بر این اعتقادند که نماز را جز به امامت شخص فاضل (کسی که جمیع شرایط امامت در نماز از جمله عدالت را دارا باشد) نمی توان برگزار کرد. این قول خوارج و زیدیه و رافضی ها است. و همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بدون اختلاف و تمام فقهای تابعی و بسیاری از افراد بعد از آنها و همه اهل حدیث که این سخن احمد بن حنبل، شافعی، ابوحنیفه، داود و دیگران است نماز پشت سر فاسق را جایز دانسته اند. ما نیز به این معتقدیم و هر که خلاف آن را بگوید بدعتی گزارده است. (۶۰)

و تفتازانی در شرح عقائد نسفیه میگوید: نماز پشت سر هر شخص نیک و بدی میتوان گذارد به خاطر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به خاطر اینکه علمای اهل سنت پشت سر هر فاسق و اهل هر نوع هوی و هوس (اگرچه آن کس زناکار و یا لواط کننده و یا شرابخوار باشد) نماز گذارده اند. (۶۱)

خروج از نماز با خارج کردن باد معده !!

سلام نماز یعنی گفتن: السلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته و خروج صحیح از نماز. حال ابوحنیفه فتوای دیگری دارد و آن اینکه نماز گزار میتواند به جای گفتن السلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته با خارج ساختن باد از معده از نماز خارج شود. صاحب کتاب قواعد الاحکام ۱/۱۱۸ و ارشاد الاذهان ۱/۱۳۸ و مختلف الشیعه ۱/۱۱۸ می نگارد: جایز است به جای سلام در نماز واجب بعد از تشهد، جایز است اخراج ریح (باد معده) کند و به جای خواندن حمد یک آیه کفایت حتی اگر به صورت ترجمه (نه لفظ عربی) باشد!

فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!

در کتاب مناظره حنفیه با شافعیه آمده است که: ابوحنیفه می گوید اگر شوهر زنی مدت زمان غایب گردد و مدتی از او خبری یافت نشود. و خبر مرگ او را بیاورند و او پس از تمام شدن عده شوهرش ازدواج کند و فرزندی بیاورد آنگاه پس از مدتی شوهر اول پیدا شود و برگردد، فرزندهای حاصل از ازدواج دوم نیز از آن شوهر اول می شود! (۶۲)

خدا را ببینید!

از حنبلی مشهور است که خدا را جسم می داند. (۶۳) و میگوید: خدا بر عرش نشسته و از عرش به مقدار چهار انگشت بزرگتر است، یا عرش از او به آن مقدار بزرگتر است و در هر شب جمعه در حالی که سوار بر خری می باشد از آسمان دنیا بر بام مسجدها فرود می آید و به شکل و شمایل پسری بی مو و خوش صورت که موهایی مجعد (پیچیده) و کاکل به سر دارد و دو نعلین در پا دارد که بندهای آن از مروارید آبدار است. (۶۴)

به همین سبب قبل از این علمای حنبلی، آخورهایی در پشت بام های منازل خود می ساختند و در آنها کاه و جو می ریختند که شاید مرکی که خدا سوار بر آن است مشغول به خوردن آنها شود و به این جهت خدا قدری در آنجا توقف نماید! (۶۵)

- (١) صحيح مسلم ٢ / ١٠٧٦ الرضاع ، ب ٧ ح ١٤٥٣ (ستة أحاديث)، سنن أبي داود ٢ / ٢٢٣ ح ٢٠٦١، صححه الألباني في صحيح سنن أبي داود ٢ / ٣٨٨ ح ١٨١٥، سنن النسائي ٦ / ٤١٣ - ٤١٥ ح ٣٣١٩ - ٣٣٢٥، صححه الألباني في صحيح سنن النسائي ٢ / ٦٩٨ ح ٣١١٢ - ٣١١٨، سنن ابن ماجه ١ / ٦٢٥ ح ١٩٤٣، صححه الألباني في صحيح سنن ابن ماجه ١ / ٣٢٨ ح ١٥٧٩، سنن الدارمي ٢ / ١٥٨، الموطأ ، ص ٣٢٣ ح ١٢٨٤، مسند أحمد بن حنبل ٦ / ٢٠١ ، ٢٥٥ ، ٢٧١، السنن الكبرى ٧ / ٤٥٩ ، ٤٦٠ ، المعجم الكبير للطبراني ٢٤ / ٢٨٩ - ٢٩٢ ح ٧٣٧ - ٧٤٢ .
- (٢) المحلى ١٠ / ٢٠٢ ، وراجع بداية المجتهد ٢ / ٣٦ .
- (٣) كتاب الأم: ٥/٣٠ .
- (٤) الايضاح - الفضل بن شاذان الأزدي ص ٩٢ .
- (٥) تبين الحقائق: ٢/١١٢ .
- (٦) رمز الحقائق: ١/١٤٣ ، نفحات الأزهار: ٤/٢٤٨ .
- (٧) غرائب القرآن: ٤/١٧٢
- (٨) المغنى لابن قدامة ٩ / ١١٧
- (٩) المغنى لابن قدامة: ٤/٣٣٠ - ٤/٣٣٢
- (١٠) الفقه الإسلامى للزحيلي ٧ / ٦٨٣
- (١١) طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين علي بن عبد الكافي: ٥/١٣٦ - ٥/١٤٥
- (١٢) البحر الرائق: ٣/١٦
- (١٣) الايضاح - الفضل بن شاذان الأزدي ص ٩٢ .
- (١٤) المغنى لابن قدامة ٧ / ٤٨٥ ، المغنى لابن قدامة ٧ / ٤٨٥ ، مناقب الإمام الشافعي ، ص ٥٣٢
- (١٥) المغنى: ١٠/١٥٥ - ١٥٢ . المبسوط: ٩/٨٥ .
- (١٦) المجموع - محيي الدين النووي / ج ٢٠ / ص ٢٠ / ط دار الفكر
- (١٧) المحلى لابن حزم / ج ١١ / ص ٢٥١ / ط دار الفكر بتحقيق أحمد شاکر
- (١٨) المغنى لابن قدامة / ج ٨ / ص ٦٤ / ط دار الفكر الأولى ١٤٠٥ هـ
- (١٩) الكامل فى التاريخ: ٣٠٧/٣٠٨
- (٢٠) المبسوط ٣٠ / ٢٩٧ ، ١ / ١٣٩ .
- (٢١) المصنف لعبد الرزاق / ج ٧ / ص ٣٩١ / ط المجلس العلمى بتحقيق الأعظمى
- (٢٢) المصنف لعبد الرزاق / ج ٧ / ص ٣٩٢ / ط المجلس العلمى بتحقيق الأعظمى
- (٢٣) المصنف لعبد الرزاق / ج ٧ / ص ٣٩١ / ط المجلس العلمى بتحقيق الأعظمى
- (٢٤) المحلى لابن حزم / ج ١١ / ص ٣٩٢ / ط دار الفكر بتحقيق أحمد شاکر
- (٢٥) الفقه على المذاهب الأربعة للجزيري / كتاب النكاح / مبحث فيما تثبت فيه حرمة المصاهرة / ص ٨٤٨ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم / بيروت
- (٢٦) الفقه على المذاهب الأربعة للجزيري / كتاب النكاح ج هل للزوج أن يجمع بين زوجاته فى بيت واحد وفى فراش واحد؟ / ص ٩٤٧ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم ج بيروت .

(٢٧) بدائع الفوائد لابن قيم الجوزية / ج ٤ / ص ٩٠٥.

(٢٨) حاشية الشرح الصغير على أقرب المسالك للصاوي / ج ٢ / ص ١٦٤ / ط مصر ١٣٩٢ هـ / كذلك في حاشية الدسوقي على الشرح الكبير / ج ١ / ص ٥

(٢٩) حواشي الشرواني - دار الكتب العلمية / ج ١ / ص ٢٥٩ / كذلك في حاشية السجا - دار الفكر / فصل في موجبات الغسل .

(٣٠) الخلاف لعبد الجليل عيسى / صفحة ٩٠.

(٣١) حواشي الشرواني على تحفة المحتاج لعبد الحميد الشرواني / ج ١ / ص ٢٦٠ / كتاب الطهارة / ط دار إحياء التراث.

(٣٢) طبقات الشافعية الكبرى / ج ٤ / ص ٤٣ الى ص ٤٥ ت ٢٦٣ / ط دار هجر الثانية ١٩٩٢

(٣٣) الفقه الإسلامي للزحيلي ٥/٧٢٦ و ٧٢٧

(٣٤) المجموع ١٤/٢٧٢

(٣٥) فتح القدير ٩ / ٣٠

(٣٦) الهداية ٨ / ٣١، الإستذكار ٢٤ / ٣٠٤، المبسوط ٢٤ / ١٢

(٣٧) فتح القدير ٨ / ٣١

(٣٨) حدثنا الأعمش عن إبراهيم عن علقمة أنه شرب عبد الله بن مسعود. شرح منهاج الكرامة - العلامة الحلبي ص صفحة ١١١.

(٣٩) المغنى لابن قدامة: ١ / ٧٠.

(٤٠) المغنى لابن قدامة ١١ / ٦٥، رحمة الأمة في اختلاف الأئمة، ص ٢٥١

(٤١) المغنى لابن قدامة ١١ / ٣٤، المحلى ٦ / ٨٧، وذكر الفخر الرازي هذا المسألة في مناقب الإمام الشافعي، ص ٥٣٥ وانتصر

للشافعي فيها .

(٤٢) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٥٤ .

(٤٣) الحاوي الكبير للماوردي ٢١ / ٢٢ - ٢٠٤ .

(٤٤) عن الصراط المستقيم ٢ / ٥١٠، ومنهاج الكرامة، ص ١٠٨، الغدير ١٠ / ٢١٠ .

(٤٥) ربيع الأبرار للزمخشري ٤/٢٤.

(٤٦) شرح المواهب للزرقاني: ٥/١٣.

(٤٧) رحمة الأمة في اختلاف الأئمة، ص ١٥٥ .

(٤٨) عن الصراط المستقيم ٢ / ٥١٠ .

(٤٩) روح البيان: ٢/١٤٢.

(٥٠) قاعدة جلية في التوسل والوسيلة، ص ٧٣، اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٤٣٠

(٥١) راجع أقوالهم في سنن الترمذي: ٣ / ٩٠، الفقه على المذاهب الأربعة ١ / ٥٧٥، بداية المجتهد ١ / ٢٩٦ .

(٥٢) سنن كبرى بيهقي ١/٩، سنن ترمذي ١/١٤٧، سنن ابوداود ١/١٢١، سنن ابن ماجه ١/١٣٥، سنن دارقطني ١/٧٨، مصنف ابن

ابى شيبة ١/٢٥ .

(٥٣) كتاب طهارت سيد خوئي ص ٣٨

(٥٤) المجموع محيي الدين النووي ١/٩٣

(٥٥) الاربعين ص ٦٥٢

(۵۶) قواعد الاحکام ۱/۱۱۸

(۵۷) الصراط المستقیم ص ۹۹

(۵۸) کنز العمال ۶/۵۴، جامع الصغیر ۲/۴۵، السنن الکبری ۴/۱۹، کشف الخفاء ۲/۲۹، سنن دارقطنی ۲/۴۴

(۵۹) کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۴۰۹ آراء ائمه چهارگانه اهل سنت درباره شرایط امام جماعت ذکر شده و ابداً سخنی از عدالت به میان نیامده است.

(۶۰) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ابن خرم اندلسی ۴/۱۷۶

(۶۱) شرح عقاید نسفیه، مسعود بن عمر بن سعدالدین تفتازانی ۱/۱۸۶

(۶۲) مغنی ابن قدامه ۸/۶۶، انوار نعمانیه ۴/۱۵۸

(۶۳) منهاج السنه ۱/۲۱۶

(۶۴) کامل ابن اثیر ۸/۳۰۸

(۶۵) کامل ابن اثیر ۸/۴۲۹

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

"این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند"
(دلایل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱).

مقدمه

کتاب صحیح بخاری یکی از مهمترین کتاب های اهل سنت است که تقریباً در بین کتب صحاح رتبه اول را داراست. اهل سنت که بیش از هر کتابی به این کتاب اعتقاد دارند آنرا بعد از قرآن کریم صحیح ترین تألیف می دانند. که معمولاً این تاکید در اکثر چاپ های آن و در صفحه اول نمایان است.

حتی در زاهدان ختم دوره ای این کتاب از اهمیت بالایی برخوردار است .. اهمیت این کتاب در نزد اهل سنت چنان است که گاهی برای وجود یک کلمه در یک روایت مقالات مفصلی را ترتیب داده اند.

این مقاله که به صورت کاملاً علمی و به دور از هر تعصبی، این کتاب را فقط از دید علمای اهل سنت بررسی می کند - و به هیچ وجه ادعا نمی شود که این کار هم به صورت کامل صورت گرفته است - موقعیت این کتاب و اعتبار آنرا بر خود آن ها بیش از پیش روشن می کند. و طبق معمول جای هیچ اعتراضی را بر معتقدان این کتاب باقی نمی گذارد. چرا که نقد آن از نظر خود عالمان اهل سنت است و اگر انصاف داشته باشند می بینند که خودشان اینگونه گفته اند. و اگر ما می خواستیم آنرا از دید مکتب تشیع و علمای آن بررسی کنیم هرگز آنرا به عنوان یک سیاه مشق هم معرفی نمی کردیم.

(۱) از نظر محمود ابوریه ۴۰۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

محمود ابوریه می گوید: اما از رجال بخاری آن ها که متهم به ضعفند حدود ۴۰۰ نفر هستند که این حجر اسامی آن ها را در

مقدمه کتاب فتح الباری آورده است. (پاورقی کتاب اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۲).

۲) از نظر برخی دیگر، ۸۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

ابن حجر می گوید: از میان چهارصد و سی و چند نفر از روایانی که تنها در سلسله اسناد بخاری قرار گرفته اند ۸۰ نفر آن ها گفته شده که ضعیفند. (اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۲).

۳) از نظر ابن حجر ۱۱۰ حدیث از صحیح بخاری مردود هستند

ابن حجر می گوید: حفاظ در ۱۱۰ حدیث صحیح بخاری که ۳۲ حدیث آن را مسلم نیز نقل کرده است. انتقاد و خرده گیری کرده و صحت آن ها را مردود دانسته اند. (اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۲).

درباره اخباری که بخاری در صحیح خود آورده گفته اند: کل من روی عنه البخاری فقد جازه القنطره. ترجمه: "هر کس که بخاری از او روایت کرده از پل گذشته است." با وجود این می بینیم که او از افراد فاسق و فاجری حدیث نقل می کند.

مانند: عمرو بن العاص و مروان بن حکم و ابوسفیان و معاویه و مغیره بن شعبه و عبدالله بن عمرو بن عاص و نعمان بن بشیر که ملازم معاویه و فرزندش یزید بود. و ابوهریره و عبدالله بن عمر و ابوموسی اشعری و عبدالله بن زبیر و عمران بن خطاب که از روسای خوارج بود و عروه بن زبیر و عکرمة که عامل انتشار مذهب خوارج و اباضیه در مغرب بود و ... آیا به راستی این ها از پل (صداقت و اعتماد) گذشته اند؟

۴) آیا احادیث در صحیح بخاری کامل نقل شده اند؟

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد که بخاری گفته است: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم و در مصر آن را نوشته ام. آن گاه کسی از او پرسید: آیا (با این وضع) تمام آنرا نوشته ای؟ وی در پاسخ سکوت کرد!

و نیز والی بخاری می گوید: روزی محمد بن اسماعیل (بخاری) برایم نقل کرد که: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم در مصر آنرا نوشته ام. به او گفتم: آیا به طور کامل نوشته ای؟ او در پاسخ سکوت کرد. (همان کتاب).

۵) تغییر عبارات حدیث توسط خود بخاری و نقل احادیث بر اساس حافظه خویش

یکی از جهات ضعف روایات و کم اعتباری احادیث کتاب بخاری، عدم نقل متن حدیث و نقل معنای آن است و بدیهی است که نقل به معنی، غالباً همه خصوصیات موجود در حدیث را شامل نخواهد بود و بخاری در نگارش صحیح خود بیشتر از این شیوه استفاده می کرد.

محمد بن ازهر سجستانی می گوید: در مجلس سلیمان بن حرب بودم که بخاری نیز با ما بود می شنید ولی نمی نوشت. به برخی از حضار گفته شد: چرا او نمی نویسد؟ او در جواب گفت: او هنگامی که به بخارا مراجعت کرد همه آن ها را از حفظ خواهد نوشت.

ابن حجر عسقلانی می گوید: از نوادر حوادثی که در کتاب بخاری واقع گردید، این است که یک حدیث تمام را با اسناد واحد ولی با دو لفظ روایت کرده است.

۱- اضاء علی السنه المحمديه ص ۳۰۰ به نقل از هدی الساری ج ۲ ص ۱۹۴-۲۰۱.

۲- فتح الباری ج ۱ ص ۱۸۶.

۶) بخاری از خودش هم حدیث نقل می کند

در میان احادیث بخاری حدیثی وجود دارد که در میان سلسله روایات آن خود محمد بن اسماعیل بخاری وجود دارد. و اکنون متن حدیث همراه با سلسله روایان: "حدثنا محمد بن سلام: حدثنا محمد بن الحسن الواسطي، عن عوف، عن الحسن قال: لا بأس بالقراءة على العالم. و اخبرنا محمد بن يوسف الفربري و حدثنا محمد بن اسماعيل البخاري قال: حدثنا عبيدالله بن موسى، عن سفیان، قال: إذا قرئ على المحدث فلا بأس أن تقول: حدثني. قال: و سمعت ابا عاصم يقول عن مالك و سفیان: القراءة على العالم و قرائته سواء."

که این مطلب هم شاید عنوان بعدی این مقاله را تایید می کند که کتاب بخاری بوسیله دیگران تکمیل شده است. و نفر سومی این مطلب را به نقل از فربری و بخاری به کتاب بخاری اضافه کرده است.

۷) اصل نسخه صحیح بخاری، این کتاب موجود نیست بلکه ناقص تر است

کتاب موجود معروف به صحیح بخاری تماما به وسیله بخاری نوشته نشده بلکه نوشته هایی از او به جا مانده بود که دیگران به فراخور بینش و آگاهی مخصوص به خود به آن مطالبی را اضافه کرده اند.

قسطلانی می گوید: در نسخه هایی که از صحیح بخاری در دست ماست، بعضی از باب ها عنوان گردیده ولی حدیثی در آن باب نقل نشده است و به قسمتی از ابواب حدیثی اضافه شده که عنوان آن باب با آن حدیث تطبیق نمی کند، این وضع پراکندگی و جابه جا بودن مطالب و احادیث برای یک عده مورد انتقاد و اشکال گردیده بود که حافظ ابوذر هروی آن اشکال را حل و ایراد را برطرف نمود. زیرا ابوذر هروی از حافظ ابواسحاق و او نیز از ابوالولید باجی نقل کرده است که: من از روی نسخه اصل صحیح بخاری که در پیش "فربری" بود یک نسخه استنساخ نمودم. در آن نسخه چیزهایی دیدم که هنوز تمام نشده بود و چیزهایی دیدم که اصلا نوشته نشده بود. ما بعضی از این ها را به همدیگر اضافه و منظم کردیم تا صورت کتاب به خود گرفت و بدین وسیله بخاری تکمیل گردید. (ارشاد الساری ج ۱ ص ۲۳).

و نیز ابوالولید باجی می گوید: از چیزهایی که صحت این قول را تایید می کند این است که: روایت ابی اسحاق و ابی محمد سرخی و ابی هیشم کشمیهنی و ابی زید مروزی از کتاب بخاری از لحاظ تقدیم و تاخیر و . . . با همدیگر فرق دارند با آنکه از یک اصل نسخه برداری شده اند و این به خاطر همان اضافاتی است که هر کس طبق سلیقه خود بر آن نموده است. (اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۱).

۸) عدم نقل احادیث امام صادق(ع) برخلاف اعتراف علمای اهل سنت به دانش و مقام والای او

با این که علمای اهل سنت نسبت به مقام والای امام صادق(ع) و دانش او اقرار و اعتراف دارند با این حال بخاری از روی

عمد از نقل احادیث ایشان در کتاب خود خودداری کرده است.

در پایین اسامی برخی از علمای بزرگ اهل سنت را که به مقام والای امام صادق (ع) اعتراف کرده اند ذکر می کنیم: علامه سید محمد عبد الغفار افغانی در کتاب ائمه الهدی ص ۱۱۷ چاپ مصر و همینطور علامه شیخ مصطفی رشدی دمشقی در کتاب الروضه المدیه ص ۱۲ چاپ مصر و نیز علامه شیخ ابومحمد زهره مصری مالکی در کتاب مالک حیاة عصره و آرائه و فقهه ص ۱۰۴ چاپ مصر و نیز علامه ابن حجر مکی در الصواعق ص ۱۲۰ و نیز علامه عبدالله بن اسعد الیافعی در کتاب روض الریاحین ص ۲۴۴ چاپ مصر و نیز علامه حافظ ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲ چاپ مصر و نیز علامه سیوطی در کتاب تدریب الراوی ص ۳۶ چاپ مدینه و نیز علامه خطیب تبریزی و نیز علامه محمد بن طلحه شافعی و نیز علامه سخاوی و نیز علامه سید عباس مکی، بیانات عجیبی در مقام والای امام صادق (ع) و اعتراف به صحت احادیث او دارند. و علامه خوارزمی و علامه شیخ محیی الدین ابی الوفاء و علامه ذهبی و عده ای دیگر نقل کرده اند که ابوحنیفه اعتراف و اذعان نموده که حضرت جعفر بن محمد (ع) افقه زمان خود بوده است.

و علامه حافظ ابونعیم تعداد زیادی از بزرگان و پیشوایان اهل سنت را همچون مالک بن انس و شعبه بن الحجاج و سفیان الثوری و عبدالله بن عمر و سفیان بن عیینه و ... نام می برد که از امام صادق (ع) حدیث نقل کرده اند. این در حالی است که: ابن تیمیه حرانی در کتاب منهاج السنه می گوید: بخاری با علم به روایات حضرت جعفر بن محمد (ع) و مقام و منزلت او، روایات ایشان را ذکر نموده است.

۹) دشمنی بخاری با امیرالمومنین علی (ع) و حضرت زهرا (س) و ... در نقل احادیث آن ها

همانطور که در بند ۳ دیدیم بخاری از افراد ناصبی و دین به دنیا فروختگان زیادی حدیث نقل کرده اما از افراد راستگو و سرچشمه معارف اسلامی و معلم فرهنگ غنی اسلام یا اصلا حدیث نقل نکرده و یا اگر هم نقل کرده نسبت به دیگران بسیار ناچیز و کم بوده است.

مثلا از ابوهریره که ۳ سال مصاحبت پیامبر را درک کرده ۴۴۶ حدیث و از عبدالله بن عمر ۲۷۰ حدیث و از عایشه ۲۴۲ حدیث و از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث و از انس بن مالک بیش از ۲۰۰ حدیث نقل کرده ولی از امیرالمومنین (ع) که باب علم پیامبر بوده و به اعتراف خود علمای اهل سنت اعلم زمان خویشتن بوده است فقط ۱۹ حدیث و از حضرت زهرا (س) ۱ حدیث نقل کرده است.

و از دیگر افراد اهل بیت و علویین مانند امام حسن (ع) که هم سن عبدالله زبیر بوده و زید بن علی صاحب مسند و امام فرقه زیدیه و امام صادق (ع) و امام هفتم و هشتم شیعیان که از لحاظ دانش و معرفت اسلامی شهره آفاق هستند و امام نهم و دهم و یازدهم که هم عصر بخاری بودند و مرجع علوم و معارف اسلامی به شمار می آمدند حتی یک حدیث هم نقل نکرده است.

۱۰) نقل احادیث خلاف قرآن و عقل

مهم ترین معیار نادرستی خبر مخالفت متن و محتوای آن، با کتاب و عقل است که متاسفانه با همه قداستی که اهل سنت برای بخاری قائل هستند احادیث این کتاب از این نقیصه به دور نیست. و روایات فراوانی در آن ها وجود دارد که متن و محتوای آن ها با کتاب خدا و عقل سلیم به هیچ وجه سازگاری ندارد.

در باب توحید از خدایی یاد می کنند که دارای جسم و اعضاء و جوارح و قابل رویت است همانند موجودات مادی. در باب نبوت از پیامبرانی یاد می کنند که دروغ می گویند، غذای حرام می خورند، زن بازند، برای فرار از مرگ چشم عزرائیل را کور می کنند. با حال جنابت نماز می خوانند. اشتباه کار و فراموش خاطرند. در نبوت خود تردید دارند. مورد سحر ساحران قرار می گیرند.

و در ابعاد دیگر مباشرت با حیض را جایز می شمارند و غنا را مباح معرفی می کنند و... که احادیث آن را به طور تفصیل در آینده در وب درج خواهیم کرد.

۱۱) در صحاح سته توهمات راویان وارد شده و کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده

علامه سید انور شاه کشمیری در فیض الباری علی صحیح البخاری میفرماید: و أیّ اعتماد به - بالتاریخ - اذا لم یخلص الصحیحان عن الاوهام حتی صنّفوا فیها کتبا عدیده فاین التاریخ الذی یدوّن بافواه الناس وظنون المؤخرین لاسند لها ولا مدد... ترجمه: وقتی صحیحین - بخاری و مسلم - از اوهام راوی خالی نیستند و علما درباره اوهام راوی در صحیحین کتابها نوشته اند چگونه میشود به آنها اعتماد کرد. (مضمون دنباله عبارت: به کتاب های تاریخ بیش از این ها نمی توان اعتماد کرد.)

۱۲) بیان علامه محمد حسن مظفر درباره اعتبار صحاح سته

ایشان درباره بسیاری از رجال صحاح سته که کذاب، وضاع، مطعون، متروک، ناصبی، خارجی و... هستند کتابی نوشته تحت عنوان "الافصاح عن رجال احوال الصحاح" و حدود ۳۶۸ نفر از آن ها را که از راویان صحاح شش گانه هستند که حداقل دو نفر از بزرگان اهل سنت، اعتراف به شدت طعن و ضعف آن ها کرده اند، از کتاب های خود آن ها مانند میزان الاعتدال ذهبی و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، در مقدمه کتاب دلائل الصدق خود آورده و این تحقیق، به خوبی نشان می دهد که: این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند. (دلائل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱).

بخش سوم: شیعه می پرسد؟

اگر حقّ امیر المؤمنین غصب نمی گشت، چه می شد؟

پاسخ

پاسخ این سؤال در کتب اهل سنت به روشنی آمده است که با کوچکترین دقت معلوم می شود که اگر چنان که حضرت امیر علیه السلام خلیفه می شد چه اتفاقی می افتاد اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - هدایت مردم به صراط مستقیم و بهشت :

به اقرار اهل سنت و طبق روایات ایشان در صورتی که امیر مومنان را به خلافت می رساندند، مردم را به راه راست و به سوی بهشت هدایت می نمودند :

روایت معجم کبیر طبرانی :

حدثنا محمد عبد الله الحضرمي ثنا علي بن الحسين بن أبي بردة البجلي الذهبي ثنا يحيى بن يعلى الأسلمي عن حرب بن صبيح ثنا سعيد بن مسلم عن أبي مرة الصنعاني عن أبي عبد الله الجدلي عن عبد الله بن مسعود ... قال وما أظن أجلى إلا قد اقترب قلت يا رسول الله ألا تستخلف أبا بكر فأعرض عني فرأيت أنه لم يوافقك قلت يا رسول الله ألا تستخلف عمر فأعرض عني فرأيت أنه لم يوافقك قلت يا رسول الله ألا تستخلف عليا قال ذاك والذي لا إله غيره لو بايعتموه وأطعتموه أدخلكم الجنة أكتعين حدثنا إسحاق بن إبراهيم الدبري ثنا عبد الرزاق عن أبيه عن ميناء عن عبد الله بن مسعود قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلة وفد الجن فتنفس فقلت مالك يا رسول الله قال نعت إلى نفسي يا بن مسعود قلت استخلف قال من قلت أبو بكر قال فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنك بأبي أنت وأمي يا رسول الله قال نعت إلى نفسي يا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت عمر فسكت ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنك قال نعت إلى نفسي يا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت علي بن أبي طالب قال أما والذي نفسي بيده لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين المعجم الكبير ج ١٠/ص ٦٧ ش ٩٩٦٩ و ٩٩٧٠

ابن مسعود از رسول خدا نقل کرده است که فرمودند : گمان می کنم که مرگ من نزدیک شده است ؛ عرضه داشتم : ای رسول خدا آیا ابو بکر را به جانشینی تعیین نمی کنید؟ پس از من روی برگرداندند و چنین به نظر من رسید که ایشان با این کار موافق نیستند ؛ پرسیدم : آیا عمر را تعیین نمی کنید ؟ باز روی از من برگرداندند و چنین به نظر من رسید که با این کار موافق نیستند ؛ گفتم : ای رسول خدا ، آیا علی را به جانشینی تعیین نمی فرمایید ؟ پاسخ دادند : همین است قسم به خدایی که جز او نیست ؛ اگر با او بیعت کنید و از او اطاعت نمایید همه شما را به بهشت رهنمون خواهد ساخت .

...عبد الله بن مسعود می گوید : در شب آمدن جنیان به حضور ایشان ، در کنار حضرت بودم ؛ پس حضرت نفس عمیقی کشیدند ؛ عرضه کردم : چه شده است ؟ فرمودند : خبر رحلتم به من داده شده است ؛ گفتم : ای رسول خدا آیا جانشین تعیین نمی فرمایید ؟ فرمودند : چه کسی را ؟ پاسخ دادم : ابو بکر ؛ پس حضرت سکوت فرمودند ؛ مدتی گذشت ؛ دوباره حضرت نفس عمیقی کشیدند ؛ گفتم چه شده است ای رسول خدا ؟ دوباره پاسخ دادند به من خبر رحلتم داده شده است ای ابن مسعود ؛ عرضه کردم : جانشین خود را تعیین بفرمایید ؛ فرمودند : چه کسی را ؟ گفتم : عمر ؛ پس مدتی سکوت فرمودند و دوباره نفس عمیقی کشیدند ؛ عرضه داشتم چه شده است ؟ پاسخ دادند : خبر رحلتم را به من داده اند ؛ گفتم ای رسول خدا جانشین خویش را تعیین بفرمایید ؛ فرمودند : چه کسی ؟ عرضه داشتم : علی بن ابی طالب ؛ فرمودند : قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر او را اطاعت کنند همه ایشان را به بهشت خواهد برد .

روایت حلیه الاولیاء :

حدثنا جعفر بن محمد بن عمر ثنا أبو حصين الوادعي ثنا يحيى بن عبد الحميد ثنا شريك عن أبي اليقظان عن أبي وائل عن حذيفة بن اليمان قال قالوا يا رسول الله ألا تستخلف عليا قال إن تولوا عليا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم رواه النعمان بن أبي شيبه الجندی عن الثوري عن أبي اسحاق عن زيد بن يشيع عن حذيفة نحوه حلیه الأولیاء ج ١/ص ٦٤

به رسول خدا عرض کردند : ای رسول خدا ، آیا علی را به عنوان جانشین تعیین نمی فرمایید ؟ فرمودند : اگر علی را به عنوان سرپرست قبول کنید او را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست می کشاند .
روایت مسند حارث :

۵۹۴ حدثنا يحيى بن أبي بكير ثنا إسرائيل عن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون قال شهدت عمر بن الخطاب غداة طعن... فقال ادعوا لي عليا وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد قال فدعوا قال فلم يكلم أحدا من القوم الا عليا وعثمان فقال يا علي ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لك قرابتك من رسول الله صلى الله عليه وسلم وما أعطاك الله من الفقه والعلم فان ولو ك هذا الأمر فاتق الله فيه ثم قال يا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لك صهرك من رسول الله صلى الله عليه وسلم وشرفك فان ولو ك هذا الأمر فاتق الله ولا تحملن بنى أبي معيط على رقاب الناس ... قال فلما خرجوا قال ان ولوها الأجلح سلك بهم الطريق قال فقال عبد الله بن عمر ما منعك قال أكره أن أحملها حيا وميتا قلت في الصحيح طرف منه مسند الحارث (زوائد الهيثمي) ج ۲/ص ۶۲۲

عمر را در صبح آن روزی که چاقو خورد دیدم... پس گفتم : علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد را به نزد من بخوانید . پس همه را خواندند . پس هیچ کس غیر از علی و عثمان سخنی نگفتم . پس عمر گفت : ای علی بدرستی که ایشان شاید فامیلی تو را به رسول خدا و فقه و علمی را که خدا به تو داده بشناسند . پس اگر تو را در این امر سرپرست گردانیدند پس در آن از خدا بترس . سپس گفتم ای عثمان : این قوم شاید بدانند که تو داماد رسول خدایی و شرف تو را بشناسند . پس اگر تو را بر این کار سرپرست کردند از خدا بترس و فرزندان ابی معیط را بر گردن مردم سوار نگردان!!!...

وقتی از نزد وی بیرون رفتند عمر گفت : اگر او را به دست شخص کم مو (علی) بسپارند ایشان را به راه خواهد آورد . پس عبد الله بن عمر گفت : چه چیزی مانع تو شد (که او را به جانشینی خود بگماری) ؟ پاسخ داد: بدم می آید که او را چه در دوران زندگی خویش و در دوران مرگ بر کاری بگمارم!!!

در المطالب العالیة ج ۱۵/ص ۷۷۵ ش ۳۸۹۸ همین روایت را آورده و آن را صحیح می داند.

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه سخنان عمر را برای ابن عباس نقل می کند که گفت : أجرؤهم والله إن وليها أن يحملهم على كتاب ربهم وسنة نبيهم لصاحبك ! أما إن ولي أمرهم حملهم على المحجة البيضاء والصرط المستقيم .

شرح نهج البلاغة: ۵۲/۱۲

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است ؛ آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

۲- رهنمود مردم به راه روشن هدایت

بعد از دور شدن مردم از انتخاب امیر مومنان به خلافت ، در مورد راه راست نظرات مختلفی پیش آمده و هر گروه خود را بر راه راست می پندارد ؛ در این زمینه اهل سنت روایات جالبی دارند :

روایت حلیة الاولیاء:

این مضمون در روایتی که از حلیة الاولیاء نقل گردید آمده است که :

يحملكم على المحجة البيضاء

حلیة الأولیاء ج ۱/ص ۶۴

شما را بر راه روشن و نورانی وادار می کند .

روایت أخبار المدينة:

عمر بن خطاب نیز می گوید اگر مردم علی را به عنوان خلیفه انتخاب می کردند ایشان را به راه روشن فرا می خواند :

۱۴۹۰ - حدثنا أبو بكر العلی قال حدثنا هشيم عن داود بن أبي هند عن الحسن قال خلا عمر رضی الله عنه یوما فجعل الناس یقولون ما الذی خلا- له فقال المغیره بن شعبه أنا آتیكم بعلم ذاك فأتاه فقال یا امیر المؤمنین إن الناس قد ظنوا بک فی خلواتک ظنا قال وما ظنوا قال ظنوا أنك تنظر من یتخلف بعدک قال ویحک ومن ظنوا قال ومن عسی أن یظنوا إلا هؤلاء علی وعثمان وطلحة والزبیر قال وکیف لی بعثمان فهو رجل کلف بأقاربه وکیف لی بطلحة وهو مؤمن الرضا کافر الغضب وکیف لی بالزبیر وهو رجل ضبس وإن أخلقهم أن یحملهم علی المحجة البیضاء الأصلع یعنی علیا رضی الله عنه

أخبار المدينة ج ۲/ص ۵۹

... روزی عمر با خود خلوت کرد ؛ پس مردم گفتند که چه شده است که عمر با خود خلوت کرده است؟ پس مغیره بن شعبه گفت من به شما در این مورد خیر خواهم داد . پس به نزد عمر آمده و گفت : ای امیر مومنان ! بدرستی که مردم در مورد این خلوت کردن های تو گمان هایی دارند. عمر گفت : چه گمانی؟ پاسخ داد : گمان کرده اند که تو در مورد اینکه چه کسی را بعد از خود به خلافت بگماری نظر می کنی . گفت : وای بر تو ! و چه کسانی را گمان کرده اند؟ پاسخ داد : و چه کسانی را ممکن است گمان کنند غیر از ایشان - علی و عثمان و طلحه و زبیر؟

عمر گفت : من چگونه در مورد عثمان فکر کنم و حال آنکه او شخصی است که بستگان خود را به کار می گمارد . و چگونه در مورد طلحه فکر کنم و حال آنکه او در حال خوشنودی با ایمان و در حال خشم کافر است و چگونه در مورد زبیر فکر کنم و حال آنکه او فردی بد خلق است . و بدرستی که سزاوار ترین ایشان که ایشان را بر راه سفید وادار می کند فرد اصلع (کم مو است) - یعنی علی -

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

روایت ابن ابی الحدید از ابن عباس نیز گذشت که عمر به او گفته بود :

! أما إن ولی أمرهم حملهم علی المحجة البیضاء والصرط المستقیم .

شرح نهج البلاغة: ۵۲/۱۲

آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

۳ - رهنمود جامعه به سوی حق

در کتاب تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲/ص ۴۲۸ همین روایت را با مضامین مختلف آورده است که در یکی از آنها آمده است : قال عمر لأصحاب الشوری لله درهم إن ولوها الأصلع کیف یحملهم علی الحق وإن حملا علی عنقه بالسیف قال فقلت أتعلم ذلک منه ولا توله ...

عمر در مورد اصحاب شوری گفته است : خداوند ایشان را ... اگر این کار را به شخص کم مو بسپارند ایشان را به حق وادار می کند اگر چه بر گردنش شمشیر برگیرد . پس به او گفتم این را از او می دانی و او را خلیفه نمی کنی؟ ...

شبهه این مضامین در الکامل فی التاریخ ج ۲/ص ۴۶۰ و تاریخ الطبری ج ۲/ص ۵۸۰ و تاریخ الإسلام ذهبی ج ۳/ص ۶۳۹ و... و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۶۰ آمده است .

۴ - احیای سنت پیامبر اکرم (ص)

یکی از فوایدی که بر انتخاب امیر مومنان مترتب می‌گشت، احیا شدن تمامی سنت‌های رسول خدا بود؛ امیر مومنان بعد از به دست گرفتن خلافت ظاهری سعی در از بین بردن بدعت‌های خلفا نمودند، که این قضیه با مخالفت مردم ناکام ماند؛ اما اگر از همان ابتدا حق به حضرت داده می‌شد حضرت سنت رسول خدا را زنده می‌گردانیدند:

روایت تاریخ المدینه:

عمر به ابن عباس گفت:

إِنَّ أَحْرَاهِمَ إِنْ وَلِيَهَا أَنْ يَحْمِلَهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ صَاحِبِكْ، يَعْنِي عَلِيًّا.

تاریخ المدینه المنوره: ۸۸۳/۳، بتحقیق فهیم محمد شلتوت، ۱۴۱۰

سزاوارترین شخص برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است.

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید:

روایتی که ابن ابی الحدید در این زمینه نقل می‌کند نیز گذشت که عمر می‌گوید:

با جرات‌ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است

شرح نهج البلاغه: ۵۲/۱۲

۵ - موجب اتحاد جامعه اسلامی

مهمترین عامل تفرقه در بین مسلمانان، اختلاف ایشان در مورد دین است؛ و به همین جهت اگر کسی می‌توانست این اختلاف را از بین ببرد همه مسلمانان با یکدیگر متحد شده و همگی به ریسمان محکم الهی چنگ می‌زدند و از تفرقه دوری می‌کردند.

در این زمینه در کتب اهل سنت روایات بسیاری نقل شده است که رسول خدا فرمودند: علی است که برای امت من آنچه را در آن اختلاف می‌کنند بیان می‌کند؛ بنا بر این اگر به ایشان فرصت بیان دین داده می‌شد دیگر کسی در دین اختلاف نمی‌کرد:

روایت مستدرک حاکم نیشابوری:

عن أنس بن مالك رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعلی: أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه بعدی. هذا حدیث صحیح علی شرط الشيخین ولم یخرجاه.

المستدرک: ج ۳ ص ۱۲۲

از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امیر مومنان فرمودند: تو هستی که بعد از من برای امت من آنچه را در آن اختلاف کردند بیان می‌کنی.

همین روایت در مصادر ذیل نیز نقل شده است:

تاریخ مدینه دمشق: ۳۸۷/۴۲، کنز العمال: ۶۱۵/۱۱ رقم ۳۲۹۸۳، شواهد التنزیل: ۳۸۳/۱، المناقب للخوارزمی: ۳۲۹، ینابیع الموده: ۸۶/۲.

روایت بلاغات النساء (ابن طیفور):

فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز در خطبه های خود که سنی و شیعه به آن اشاره داشته و آن را نقل کرده اند به برکات ولایت امیر مومنان اشاره فرموده اند . این خطبه ها را ابن طیفور در بلاغات النساء ذکر کرده است :

فرض الله الإیمان تطهیراً لکم من الشرك ... و امامتنا أمانة من الفرقة وحبنا عزاً للإسلام

خداوند ایمان را سبب پاک شدن از شرک قرار داد ... و امامت ما را سبب حفظ از تفرقه و دوستی ما را سبب عزت اسلام

آیا در صورت بیعت مردم با امیر مومنان کسی با ایشان مخالفت نمی نمود؟

روایاتی که گذشت نشان می دهد که اگر امامت امیر مومنان را قبول می کردند تمامی مسلمانان با هم متحد می شدند . و دیگر کسی برای خود ادعای خلافت نمی نمود . شاهد بر این مطلب کلامی است که اهل سنت از ابو بکر و عمر نقل کرده اند :

مرّ المغیره بن شعبه بأبی بکر و عمر و هما جالسان علی باب النبی حین قبض فقال: ما یقعد کما؟ قال: ننتظر هذا الرجل یخرج فنیایعه - یعنیان علیاً - فقال: أتریدون أن تنظروا جبل الحبله من أهل هذا البیت وسعوها فی قریش تتسع.

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ۶/۴۳.

مغیره بن شعبه هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از کنار ابوبکر و عمر گذشت در حالیکه ایشان در کنار در خانه علی نشسته بودند ؛ پس به ایشان گفت : برای چه اینجا نشسته اید؟ گفتند : منتظریم تا این شخص - مقصودشان علی بود - بیرون بیاید تا با وی بیعت کنیم ؛ پس گفت : آیا می خواهید بیعت این خرمای نرسیده (کنایه از جوان بودن امیر مومنان) از این خاندان را نگاه کنید که در قریش گسترش پیدا کرده ، پیش می رود؟

یعنی حتی مغیره بن شعبه نیز می دانست که اگر کسی در ابتدا با خلافت امیر مومنان مخالفت نکند ، کار حضرت به سرعت پیش رفته و حتی تمام قریش با حضرت موافقت خواهند کرد .

و این مطلب با کمی تدبر نیز به دست می آید : زیرا اگر ایشان با علی بیعت می کردند ، مهاجر و انصار بهانه ای برای مخالفت نداشتند ؛ لذا همگی با ایشان بیعت می نمودند .

مهاجرین : زیرا اکثر ایشان با ابو بکر بیعت کردند و اگر او با علی بیعت می کرد با امیر مومنان بیعت می کردند . همانطور که این روایت اشاره بدان داشت .

انصار: زیرا ایشان از اصل با بیعت ابو بکر مخالف بودند و وقتی به زور با وی بیعت کردند باز هم در فکر بیعت با امیر مومنان بودند که ابوبکر ایشان را تهدید کرد .

فلما کان آخر النهار افرقوا إلی منازلهم فاجتمع قوم من الانصار وقوم من المهاجرین فتعاتبوا فیما بینهم فقال عبد الرحمن بن عوف: یامعشر الانصار وان کنتم اولی فضل ونصر وسابقه ولكن لیس فیکم مثل أبی بکر لا عمر ولا علی ولا أبی عبیده.

فقال زید بن أرقم: أنا لانکر فضل من ذکرک ... وأنا لنعلم أن ممّن سمّیت من قریش من لو طلب هذا الامر لم ینازعه أحد: علی بن أبی طالب .

و روی الزبیر بن بکار قال: روی محمد بن اسحاق أن أبابکر لما بویع افتخرت تیم بن مرّه، قال: وكان عامّة المهاجرین لا یشکون أن علیاً هو صاحب الامر بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ۶/۲۱.

وقتی که روز به آخر رسید به خانه های خود رفتند ؛ پس عده ای از انصار و عده ای از مهاجرین با هم جمع شدند ؛ پس خود را مورد سرزنش قرار دادند ؛ پس عبد الرحمن بن عوف گفت : ای انصار اگر چه شما دارای فضل و یاری (رسول خدا) و

سبقت (در دین) هستید اما هیچ کس از شما مانند ابو بکر و عمر و علی و ابو عبیده نیست (مبادا به خیال خلافت برای خود باشید) پس زید بن ارقم گفت: ما فضیلت کسانی را که گفتی انکار نمی کنیم، اما ما از قریشیانی که نام بردی کسی را می شناسیم که اگر این کار را بخواهد کسی نمی تواند (در جهت فضیلت) با او مقابله کند؛ علی بن ابی طالب.

و زبیر بن بکار روایت کرده است که ... وقتی با ابوبکر بیعت شد، قبیله تیم بن مره افتخار کردند. و گفت: اکثر مهاجرین شک نداشتند که علی صاحب این امر بعد از رسول خدا بوده است.

بنا بر این بیعت ابتدایی با امیر مومنان به طور کامل شکل می گرفت و صدایی برای مخالفت به گوش نمی رسید؛ وقتی در مدینه چنین حکومتی شکل می گرفت دیگر کسی جرات مخالفت با این حکومت قدرتمند مرکزی را پیدا نمی کرد؛ در همین حال امیر مومنان لشکر اسامه را برای اجرای فرمان رسول خدا به سمت مرز روم و برای درگیری با ایشان می فرستاد؛ (همان لشکری که ابوبکر ایشان را برای کشتار - به اصطلاح ایشان - مرتدین فرستاد) و همین سبب گسترش بسیار سریع اسلام در سراسر جهان می گردید.

۶- فزون شدن برکات الهی بر مردم

روایت بلاغات النساء:

وما الذی نقموا من أبی الحسن ، نقموا والله منه نکیر سیفه ، وشدۀ وطئه ، ونکال وقعته ، وتنمره فی ذات الله عز وجل . والله لو تکافوا عن زمام نبذہ رسول الله (صلی الله علیه وآله) إلیه لاعتلقه ، ولسار بهم سیرا سجحا ، لا یکلم خشاشه ، ولا یتتعع راکبه ، ولأوردہم منہلا- نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه ولأصدرہم بطانا ، قد تخیر بهم الری غیر متحل منه بطائل إلا بغمر الماء وردعہ شررہ الساعب ، ولفتح علیہم برکات من السماء والأرض ، وسیأخذہم الله بما کانوا یکسبون .

بلاغات النساء باب کلام فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

و چه چیزی را بر ابو الحسن عیب گرفته اند؟ قسم به خدا ترسناک بودن شمشیرش را و قدرت قدم هایش را و مصیبت ضربت شمشیرش را و دلاوری او را در راه خدا اشکال گرفته اند!! قسم به خدا اگر دست خود را از زمامی که رسول خدا به او داده بود بر می داشتند، آن را با دست خود می گرفت و ایشان را به راهی آرام می برد که مرکبش آزار نیند و سوارش اذیت نشود؛ و ایشان را به نزد آبشخوری پر آب و جوشان می برد که هر دو سوی آن پر باشد (از آب) و ایشان را از آن سیراب بیرون می آورد؛ و او سیرابی ایشان را خواسته بود و برای خود چیز زیادی نمی خواست مگر ظرف کوچکی آب و مقداری غذا که تنها سختی گرسنگی را مانع شود. و برای ایشان برکاتی از آسمان و زمین گشوده می شد. اما خداوند ایشان را به (گناهانی) که کسب کرده اند خواهد گرفت (عذاب خواهد کرد).

در این خطبه که اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند فاطمه زهرا علیها السلام به خوبی وضعیت جامعه را در صورتی که خلافت به امیر مومنان می رسید بیان نموده اند.

خداوند متعال می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (آیه ۹۶ سوره اعراف)

اگر اهل شهرها ایمان آورده و پرهیزکاری می نمودند بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم ولی دروغ پنداشتند پس ما ایشان را به سبب آنچه کسب کردند گرفتیم (عذاب کردیم).

و فاطمه زهرا علیها السلام این آیه را به عنوان نمونه ای از اثرات قبول همگانی خلافت امیر مومنان مطرح نموده اند . همان مضمونی که در روایت رسول خدا و کلام عمر نیز بدان اشاره شده بود ؛ زیرا اگر علی را انتخاب می کردند همگی ایشان را به راه راست هدایت می کرد اما چنین نکردند .

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

در کتاب‌های معتبر اهل سنت غضب و رضای فاطمه زهرا معادل با غضب و رضای خدای متعال قرار گرفته است المستدرک ، با سند صحیح ، ج ۳ ، ص ۱۵۳

یا فاطمه ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك همچنین خود بخاری در صحیحش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده که "فاطمه بضعة منی ، فمن اغضبها اغضبنی" فاطمه پاره تن من است ، هر کس او را به غضب بیاورد ، مرا به غضب آورده یا صحیح مسلم دارد که "فاطمه بضعة منی ، يؤذینی ما آذاها" هر کسی که زهرا را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است این‌ها نشان می‌دهد که فاطمه زهرا سلام الله علیها جایگاه ویژه‌ای در نزد رسول اکرم و خدای عالم داشته و ما بر این عقیده هستیم که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، از بیان این روایات و احادیث این بود که الگویی برای امت اسلامی معین کند ، یعنی اگر بعد از نبی مکرم جامعه اسلامی دچار تلاطم شد دچار فتنه شد ، دچار اختلاف شد ، تنها یادگار نبی مکرم ، فاطمه زهرا سلام الله علیها به هر سو رو کرد حق هست و رضای خداوند در آن سو است و اگر نسبت به هر طرفی و هر فردی غضب کرد ، ناخشنود شد ، قطعاً خدا و پیامبر هم از او غضبناک و ناخشنود است ولذا قضیه فاطمه زهرا سلام الله ، یک قضیه طبیعی نیست و این روایات متعدد روایاتی نیست که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط به خاطر این که فاطمه زهرا دختر او هست و نسل او هست ؛ چون پیامبر اکرم فرزندان دیگری هم داشته‌اند ، چه پسر و چه دختر و ما بر این عقیده هستیم که قضیه حضرت زهرا سند حقانیت عقیده شیعه است

شیعه می پرسد

روایات صحیحی که گفته شد و مثل این روایت، از عائشه که "ما رأیت احداً قد اصدق من فاطمه" یعنی ندیدم احدی از مردم را راستگوتر از فاطمه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالباتی از خلیفه اول داشتند ؛ ولی خلیفه اول پاسخ منفی داد ، آیا این خود نشانگر تکذیب سخن پیامبر اکرم نیست ؟

شیعه می پرسد

شما می گوید ما به همان نسبتی که حضرت زهرا و حضرت علی را دوست داریم ، ابوبکر و عمر را دوست داریم طبق روایت صحیح بخاری ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند "فاطمه غضبش ، غضب من و رضایتش رضایت من است" و در همان صحیح بخاری و صحیح مسلم صراحت دارد که فاطمه زهرا از ابوبکر و عمر غضبناک از دنیا رفتند " فلم تزل مهاجرة حتی توفیت" و این نشانگر این است که وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها از آن‌ها راضی نیست ، پیامبر هم از آن دو نفر

راضی نیست ، خدا هم راضی نیست محبت کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدا از او راضی نیست، خلاف شریعت، و خلاف شرع و خلاف عقل است جواب بدهید؟؟

شیعه می پرسد

شما در روایات، در صحیح بخاری و مسلم آورده‌اید "من مات ولیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة" صحیح مسلم ، ج ۶ ، ص ۲۲ و همچنین "من مات ولیس علیه امام مات میتة الجاهلیة" از طرف دیگر در صحیح بخاری و صحیح مسلم هست که : ماتت ابی بکر وهی واجدة علی ابی بکر یعنی نه تنها حضرت زهرا بیعت نکردند بلکه نسبت به ابابکر غضبناک نیز از دنیا رفتند "فلم تزل مهاجرة حتى توفیت" در این جا مسأله اینست فاطمه زهرا سلام الله علیها که در برابر خلیفه اول بیعت نکردند و او را به عنوان امام قبول نکردند ، آیا فاطمه زهرا به مرگ جاهلیت وفات کردند و یا خلافت ابوبکر ، خلافت مشروع نیست؟؟

شیعه می پرسد

حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از ابوبکر و عمر به ویژه از ابوبکر غضبناک شد "فغضبت فاطمه بنت رسول الله فهجرت أبابکر"؛ از ابابکر قهر کرد با این که قهر کردن یک امر منفی است " فلم تزل مهاجرة حتى توفیت" تا آخرین لحظه حیات هم حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر راضی نشدند آیا این غضب فاطمه دلیل بر عدم مشروعیت آنها نیست؟ آیا این دلیل بر آن نیست که آنها بر یک مسندی نشسته بودند که مرضی حضرت زهرا نیست و مرضی حضرت زهرا نباشد، مرضی نبی مکرم نیست و مرضی خدا نیست؟ آیا این غضب و این هجرت و آنچه در الإمامة و السیاسة ۱/۲۰ هم آمده که حضرت زهرا فرمودند "والله لأدعونکما فی کل صلاة اصلیها" « به خدا قسم در هر نماز بر شما دو نفر نفرین می کنم » آیا این مشروعیت خلافت شیخین را زیر سؤال نمی برد؟

در روایت دارد که خلیفه دوم گفته است که "من دستور می دهم که خانه را به آتش بشکند" تهدید می کند حضرت زهرا، حضرت امیر، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را به سوزاندن شیعه می پرسد

آیا خلیفه چنین حقی دارد که اگر کسی ممانعت از بیعت کرده و حاضر نشده که بیعت کند ، آیا بیعت کردن از قبول دین بالاتر است قرآن صراحت دارد نسبت به قبول دین که اجبار و زور نباید در بین باشد «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و همچنین نسبت به خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صراحت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چنانچه مردم از تو روی گردان شدند «انما علیک البلاغ» تو وظایف فقط ابلاغ است ، خلیفه دوم وقتی می آید تهدید می کند ، این اصلاً خلاف سنت و خلاف قرآن است ؟

شما که در روی کار آمدن ابوبکر اجماع امت را حجت می دانید این هجوم که در معتبرترین کتب اهل سنت یافت می شود نشان می دهد که اجماعی در کار نبوده و حداقل این است که امیر المؤمنین علیه السلام وعده ای از بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خارج شده بودند، ابن حزم اندلسی در المحلی که از علمای اهل سنت است در کتابش، ج ۹، ص ۳۴۵ می گوید "ولعنة الله على كل اجماع يخرج عنه على بن أبي طالب و من بحضرته من الصحابة" یعنی لعنت خدا به آن اجماعی باد که حضرت علی و اصحابش در درون آن اجماع نباشند

شما که مدعی هستید که خلفاء با حضرت امیرالمؤمنین رابطه خوبی داشتند چه می گوئید در رابطه با فرازهای مختلفی از نهج البلاغه به عنوان مثال در، خطبه ۲۰۲ امیر المؤمنین سلام الله علیه هنگام دفن حضرت زهرا خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید "ستنبئك ابتكك بتضافرمتك على هضمها" یعنی: یارسول الله! دختری به تو خبر خواهد داد که امت تو در حق فاطمه زهرا ظلم کرده اند، بزرگان اهل سنت همین تعبیر را از امیرالمؤمنین نقل کرده اند به عنوان مثال عمر رضا کحاله، که از علمای معاصر اهل سنت است، در کتاب اعلام النساء ج ۳ ص ۲۱ نقل می کند فاضل معاصر مصری، مأمون غریب در کتاب خلافة علی بن أبي طالب، ص ۳۳ نقل می کند عبد العزیز شناوی، فاضل مصری در کتاب سیدات نساء اهل الجنة ص ۱۵۱ نقل می کند.

در جریان بیعت گرفتن و هجوم به بیت وحی و آتش زدن خانه حضرت زهرا، چرا خلیفه دوم برای سعد بن عباده که تا آخر عمر بیعت نکرد، به خانه او هجوم نبرد؟ تهذیب الکمال ج ۱۰ ص ۱۸ و همچنین ابان بن سعید بن عاص جزء کسانی است که از بیعت تخلف کردند، چرا به خانه او هجوم نبرد؟ اسد الغابه ج ۱، ص ۳۷، ابی بن کعب از بیعت کردن تخلف کردند، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۴ خالد بن سعید بن عاص، زبیر بن عوام، سلمان فارسی، عباس بن عبد المطلب، عتبه بن ابولهب، عمار یاسر همه از بیعت خودداری کردند، چرا خلیفه دوم دو گانه برخورد کرد؟

شما که قائل هستید که "اصحابی کالتجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم" اصحاب من همانند ستارگانند، از هر کدام از آنها پیروی کردید، هدایت شده اید صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد، ج ۴، ص ۳۹۸، در کتاب صحیح بخاری ج ۷، ص ۲۰۷، ح ۶۵۰۷ در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید "تمام صحابه من بعد از من مرتد می شوند" آنه ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري" و اینها وارد آتش جهنم می شوند "فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم" جز تعداد

اندکی از صحابه من از آتش جهنم خلاص نمی شوند . درباره این حدیث چه می گوید

و اینک متن کامل حدیث

حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْيَارِهِمُ الْقَهْقَرَى ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْيَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعْمِ

و همچنین روایت خود عائشه صراحت دارد که "لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ، ارتدت العرب قاطبة ؛ همه عرب ؛ یعنی همه مسلمانان ها مرتد شدند

اگر در بعضی از روایت های شیعه هست که ارتد الناس الا ثلاثة او اربعة ، در روایت عایشه این استثنا هم نیست این روایت را ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایة والنهاية ج ۶ ص ۳۳ نقل می کند
به جای سکوت کردن و مظلوم نمایی کردن پاسخ منطقی و مستدل بدهید

شیعه می پرسد

اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارثی نمی ماند ، پس چرا استر و عمومه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمومنین و برد و قضیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست اولاد عباس دست بدست به ارث می گشت ؟
وصیت از منظر قرآن کریم

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین

و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب

وصیت از نظر اهل سنت

حدیث نبوی "من مات بغير وصیه مات میتة جاهلیه "

و عن سلمان قلت من وصیک یارسول الله فقال "هل تدری من کان وصی موسی ، قلت یوشع بن نون قال وهل تدری لما کان

اوصاه ؟ انما کان اوصاء لآئنه کان اعلم بعده و وصیعی اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب "کامل بهائی ج ۱ ص ۱۱۶

وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و لما مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل وفاته : ایتونی بدواه بیاض لاء زیل عنکم الاشکال فی الامر واذکر لکم

من المستحق لها بعدی قال عمر : دعوا الرجل فآته لیهجر و قیل یهدو "سر العالمین غزالی صفحه ۲۱ ط ۴/نجف

شیعه می پرسد

اگر فدک ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه است چرا گرفتند؟ و اگر نیست چرا چند نوبت ، پس داده اند ؟

ارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه نمی رسید اما به اولاد مروان رسید

و اینک خلاصه ماجرا

عثمان "فدک" را به عنوان خالصه دولت اسلامی به مروان بخشید و بعد از مروان ، فدک به عنوان ارث به فرزندان مروان منتقل گشت بدین ترتیب سرزمینی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش رسیده بود ، نه به عنوان ارث به او دادند، و نه به عنوان بخشش پیامبر ولی عثمان آن را به مروان بخشید و نسل مروان یکی پس از دیگری، آن را به عنوان ارث تصاحب نمودند با آنکه پس از هفتاد سال «عمر بن عبدالعزیز» آن را به فرزندان فاطمه زهرا بازگردانید

قبر شیخین ، زوجات النبی و اصحاب پیامبر و سایرین اینجا و آنجا معلوم است و همه می دانند، سلمان فارسی و حذیفه الیمان نزدیک ایوان مدائن، ابن عباس در ماوراء النهر، بلال در شام ، حتی قبور انبیاء سلف چون موسی در فلسطین حضرت یحیی در دمشق است ما از همه مباحث و گفته ها و نوشته ها می گذریم و لذا

شیعه می پرسد که

چرا قبر فاطمه زهراء یگانه دختر آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی پنهان است ؟

ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی که در قرن هفتم هجری و زمان غلبه ی مطلق همکیشان خود می زیسته و پیش از انقراض حکومت عباسی به سال «۶۶۵ هـ» وفات یافته راجع به اختفای قبر بضعه الرسول اینگونه مینویسد " و اما اختفاء القبر و کتمان الموت وعدم الصلوه " ای اخفاء قبر الزهراء عن ابی بکر و عمر و من تبعها فی امحاء حقوقها و حقوق زوجها و کتمان الموت عنهم و لاجرم عدم صلاتهم علیها بعد ممات لعدم اطلاعهم عن وفاتها و عدم رضاها عنهم بما فعلوا و بسما فعلوا ضلوا و أضلوا كثيرا من الامه " و کل ما ذکره المرتضی فیه هو الذی یظهر و یقوی عندی لان الروایات به اکثر و أصح من غیرها

شیعه می پرسد

چه شد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از مردم برای احقاق حق خود فریادرسی کرد حتی یک نفر جوابش را نداد ، اما به ندای عایشه برای جنگ با حضرت علی همه لیبک گویان شتافتند ؟ مگر بگوئید چون این دختر ابابکر بود و ضد علی برخاست ، اما آن دختر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بود و بر ضد ابابکر آمده بود لهذا تنها بماند ؟

شیعه می پرسد

این مطلب که "عمر در گور گریبان نکیرین را گرفت" راست و صحیح است یا دروغ؟

اگر دروغ است که هیچ واگر صحیح است کسی که در قبر گریبان "ملک موکل من عندالله" را بگیرد ، چه می شود که در دنیا به خانه ی فاطمه و علی علیهماالسلام حمله کند و آن خانه را آتش بزند ؟ همان کسی که معتقد است عمر در قبر گریبان فرشتگان خدا را گرفت و رها نکرد ، ببینید درباره فاطمه زهرا که جزو آیت تطهیر، و مباحله، و آیات سوره هل اتی و بضعه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم است چه می گوید ؟

شیعه می پرسد

این سخن راست است یا دروغ؟ که نوشته اید "فاطمه زهرا را شب دفن کردند تا چشم نامحرم به وی نیفتد" اگر دروغ است صحیح و راست آن چیست؟
و اگر راست در واقعہ جملہ کہ عایشہ بہ وسوسہ معاویہ بہ جنگ امیرالمومنین علی سلام اللہ علیہ شتافت چرا از چشم نامحرم نترسید؟ آیا حکم خدا تبعیض دارد؟

شیعه می پرسد

ہمہ زنان را در شب با ہمراہی چہارنفر بہ خاطر دوری از چشم نامحرم دفن می کنند؟ و یا فقط در مورد حضرت زہرا اینطور شد؟ و اگر فقط فاطمہ زہرا است سبب چیست؟

شیعه می پرسد

اگر صحابہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فقط بعنوان «صحابی» بودن محترم خواهند بود، دربارہ منافقین اصحاب کہ سورہ "المنافقون" و سورہ "الاحزاب" قرآن اندکی از بسیاری حالشان را بیان داشته چہ میگوید؟

شیعه می پرسد

از زمان معاویہ تا زمان عمر بن عبدالعزیز کہ بہ امر معاویہ امام برحق معصوم و منصوص از طرف رسول خدا و انتخاب شدہ از طرف اجماع مسلمین یعنی علی بن ابیطالب را لعن می کردند، آیا این لعن جایزہ بود؟ اگر جایز نبود پس چرا معاویہ را بدین کار لعن نمیکنید؟
غزالی می گوید "اسلام یزید صحیح است، کشتن حسین صحیح نیست، یزید بہ کشتن حسین امر نکرد"

شیعه می پرسد

بہ عقیدہ شما یزید مسلمان است و گمان بد بہ وی روا نیست، امام حسین چطور؟ هست یا نیست؟ آیا آب ندادن، و کشتن و اسارت و غارت و سوختن این خاندان جایز است؟؟
یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ و قولوا قولاً سدیداً سورہ احزاب /??

غزالی در این فتوای می گوید "ہر کہ گمان کند یزید بہ قتل حسین فرمان دادہ سزا است کہ وی را بسیار احمق بدانند!"

شیعه می پرسد

بہ غیر از خود غزالی از مورخین و محدثین و حتی مفسرین فریقین کدام کس یزید را از خون امام حسین تبرئہ کردہ است؟

اینها همه احمق بوده اند؟ آری اگر کسی «گمان کند» اما همه یقین داشته و دارند که یزید سبب قتل امام حسین است

شیعه می پرسد

شما درباره لعن خدای متعال چه می گوئید؟ آیا این آیات را باید از قرآن حذف کنیم تا به ساحت خلفاء اعیانا اهانت نگردد؟

لعن الله لعن الكافرين و اعدلهم سعيراً "احزاب، ۶۴"

آیا نباید این آیات را از قرآن بخوانیم؟

فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية "مائده - ۱۳"

و غصب الله عليه و لعنه و اعدله غذاباً عظيماً "نساء - ۹۳"

«غزالی گفته که شیطان را لعن نکردی نکردی»

اما خداوند فرمود است :

لعنه الله و قال لاء تخذون من عبادك نصيباً مفروضاً "نساء - ۱۱۸"

فاخرج انك رجيم و ان عليك لعنتی الی یوم الدین

فتوای غزالی است «لعن نکن ساکت باش» و برخی از مسلمان نمایان امروزهم از غزالی پیروی می کنند

اما قرآن کریم میگوید "انّ الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره "احزاب - ۵۷" یا در جای دیگر می فرماید

الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بینناہ الناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون "بقره - ۱۵۹"

ربنا آتہم ضعفین من العذاب و العنہم لعناً کبیراً "احزاب - ۳۳"

شیعه می پرسد

آیا عقل سلیم و به دور از تعصب می پذیرد که پیامبر گرامی اسلام که اشرف و افضل از انبیاء گذشته و تمام انسانها بودند تمام همراهانشان را و مردم بیچاره را در آن شرایط خیلی سخت ساعات بسیار زیادی نگه دارند که فقط بگویند که هر کسی مرا دوست دارد علی را هم دوست بدارد، این کار از افراد عاقل غیر ایشان بعید است چه رسد به حضرت خیر البشر که خدا درباره اش فرمود «و انک لعلی خلق العظیم» و فرموده "و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی"

شیعه می پرسد

اگر به فرض اینکه معنی مولا را در این حدیث دوست بگیریم شما مخالفین و اربابانتان که این معنا را هم جامه عمل پوشانیدید و هر کاری که خواستید انجام دادید؟

به نظر شما غصب نمودن حق امیرالمومنین از مظاهر دوستی با ایشان است؟ آیا به قتل رساندن دختر رسول خدا و همسر علی

مرتضی و فرزند نشکفته ایشان از مصادیق دوستی و محبت به خاندان رسالت می باشد اگر هست پس دشمنی با این خاندان چیست؟

شیعه می پرسد

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم "من كنت مولاه فهذا علی مولاه" مولى را دوست و یاور تفسیر میکنید! چرا قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به قول خدا تفسیر نمیکنید "النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و اموالهم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور" و "انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتقون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون" آیا در این آیات ولایت فقط به معنی دوست است؟

شیعه می پرسد

از ابوبکر و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کدامیک به نزد خدا و به نزد شما مسلمانان افضل اند؟ دو پاسخ بیش ندارد یا ابوبکر افضل است یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. اگر ابوبکر افضل است چرا تابع رسول باشیم و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل است (و اگر نداردهمین طور است) پس چرا حضرت را به خاطر دوست داشتن و رجحان حضرت علی سلام الله علیه بر دیگر صحابه اذیت نمودند و آخر الامر پیامبری که معصوم بود و کلامش جز وحی الهی نبود را به هذیان متهم نمودند ولی تمام افعال ابوبکر را حجت می دانید و می گوید اجتهاد نمود و مأجور است؟؟؟

دشمنان اسلام بدست وهابیان و نوخاستگان وهابی زده ما میخواهند بگویند پیدایش شیعه علت و اسباب سیاسی داشته است؟ شیعه می پرسد

اگر اسباب سیاسی باعث شده که مردم ایران مذهب شیعه را اختیار کنند، درباره شیعه ی عراق و شیعه ی شام مرکز قدرت و سلطنت «اموی» و شیعه یمن که همه عرب خالص و از نژاد عرب هستند چه می توانند گفت؟

شیعه می پرسد

اگر تشیع را ایرانی ها روی اغراض سیاسی بوجود آورده باشند، چرا ابوحنیفه ایرانی که امام اعظم اهل سنت است را رها کردند و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرب را پیروی می کنند؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته تکلیف مردم را روشن نفرمود یا العیاذ بالله نمیدانست و وصی خود را معین

نفرمود؟ از این دو حالت خارج نیست؟؟؟

شیعه می پرسد

آیا خلیفه یا امام، به نصّ و نصب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت و امامت می رسد یا به اختیار و انتخاب امت؟

اگر به نص و نصب رسول است، چرا در سقیفه انتخاب کردید؟

و اگر به انتخاب امت است، چرا خلیفه اول، خلیفه ی دوم را به وصیت و نص و نصب خود معین کرد و شما پذیرفتید؟

آیا وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نیست و از خلیفه پذیرفته است؟

شیعه می پرسد

داستان عظیم غدیر خم، راست است یا دروغ؟ اگر دروغ است چرا از طرق حدیث و رجال شما اهل سنت به یکصدوده نفر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم می رسد؟ و اگر راست است چرا محتوای غدیر خم نادیده گرفته شد؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارثی گذاشت یا نه؟ اگر از پیامبر ارث باقی ماند، چرا به یگانه دخترش فاطمه زهرا ندادند؟ و اگر چنانچه می گوئید، از پیامب ارثی نمی ماند بر چه مبنا و قاعده اسلامی، شیخین در حجره پیامبر دفن شدند؟ مگر نه اینکه خدا فرمود "لا تدخلوا بیوت النبی حتی یؤذن لکم" بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اذن را چه کسی داد؟

شیعه می پرسد

عمر در برابر امر و دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود "قلم و دوات را بیاورید" به خاطر اینکه تب داشتند گفت: «ان الرجل لیهجر» یعنی این مرد هذیان می گوید "که این منتهای بی ادبی و بی ایمانی گوینده این سخن است چرا که مثلاً می توانست بگوید ان النبی ولی گوینده سخن گویا حضرت را به نبوت هم قبول ندارد و در نهایت بی ادبی حضرت را خطاب به این مرد می کند" اما زمانی که ابوبکر در حال دو اغماء خواست او را جانشین کند گفت چرا خاموشی؟؟؟

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که درباره اش قرآن «ما یطق عن الهوی» فرموده است

با یک تب هذیان گفته است و اما ابوبکر بین دو اغما بهتر از زمان سلامت می فهمد؟

بطوری که همه می دانند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رتق و فتق و مشورت و تصمیم در کارها، درس و بحث و تعلم، عزم به جنگ و آمادگی به صلح مسلمین و هر چه می شد رسول خدا همه را در مسجد انجام می داد و تمام مسلمانان ناظر بودند، چه شد که تعیین و نصب خلیفه را در مسجد انجام ندادند؟ آیا خلافت از اسلام و مسلمین نیست؟ آیا سقیفه چون «مسجد ضرار» کفر و تفریق در پی نداشته است؟

در شورای شش نفری که بر اثر نقشه خلیفه دوم عثمان برنده شد، عبد الرحمن بن عوف به علی بن ابیطالب بیعت می کرد به شرط اینکه علی به قرآن و سنت و «سیره شیخین» ابوبکر و عمر عمل کند، آیا سیره شیخین موافق قرآن و سنت بود یا مخالف؟ اگر موافق بود چرا پس از قرآن و سنت «سیره شیخین» را جزو شروط انتخاب آوردند؟ و اگر مخالف قرآن و سنت است و امام علی هم برای همین آن شرط را نپذیرفت این چطور خلفاء و جانشینانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند که سیره و کارها و نظرتشان با قرآن و سنت نبوی مخالفت می کرد؟ آیا جز پیروی از کتاب خدا و سنت ناب نبوی وظیفه دیگری داریم؟

خلیفه دوم مضروب در بستر بیماری راجع به جانشین خود به مجلس شش نفری وصیت کرد و عمل شد و عثمان به وصیت او روی کار آمد، اما هم او با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان اینکه رسول خدا بیمار است اینگونه برخورد کرد «ان الرجل لیهجر» آیا به منطقی شما عمر اگر بیمار باشد درست حرف می زند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه؟

آیا تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد احترام و ام المومنین اند، یا خیر؟ اگر همه مورد احترامند، چرا «خدیجه و ام سلمه» را به اندازه «عائشه» حرمت نمی کنید که به جنگ علی نیامده اند؟ و آیا خدیجه بر اسلام و مسلمین بیشتر حق دارد، یا عایشه!؟

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان فرستاده خدا و آورنده دین پذیرفته اید و تنها حضرتش را واضع احکام

الهی میدانید مگر هر آورنده قانون و موسس مکتبی نباید صلاحیت کسی را که از دیگران مکتبش را بهتر درک نموده تصدیق و به مردم معرفی کند؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کرده به جز علی و بهتر از ایشان چه کسی را معرفی کرده است؟

و اگر کسی را شایسته این مقام ندانست شما چرا همه صحابه را خوب میدانید؟
ومی گوئید پیامبر فرمود ابوبکر بجای وی نماز بخواند و این نماز است که میرساند ابوبکر پیشوای مردم باشد

شیعه می پرسد

اگر این عقیده شماست که با هر میخواره و زانی و فاسقی می توان نماز خواند و نماز قبول است پس نماز ابوبکر را چه فضیلتی باشد که به قول شما این را دلیل خلافتش می گیرید؟

شیعه می پرسد

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری ابوبکر یا عمر را به جانشینی خود معرفی می کردند و قلم کاغذ می خواستند آیا باز هم گفته میشد «وفینا کتاب الله حسبنا» "آیا باز هم می گفتند «انّ الرجل لیهجر»! و حال که در مورد تعیین حضرت علی به خلافت چنین شد و اینطور گفتند، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این بیماری به سلامت و عافیت برمی خواستند چه می شد هیچ فکر کرده اید و فردای قیامت در حضور حضرت حال شما چگونه خواهد بود؟

شیعه می پرسد

آیا باید خلیفه و جانشین رسول خدا، اینگونه باشد؟

شراب خواری خلیفه رسول خدا ((قَالَ اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيحِكُمْ هَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ الْفَضِيحُ فَإِنِّي لَقَائِمٌ إِسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفَلَانًا وَفَلَانًا إِذْ جَاءَ الرَّجُلُ فَقَالَ وَهَلْ بَلَّغْتُمْ الْخَبْرَ فَقَالُوا وَ مَا ذَاكَ قَالَ حَرَمَتِ الْخَمْرُ قَالُوا أَهْرَقْ هَذِهِ الْقَلَالِ يَا اَنَسُ ، در خانه ابوطلحه میهمانی برقرار بود که من و فلانی و فلانی هم در آن حضور داشتیم در آن مجلس با شراب از میهمانان پذیرایی شد و من ساقی مجلس بودم (صحیح بخاری ج ۵ باب قوله انما الخمر و الميسر.../صحیح مسلم باب تحريم الخمر / مسند احمد بن حنبل ج ۳) ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری کتاب الاشربه باب نزل تحريم الخمر پس از ذکر این روایت نام شرکت کنندگان در این مجلس را را ذکر میکند: ابوبکر بی ابی قحافه (در آن وقت ۵۸ سال سن داشت) - عمر بن الخطاب (در آن وقت ۴۵ سال سن داشت) - ابو عبیده جراح - انس بن مالک (ساقی مجلس) - ابو عبیده جراح - سهل بن بیضاء - ابویوب انصاری و دیگر منافقین صحابه

خلیفه رسول خدا، جاهل به احکام اسلام

((در کتاب صحیح مسلم باب حد الخمر آمده: (إِنَّ النَّبِيَّ أَتَى بِرَجُلٍ شَرِبَ الْخَمْرَ فَجَلَدَهُ بِجَرِيدَتَيْنِ نَحْوُ أَرْبَعِينَ قَالَ وَفَعَلَهُ

ابوبکر، فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ إِسْتَشَارَ النَّاسَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَخْفَ الْحَدَّ ثَمَانِينَ، فَأَمَرَبَهُ عُمَرُ) یعنی روزی پیامبر بر مردی که شارب خمر بود حدّچهل شلاق حکم نمود و در دوره ابوبکر هم همین طور بود تا اینکه در دوره عمر علاوه بر عدم آگاهی از حد شرب خمر از یک جاهل دیگر مشورت می گیرد و هشتاد ضربه شلاق حکم می کند.

از جهالت خلیفه رسول خدا تا امر به ترک نماز !!!

((در کتاب صحیح مسلم باب تیمم آمده : (ان رجلا- اتي عمر فقال ائني اجنبت فلم أجد ماء فقال لا- تُصَيِّلِ) یعنی مردی نزد عمر آمد و گفت که من جنب شدم و آب برای غسل نیافتم عمر گفت: نماز نخوان . در اینجا عرض میشود که آقایان اهل سنت از ارباب خود با سواد ترند چرا که آنها در نبود آب تیمم می کنند و خلیفه، ترک نماز .

عمر بن الخطاب به رسول خدا درس ناموس داری می دهد

((طبق روایات در صحاح از جمله صحیح بخاری باب قوله لا تدخلوا بيوت النبي إلا ان يؤذن لكم از عمر نقل شده که می گوید : (قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرُ فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ) (صحیح بخاری /باب آیه الحجاب) یعنی : عمر گفت : ای رسول خدا در منزل تو خوب و بد عبور و مرور دارند و ناموس تو در دید آنهاست چرا امهات المؤمنین (همسران خود) را امر به حجاب نمی کنی ؟ و بدین ترتیب حق تعالی آیه حجاب را نازل نمود.

مناظره حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر راجع به غضب فدک

اشاره

پیغمبر اکرم - صلیالله علیه و آله - به امر خداوند متعال، فدک را به دخترش فاطمه - علیهاالسّلام - بخشید و لذا به علی - علیهاالسّلام - دستور داد تا اینکه قبایلهای در این مورد بنویسد و آن نوشته را علی - علیهاالسّلام - و امام حسن - علیهاالسّلام - و امام حسین - علیهاالسّلام - و امّ ایمن و امّ سلمه (دو تن از زوجات صالحه پیامبر - صلیالله علیه و آله -) امضاء نمودند و قبایله فدک به حضرت زهرا - علیهاالسّلام - سپرده شد و از سال هفت تا اواخر سال دهم هجری که سال رحلت رسول گرامی اسلام - صلیالله علیه و آله - است به مدت سه سال در آمد این اراضی را برای فاطمه زهرا - علیهاالسّلام - میآوردند و او به میل خود بین فقرا و مستمندان تقسیم میکرد.

چون سقیفه بنی ساعده ایجاد شد و ابوبکر بعنوان خلیفه تراشیده شد، مسلمین اختلاف کردند و چند فرقه شدند، و یک دسته که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند زکات نمیدادند؛ ابوبکر پس از تسلط بر اوضاع متوجه شد که در آمد او کفاف مخارج اداره مسلمین را نمیدهد، از طرف دیگر دیدند که از فدک همه ساله عائدات زیادی نصیب حضرت زهرا - علیهاالسّلام - و علی - علیه السّلام - میشود و آن مخدّره هم مازاد از نفقه خودشان را به مساکین و فقراء تقسیم میکند و از باب اینکه گفتهاند: «النَّاسُ عِبَادُ الدُّنْيَا» لذا جمع زیادی از اهل مدینه که غالباً هم فقیر بودند به منزل علی - علیهاالسّلام - آمد و شد داشتند.

ابوبکر به تحریک عمر بیم آن یافت که اگر فدک در دست فاطمه باشد ممکن است کم کم مردم به دور علی - علیهاالسّلام - گرد آیند و خلافتی که با زحمات بسیاری بدست آوردهاند بخطر افتد و لذا عاملین زهرا را که در فدک کار میکردند بیرون

نمودند و فدک را تصرف کردند.

سید شرف الدین عاملی در فصول المهمه مینویسد

«طرفداران علی - علیها السلام - و هواخواهان اهل بیت - علیهما السلام - که تعداد آنها از ۲۷۰ نفر تجاوز میکرد حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، ابوبکر ترسید که چون اهل بیت - علیهما السلام - در آمد سرشاری از خمس و نخلستانهای فدک دارند، یک روزی بر او بشورند و لذا در وهله اول تصمیم گرفت دست آنها را تهی نگاه دارد تا قدرت قیام نداشته باشند و دنیا پرستان از اطراف آنها پراکنده شوند.»

عماد زاده در چهارده معصوم مینویسد

«چون عمر در حمایت از ابوبکر زمینه خلافت را برای خود استوار میساخت به ابوبکر گفت: جز از راه علی کسی در کار تو خللی نمیتواند بنماید، این مردم بنده پول و مال دنیا هستند، باید علی و خاندانش را تهی دست نگاه داشت تا مردم دنیا پرست از دور آنها متواری شوند و تا فدک در دست آنان است در آمد سرشاری خواهند داشت، و مردم اطراف آنان را میگیرند و شاید روزی بر حکومت تو قیام کنند بهتر است حق خمس و فدک را از آنها برگردانی تا پیروانشان از آنها روی بگردانند.» ابوبکر بیدرنگ این پیشنهاد را به مرحله اجرا گذاشت و عُمّال فاطمه - علیها السلام - را از فدک بیرون کرد. [۱] بخاری در صحیح خود از عایشه نقل میکند:

«فاطمه چند نفر را فرستاد نزد ابوبکر و شکایت از عُمّال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیر باقی مانده بهره ما میباشد، دستور بده تا فدک را برگردانند.»

ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: «من از پیغمبر شنیدم که فرمود

«نحنُ معاشِرَ الانبیاء لا نُورَثُ» یعنی ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم.» [۲]

ابن ابی الحدید معتزلی میگوید: «من از این حدیث و جواب ابوبکر در شگفتم زیرا فاطمه در احتجاج خود با ابوبکر بر سر فدک گفت: تو وارث پیغمبری یا اهل او؟»

ابوبکر جواب داد: «اهل او.»

فاطمه - علیها السلام - فرمود: «اگر چنین است که اهل او ارث میبرند این خلاف حدیثی است که از پدرم نقل میکنی [۳]» باری چون خبر برای فاطمه - علیها السلام - آوردند که ابوبکر چنین میگوید، دختر پیغمبر چادر و مقنعه خواست و زنان بنی هاشم را خبر کرد و خویشان و نزدیکان را طلبید و به اتفاق همه آنها به مسجد رسول خدا - صلیالله علیه و آله - وارد شد. نکته قابل تأمل اینکه: بانویی که در حیات پدر بزرگوارش حتی یکبار هم به مسجد نرفت و بلکه از باب «مشجد المرءه بیتها» همواره در منزل نماز میخواند و از طریق دو فرزندش حسن و حسین - علیهما السلام - از منبر و سخنان پدرش در مسجد مطلع میگشت اینک باید عازم مسجد گردد تا حق مسلم خود را از غاصبان و دشمنانش طلب کند.

خطبه حضرت زهرا - علیها السلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر

خطبه حضرت زهرا - علیها السلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر

در کتاب ناسخ التواریخ در این مورد چنین آمده است:

«فاطمه زهرا - علیها السلام - پس از کسب اجازه از علی - علیها السلام - در حالی که جمعی از زنان بنی هاشم آن مخدّره را همراهی مینمودند وارد مسجد گردید و در پشت پرده قرار گرفتند.» چون چشم آن حضرت به قبر پدر افتاد و ملاحظه نمود که ابابکر در عرشه منبر به جای پدر بزرگوارش نشسته است، «أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ» ناله‌های از دل پر درد کشید و ناله آن مخدّره را چون اهل مجلس شنیدند، و دانستند که فاطمه - علیها السلام - است که با آنان قصد صحبت دارد، بی اختیار صدا به ناله بلند کردند؛ حضرت قدری مکث کرد تا اینکه صدای گریه مردم فرونشست، سپس شروع نمودند به انشاء این خطبه شریفه که ما به قدر حاجت از آن بیان میکنیم:

«فَقَالَتْ (-) عَلِيهَا السَّلَامُ (-): الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَه الشُّكْرُ بِمَا أَلْهَمَ مِنْ عَمومِ نِعْمٍ إِبْتِلَاهَا وَ مَسْبُوحِ آلَاءِ أَسْلَاهَا»

حمد خداوند راست که، ابر رحمت بی منتهای او بر ما ریزش دارد و سپاسگزاری مینمایم از نعمتهای او که شامل حال ما گردیده و هرگز نعمتهای او به بنبست منتهی نخواهد گردید.

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةٌ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلُهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولُهَا وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولُهَا»
شهادت میدهم که خداوند یگانه و بیشریک است و دل‌های ما را به خلوص عمل و توحید و یگانگی خویش متصف نموده است و عقول بندگان خود را به صفت توحید و پرستش خویش منور نموده است.

«وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ وَ اضْطَفَأَهُ قَبْلَ أَنْ يَبْعَثَهُ»

و شهادت میدهم که پدرم بنده و فرستاده خداست و خداوند قبل از تفویض رسالت به او، شخص برازنده و منزّه از هر عیب و نقص اخلاقی بود و لذا منتخب خدا بود.

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكُهُ النِّفَاقَ. هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ وَ الرَّسُولُ لَمَّا يَقْبَرُ، كَيْفَ بَكُمُ أَنْتِي تَوْفُكُونَ؟ أَمْ بَغَيْرِ اللَّهِ تَحْكُمُونَ؟ بَسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

و چون حضرت سبحان اختیار نمود از برای پیغمبر خود خانهای را که از برای تمام پیغمبران و برگزیدگان از عباد خویش تهیه نموده بود، (شما ای مردم آتش فتنهای را که در سینه‌تپان نهفته بود ظاهر ساختید) و نفاق اندرونی خویش را بروز دادید و لذا از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته بود و جرحه سینه‌ها از مصیبت آن جناب التیام نیافته بود و طولی از دفن پیغمبر نگذشته بود که اظهار نفاق کردید، به کجا میروید؟! آیا به غیر از حکم خداوند می‌خواهید حکمی را اجرا نمایید؟ بد راهی را انتخاب نمودهاید و بد جایی از برای خود تهیه کرده‌اید، کسی که به غیر از راه دین اسلام راهی را بپیماید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و اعمال او قبول نخواهد گشت و در روز قیامت از زیانکاران خواهد بود.

پس خطاب به ابوبکر فرمود

«يَا بَنَ أَبِي قَحَافَةَ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا، أَفَعَلَى عَمَدِ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَيْدُ تُمُوهُ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ اذْ يَقُولُ عَزَّ اشِّمُهُ (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَى ابْنِ زَكَرِيَّا اذْ قَالَ «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (وَ قَالَ عَزَّ اشِّمُهُ: «وَ اُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهَا أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» وَ قَالَ عَزَّ اشِّمُهُ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي

لولا دكم للذکر مثل خطِّ الأنثيين و قال عزَّ اسمه «إِنَّ تَرَكَ خيراً الوصية للوالدين و الأقربین بالمعروفِ حقاً على المتقين» و زَعَمْتُمْ أَنْ لَا - خُطْوَةَ لِي وَلَا - أَرِثُ مِنْ أَبِي وَلَا - رَحِمَ بَيْنَا، أَفْحَكُمُ اللَّهُ بِآيِهِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي. أم هل تقولون أهل يقين لا يتوارثان و لستُ أنا و أبى من أهلِ مِلَّةٍ واحدهِ أم أنتم أعلم بخصوصِ القرآنِ و عمومهِ من أبى و ابنِ عَمَى، تلقاكَ يوم حشرِكَ، فِنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ و الرَّعِيمُ مُحَمَّد - صليالله عليه و آله - و الموعد القيامه و عند الساعه ما يخسرون و لا نفعكم اذ تندمون و لِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ و سوف تعلمون مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ و يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ»

چه کسی گفته فاطمه از میراث پدر محروم است؟ آن کیست که حصار قانونی ارث را شکسته و آیات قرآن را طبق میل خود تفسیر کرده است، من از گفتار این پیرمرد غرق حیرتم، او فکر میکند که خود میتواند میراث ابوقحانه (پدرش را) را در اختیار گیرد اما میراث محمد - صلیالله علیه و آله - بر فاطمه حرام است؟!

این قرآن است که بر هر چه مخالف حق است خط بطلان کشیده است، اکنون آیتاتی از قرآن کریم را بر شما میخوانم تا بنگرید که روایت ابوبکر که میگوید «نحن معاشر النبیاء لا نُورث» با قرآن موافق است یا مخالف.

آنگاه از سوره نمل (آیه ۱۵) خواند: «وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»، که قرآن از میراث خواری سلیمان و میراث گذاری داود سخن میگوید و آیه ۵ و ۶ از سوره مریم که در مورد زکریا - علیها السلام - میفرماید: آنجناب به خداوند عرضه داشت: «پروردگارا؛ به من فرزندی عنایت کن تا از من و اولاد یعقوب ارث ببرد» و در سوره انفال آیه ۷۵ میفرماید: «اقارب و ارحام میت بعضی در ارث بردن بر برخی دیگر مقدماند» و در سوره نساء آیه ۱۱ میفرماید:

«ارث و سهم پسر را دو برابر دختر بدهید» و در سوره بقره آیه ۱۸۰ میفرماید: «هر گاه کسی از دنیا رفت ارث او را در ما بین پدر و مادر و منسوبین او بدرستی تقسیم نمائید.» با چنین آیات روشنی که خداوند راجع به ارث میفرماید چطور میگویید من از پدرم ارث و نصیبی ندارم؟ آیا بین ما رابطه پدر و فرزندی وجود ندارد؟ آیا من دختر او نیستم؟ یا اینکه میخواهید بگویید من با پدرم از یک ملت نیستیم و از این جهت ارث او را به من نمیدهید؟ یا میخواهید بگویید من از دین پدرم بیرون رفته‌ام و کافر از مسلمان ارث نمیبرم؟ یا میخواهید بگویید شما به احکام قرآن از عموم و خصوص آن بهتر از پدرم و پسر عموم علی - علیها السلام - اطلاع دارید؟

آنگاه با نگاه تندی به ابوبکر گفت:

«من در روز رستاخیز گریبان ترا خواهم گرفت و حق خویش را از تو باز خواهم ستانند، در آن روزی که حاکم خداست و شاهد محمد - صلیالله علیه و آله - است، روزی که ندامت و پشیمانی بیفایده خواهد بود، زود است که متوجه شوید، چه کسی را عذاب آخرت خوار و ذلیل میکند.» پس از این احتجاج محکم باز خطاب به انصار فرمود:

«یا معشر الفتیة و أعضاء الملة و أنصار الاسلام! ما هذه الغمیزة فی حقی؟ أما كان رسول الله - صلیالله علیه و آله - يقول «المرء یحفظ فی وُلده» ألهضم تُراثُ أبی و انتم بمریء منی و مُسَجِّع و انتم ذوالعدد و العده و عندکم السِّلَاحُ و الجَنَّةُ و تأتیکم الصیرخه، فلا- تغیثون «ألا- تُقاتلون قوماً نكثوا أیمانهم و همموا بإخراج الرسول و هم یدؤکم أول مره، أتخشونهم؟ فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنین» [۴] و أنا ابنه تذیر لكم بین یدئی عذابٍ شدید.»

ای گروه مسلمین و ای بازوهای اسلام! این چه سستی است که درباره من اعمال میکنید؟ مگر از پیامبر - صلیالله علیه و آله - نشنیدید که می فرمود: «مقام عظمت پدر، درباره اولادش باید رعایت گردد.» آیا ارث پدر را از من میگیرند و شما متوجه هستید و صدای مرا میشنویید و با اینکه صاحب قدرت و نفوذ میباشید و سلاحهای برنده در دست دارید از من دادرسی نمیکنید

و مبارزه و جنگ آغاز نمینمائید، با مردمی که نقض پیمان نمودند و پیروی میکنند از مردمی که در صدر اسلام پیغمبر را از خانه خود (مکه) بیرون کردند، آیا از این مردم میترسید با اینکه سزوار است فقط از خدا بترسید اگر واقعاً به او ایمان دارید. و اینک من دختر پیغمبر شما هستم (و در صورتی که مرا در گرفتن حَقَم یاری نکنید) شما را از عذاب سختی که در پیش دارید میترسانم.

پاسخ ابوبکر به فاطمه - علیها السلام -

فقال: «يا ابنة رسول الله، لقد كان أبوک بالمؤمنين عطوفاً، كريماً، رؤفاً، رحيماً و على اکافرين عذاباً اليماً و عقاباً عظيماً، لا يُجَبُّكُمْ إِلَّا كُلُّ سَعِيدٍ وَلَا يُغَضُّكُمْ إِلَّا كُلُّ شَقِيٍّ، فَأَنْتُمْ عِترَةُ رسول الله وَأَنْتِ يا خَيْرِہ النساءِ و ابْنَةُ خَيْرِہ الأنبياء، صادقَةٌ في قَوْلِكَ، سابقَةٌ في وُفُورِ عِلقِكَ، غيرُ مردودَةٍ عن حَقِّكَ، انِّي أشْهَدُ الله و كفى به شهيداً، انِّي سمعتُ رسولَ الله - صلي الله عليه و آله - يقول: «نحن معاشر الأنبياء لا نُورَثُ ذَهَباً و لا فِضَّةً و لا داراً و لا عقاراً و إنما نُورَثُ الكتابَ و الحكمةَ و العلمَ و النُّبُوَّةَ و ما كان لنا من طَعْمِهِ فَلَوْلِي الأمرِ بعدنا أن يَحْكُمَ فيه بِحُكْمِهِ» و أنتِ سَيِّدَةُ أُمَّہِ أَيْبِكَ و الشجره الطَّيِّبِہ لِنَبِيِّكَ، لا يُدْفَعُ مالُكَ من فَضْلِكَ و لا يُرْصَعُ من فِرْعَكِ و أَصْلِكَ، حُكْمُكَ نافِذٌ فيما مَلَكَتْ يَدائِ، فَهَلْتَرِينَ أنْ أَخالِفُ في ذالِكَ أباكَ»

ابابکر گفت: «ای دختر رسول خدا، همانا پدرت نسبت به مؤمنین، بسیار مهربان و با گذشت و رحیم دل و نسبت به کفار، بسیار شدید الغضب و سخت گیر بود و شما (خانندان پیامبر را) دوست ندارد، مگر شخص با سعادت و دشمن ندارد، مگر شخص شقی و بد عاقبت؛ شما عترت پیغمبر ما هستید و تو ای فاطمه بهترین زنان عالم و پدرت بهترین انبیاء گذشته بود، و تو راستگو میباشی و هرگز دروغ نمیگویی و در عقل و خرد مقام شامخی را دارا هستی و هرگز سزاوار نیست که کسی تو را از حَقَّت محروم کند، و من خدا را شاهد میگیرم - و خداوند بعنوان شاهد کافی است - که من خود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: «ما انبیاء هرگز چیزی به ارث نمیگذاریم، از طلا و نقره و خانه و زمین و فقط از ما دانش و نصیحت و علم و فضیلت باقی میماند، و آنچه از متاع دنیویہ از ما باقی بماند مربوط به خلیفه بعد از ما خواهد بود و بهر نحو که خواسته باشد در آن تصرف میکند».

آنگاه ابوبکر چنین ادامه داد: ای فاطمه! تو بزرگترین زنان عالم هستی و بمنزله درختی هستی که طیب و طاهر است و صاحب گلهای طیب است، هرگز کسی حق ندارد تو را از مال و اموالت منع کند و تو را از اصلت (که از نسل پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستی) جدا کند، حکم تو ای فاطمه نسبت به اموالت نافذ است و حتی تمام اموال من در تحت اختیار توست و امر تو در مورد اموال من هم نافذ است لکن هرگز گمان مبر که من نسبت به دستورات پدرت قدمی بر خلاف بر میدارم. (یعنی بی جهت، استدلال میآوری و من هرگز فدک را به تو باز نخواهم گرداند).

پاسخ زهرا - علیها السلام - به ابابکر

مضمون کلمات حضرت فاطمه - علیها السلام - در پاسخ ابابکر به نحو فشرده بدین شرح است: «سبحان الله! آیا پدر من بر خلاف قرآن مجید سخنی میگوید؟ پس با اینکه در قرآن آیات ارث بسیار است، (چنانچه اشاره شد) و بخصوص اینکه قرآن بالصرح میفرماید: «اولادهای انبیاء گذشته از پدرانشان ارث میبرند» چطور ممکن است که پدر من بر خلاف صریح قرآن فرموده باشد: «ما انبیاء ارث نمیگذاریم».

و اما اینکه ادعا کردی پیغمبران ارث نمیگذارند و آنچه از آنان باقی بماند صدقه است و امر آن صدقات بعد از پیغمبر محول به خلیفه او خواهد بود، از چند جهت مخدوش و باطل است:

اول آنکه: این حدیث را پیغمبر کجا فرموده که به غیر از تو و چند نفر از حامیان، کسی دیگر نشنیده است؟ اگر بگویی من این حدیث را در حضور مردم، در بالای منبر در جواب تو گفتم و اگر حدیث حقیقت نداشت مسلمین اعتراض میکردند خواهم گفت:

«اولاً- اکثر اهل مسجد مردمی منافقند و اسلامشان بغیر از لقلقه زبان چیزی نیست و این کسانی که در مسجد در گرد منبر تو نشستند همان کسانی هستند که میخواستند پیغمبر را در درّه «عقبه» شهید کنند.

ثانیاً: وقتی عمر خالد را موظف کرده تا با یکصد نفر با شمشیرهای برهنه روی زانوان، به گرد منبر تو بنشینند، چه کسی جرأت میکند بر سخنان تو ایرادی بگیرد، هر چند بر خلاف قرآن باشد؟»

دوم اینکه: میبایست این حدیث که جعل نموده‌اید - در مورد اینکه پیغمبران ارث نمیگذارند، طوری جعل میکردید که بر خلاف صریح قرآن نباشد و لذا باید میگفتید: «أنا من بین الأنبياء لا أُوْرَثُ» یعنی فقط من از میان انبیاء ارث نمیگذارم، اما اینکه جعل کرده‌اید «نحن معاشر الأنبياء لا نُورَثُ» یعنی «ما طائفه انبیاء ارث نمیگذاریم» بر خلاف منطق قرآن است زیرا قرآن میفرماید: «و وَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ» [۵] و «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» [۶] و «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» [۷] و «إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» [۸] و از قول یحیی میفرماید: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» [۹]

سوم اینکه میگویی ارث پیغمبران اموال نیست بلکه فقط علم و حکمت و نبوت است، اگر میخواستی حدیث جعل کنی لا اقل «نبوت»، را جزو میراث پیغمبران قرار نمیدادی، زیرا یکی از پیغمبران پدر من است و هرگز از آن حضرت نبوت به کسی بعنوان ارث انتقال نیافت، زیرا بر همه معلوم است که او خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نخواهد آمد.

چهارم اینکه: چطور همسران پدرم همه از شوهر ارث میبرند و اکنون در منزل پدرم از باب به ارث بردن منزل ساکنند، لکن من که دختر او میباشم از پدرم ارث نمیبرم؟!

پنجم اینکه: مگر فراموش کردی روزی را که شوهرم علی - علی‌هالسیلام - با عمویش عباس از برای احتجاج نزد تو آمدند و هر یک ادعای ارث پیغمبر را مینمودند، تو در پاسخ آنان گفتی: پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرزند دارد و با وجود فرزند نه عمو ارث میبرد و نه پسر عمو.

ششم اینکه: اگر پیغمبر ارث نمیگذارد پس چرا دختر تو عایشه، گفت: پیغمبر را در حجره من دفن نمائید و بنابر عدم ارث خانهای آن حضرت باید تمامی فروخته شود و جزو صدقات تقسیم بر فقراء و مساکین گردد، پس چرا زوجات آن حضرت را از خانهایشان بیرون نمیکنی تا فقراء و مساکین مدینه در خانه، جایگزین شوند؟!

هفتم اینکه: اگر (بنابر قبول حدیث جعلی) پیغمبران فرموده باشند ما خانه و عقار و ذهب و فضه به ازت نمیگذاریم مراد آنان این است که مال دنیا آنقدر ارزش ندارد که ما به آن دل خوش کنیم و بعنوان ارث به کسی دهیم بلکه ارثی که از ما باقی میماند برارنده و در خور شأن ماست و آن ارث، علم و حکمت و دانش و فقاقت است.

هشتم اینکه: ای ابابکر! به من میگویی تو راستگوی در قول و رفتار میباشی، اگر مرا راستگو میدانی، چرا ادعای مرا در مورد ارث بردن از پدر قبول نمیکنی؟!

نهم اینکه: مگر قلاع خیبر در سال هفتم هجرت فتح نشد و آیه «و آتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» [۱۰] در همان سال بعد از فتح خیبر بر

پیغمبر نازل نگردید و آن حضرت از طرف خدا مأمور نگشت تا اینکه فدک را به من بدهد؟ از طرفی فدک در حیات پدرم رسول الله - صلیالله علیه و آله - سه سال در دست من بود و فدک «نحله» پدرم میباشد «و النَّحْلَةُ هِيَ الْإِعْطَاءُ مِنْ طَيْبِ النَّفْسِ» یعنی نحله، بخششی است که از روی طیب نفس و کمال رضایت به کسی بدهند، و پدرم فدک را در حال حیاتش به من بخشید و بخشش به «ذی رحم» شرعاً لزوم آور[۱۱] است و بنابراین حتی خود پیغمبر هم حق رجوع به فدک را نداشته است، پس تو به چه دلیلی حق مسلم مرا غصب کردی؟

دهم اینکه: اگر من فدک را ارث خود میدانم به جهت این است که خواستم به مدارک قرآن بر تو احتجاج کرده باشم (و این از باب مماشات با خصم است) و الا فدک حتی در زمان حیات پیغمبر - صلیالله علیه و آله - متعلق به من بوده و پس از نزول آیه «و آتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» از ملک پیغمبر - صلیالله علیه و آله - خارج شده است، و تو ای ابابکر به چه حقی ملک متصرفی ام را از من گرفتی؟!

پاسخ ابوبکر چه بود؟

چون سخنان قاطع و محکم حضرت زهرا - علیهاالسلام - به اینجا رسید و ابوبکر خود را محکوم دید بناچار به آخرین حربه خود متصل شد و گفت:

«آیا در این ادعا که میگوی پدرت فدک را به تو بخشیده است شاهی هم داری؟» زهرا - علیهاالسلام - فرمود: «ای ابو بکر تو با من بر خلاف تمام دستورات شرع رفتار میکنی زیرا در اینکه فدک در حیات پیغمبر - صلیالله علیه و آله - به مدت سه سال در تصرف من بوده، هیچ شکی نیست و تو خود میدانی که تصرف اماره ملکیت است و از طرفی شما که مدعی هستید فدک را پیغمبر - صلیالله علیه و آله - به من نداده است باید شاهد بیاورید، نه من، زیرا طبق قاعده «أَلْبَيْنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» شما مدعی هستید و باید اقامه بینه و شاهد نمائید مع ذلک من شاهد هم میآورم.»

آنگاه حضرت زهرا - علیهاالسلام - فوراً امیرالمؤمنین علی - علیهاالسلام - و امام حسن - علیهاالسلام - و امام حسین - علیهاالسلام - و امّ ایمن را حاضر کرد.

حضرت علی - علیهاالسلام - و حسنین - علیهماالسلام - به حقانیت زهرا - علیهاالسلام - شهادت دادند و چون نوبت به شهادت امّ ایمن رسید ابتدا رو به ابابکر کرده و گفت: «اول از تو سؤال میکنم، آیا از پیغمبر خدا - صلیالله علیه و آله - شنیده‌ای که درباره من فرمود: «أُمُّ أَيْمَنٍ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» یعنی امّ ایمن از زنان بهشتی است؟»

ابابکر گفت: «آری شنیده‌ام.»

ام ایمن گفت: «فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ - صلیالله علیه و آله - «فَاتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» فَجَعَلَ فِدْكَ لَهَا طَعْمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ.»

یعنی: «پس من که به گفته پیامبر از زنان بهشتی خواهم بود شهادت میدهم به اینکه خداوند سبحان وحی فرستاد به سوی پیغمبر خود به اینکه «حق ذالقریبی را بده» و آن حضرت فدک را به امر الهی به زهرا داد.»

ابابکر به ناچار نوشت که فدک را تحویل فاطمه - علیهاالسلام - دهند لکن در این اثنا عمر دست دراز کرد و نامه را گرفت و پاره کرد و گفت:

«لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ امْرَأَةٍ عَجْمِيَّةٍ لَا تَفْصَحُ وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فَجَزَّ النَّارَ إِلَىٰ قُرْبِهِ»

یعنی: «ما هرگز شهادت یک زن عجمیه را قبول نخواهیم کرد و اما علی هم آتش را به روی قرص نان خود میکشد تا نانش

پخته گردد (کنایه از اینکه قصد دارد تا با شهادت (نعوذ بالله) دروغ ذی نفع گردد) امام حسن - علیها السلام - و امام حسین - علیها السلام - هم که کودک خردسال بیش نیستند و لذا شهادت این دو کودک نیز مورد قبول نیست. (به خدا پناه میبریم از هجویات و مزخرفات و جسارات او).

در اینجا بود که زهرا - علیها السلام - حق خود را از دست رفته دید و لذا با غضب و ناراحتی تمام مسجد را ترک کرد و پس از تضرع و زاری بر سر قبر پدر با دلی پر از غم و شکسته خاطر به منزل بازگشت.

اسناد

- [۱]. چهارده معصوم، ج ۱، ص ۲۷۹.
 - [۲]. صحیح بخاری ج ۳، ص ۴۰، چاپ مصر ۱۳۰۴ ه. ق
 - [۳]. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۴
- و اما کتب معتبره اهل تسنن که متعرض قضیه غصب فدک گردیده‌اند بسیارند و اگر کسی خواسته باشد به آنها مراجعه کند به کتاب شریف الغدير، تألیف علامه امینی (رحمه الله علیه) مراجعه کند و مع ذلک ما در اینجا به چند کتاب اشاره میکنیم:
- فتوح البلدان، البلاذری ص ۳۸- صواعق، لابن حجر ص ۲۲- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید المعتزلی، ج ۴ ص ۷۸ تا ۱۰۶، صحیح بخاری، کتاب فرائض ج ۴ ص ۱۰۱ و کتاب الجهاد، ج ۱ ص ۱۱۵ و ج ۳ ص ۴۰ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۰، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۰، چاپ مصر، سال ۱۳۰۴ ه. ق.
- [۴]. سوره توبه آیه ۱۳
 - [۵]. سوره نمل آیه ۱۵.
 - [۶]. سوره انفال آیه ۷۵.
 - [۷]. سوره نساء آیه ۱۱.
 - [۸]. سوره بقره آیه ۱۸۰.
 - [۹]. سوره مریم آیه ۵ و ۶
 - [۱۰]. سوره اسراء آیه ۲۶.
 - [۱۱]. یعنی دیگر قابل باز پس گرفتن نیست.

اهل سنت باید پاسخ دهند که چرا؟

شرکت عمر، ابوبکر و عثمان و ... در ترور نافرجام رسول خدا (ص)

پاسخ:

این مطلب که برخی از صحابه قصد داشته‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترور کنند، از دیدگاه شیعه و سنی قطعی است؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است:

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ

فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ .

منافقان به نام خدا سوگند یاد می کنند که چیز بدی نگفتند (چنان نیست) آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن ، کافر شدند و تصمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند (سوء قصد بجان رسول خدا) آن ها به جای آن که در برابر نعمت و ثروتی که به فضل و بخشش خدا و پیامبرش نصیب آنها شده ، سپاسگزار باشند ، در مقام کینه و دشمنی بر آمدند ، با اینحال اگر توبه کنند برای آنها بسیار بهتر است و اگر نافرمانی کنند ، خدا آنها را در دنیا و آخرت به عذابی بس دردناک مجازات خواهد کرد و در روی زمین هیچ دوست و یآوری برای آنان نخواهد بود .

بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر « وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا » گفته اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترور نمایند ؛ چنانچه سیوطی مفسر مشهور اهل سنت می نویسد :

وأخرج البيهقي في الدلائل عن عروة رضي الله عنه قال رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم قافلا من تبوك إلى المدينة حتى إذا كان ببعض الطريق مكر برسول الله صلى الله عليه وسلم ناس من أصحابه فتأمروا أن يطرحوه من عقبه في الطريق فلما بلغوا العقبة أرادوا أن يسلكوها معه فلما غشيمهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبر خبرهم فقال من شاء منكم أن يأخذ بطن الوادي فإنه أوسع لكم وأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم العقبة وأخذ الناس بطن الوادي إلا النفر الذين مكروا برسول الله صلى الله عليه وسلم لما سمعوا ذلك استعدوا وتلثموا وقد هموا بأمر عظيم وأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان رضي الله عنه وعمار بن ياسر رضي الله عنه فمشيا معه مشيا فامر عمارا أن يأخذ بزمام الناقة وأمر حذيفة يسوقها فيبينما هم يسرون إذ سمعوا وكزة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمر حذيفة أن يردهم وأبصر حذيفة رضي الله عنه غضب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وأبصر القوم وهم مثلثون لا يشعروا إنما ذلك فعل المسافر فرعبهم الله حين أبصروا حذيفة رضي الله عنه وظنوا أن مكرهم قد ظهر عليه فأسرعوا حتى خالطوا الناس وأقبل حذيفة رضي الله عنه حتى أدرك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما أدركه قال اضرب الراحلة يا حذيفة وامش أنت يا عمار فأسرعوا حتى استووا بأعلاها فخرجوا من العقبة ينتظرون الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم لحذيفة هل عرفت يا حذيفة من هؤلاء الرهط أحدا قال حذيفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال كانت ظلمة الليل وغشيتهم وهم مثلثون فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل علمتم ما كان شأنهم وما أرادوا قالوا لا والله يا رسول الله قال فإنهم مكروا ليسيروا معي حتى إذا طلعت في العقبة طرحوني منها قالوا أفلا تأمر بهم يا رسول الله فنضرب أعناقهم قال أكره أن يتحدث الناس ويقولوا إن محمدا وضع يده في أصحابه فسماهم لهما وقال اكتماهم .

الدر المنثور - جلال الدين السيوطي - ج ۳ - ص ۲۵۹ .

بيهقي در دلائل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه بسیر خود ادامه می داد ، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند ، و تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند ، و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود : هر کس میل دارد از راه بیابان برود ؛ زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می گذرد ، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد ، اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند ، و صورت های

خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند. حضرت رسول امر فرمود ، حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند ، و به عمار فرمود : مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد ، در این هنگام که راه می‌رفتند ناگهان صدای دوییدن آن جماعت را شنیدند ، که از پشت سر حرکت می‌کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از این جهت به غضب آمد ، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند ، حذیفه به طرف آن‌ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت ، بر صورت مرکب‌های آنها زد و خود آنها را هم مضروب کرد ، و آنها را شناخت ، پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آنها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است ، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند .

بعد از رفتن آنها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید ، و پیغمبر فرمود : حرکت کنید ، و با شتاب از عقبه خارج شدند ، و منتظر بودند تا مردم برسند ، پیغمبر اکرم فرمود : ای حذیفه شما این افراد را شناختید ؟ عرض کرد : مرکب فلان و فلان را شناختم ، و چون شب تاریک بود ، و آن‌ها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند ، از تشخیص آنها عاجز شدم .

حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند ؟ گفتند : مقصود آنان را ندانستیم ، گفت : این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه بزیر اندازند ، عرض کردند :

یا رسول الله ! امر کنید تا مردم گردن آنها را بزنند ، فرمود : من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می‌کند و آنها را می‌کشد ، سپس رسول خدا آن‌ها را معرفی کرد و فرمود : شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید .

اما این که این افراد چه کسانی بوده‌اند روشن نیست . برخی از علمای اهل سنت همانند ابن حزم اندلسی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود نام این افراد را آورده است . وی در کتاب المحلی می‌نویسد:

ان أبا بکر وعمر وعثمان وطلحة وسعد بن أبي وقاص رضي الله عنهم أراذوا قتل النبي صلى الله عليه وسلم وإلقاءه من العقبة في تبوك.

المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴، وفات: ۴۵۶، ناشر: دار الفکر، توضیحات: طبعه مصححه ومقابله علی عدة مخطوطات ونسخ معتمده كما قوبلت علی النسخة التي حققها الأستاذ الشيخ أحمد محمد شاكر .

ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، سعد بن ابی وقاص ؛ قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند .

البته ابن حزم ، وقتی این حدیث را نقل می‌کند ، تنها اشکالی که به روایت دارد ، وجود ولید بن عبد الله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می‌گوید که این روایت موضوع و کذب است .

ما در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را در باره ولید بن عبد الله نقل می‌کنیم تا ببینیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است .

وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سنت مراجعه می‌کنیم ، می‌بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت ، ولید بن عبد الله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقة خوانده‌اند ؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی ، حافظ علی الإطلاع اهل سنت و یکی دیگر از

استوانه‌های علمی اهل سنت در تقریب التهذیب در باره او می‌نویسد:

۷۴۵۹ - الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری المکی نزیل الکوفه صدوق.

تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۶، وفات: ۸۵۲، دراسة وتحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، چاپ: الثانية، سال چاپ:

۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، توضیحات: طبعه مقابله علی نسخه بخط المؤلف وعلی تهذیب التهذیب و تهذیب الکتب الکیما .

و همچنین ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

الولید بن عبد الله بن جمیع الخزاعی من أنفسهم وکان ثقة وله أحادیث .

الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۶ - ص ۳۵۴، وفات: ۲۳۰، چاپخانه: دار صادر، بیروت، ناشر: دار صادر، بیروت .

و عجلی در معرفه الثقات خودش می نویسد:

الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری مکی ثقة.

معرفه الثقات، العجلی، ج ۲ - ص ۳۴۲، وفات: ۲۶۱، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۴۰۵، ناشر: مکتبه الدار، المدینه المنوره .

و نیز رازی در کتاب الجرح و التعدیل در باره او می نویسد:

نا عبد الرحمن نا عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فیما کتب إلی قال قال أبی: الولید بن جمیع لیس به بأس . نا عبد الرحمن

قال ذکره أبی عن إسحاق بن منصور عن یحیی بن معین أنه قال: الولید ابن جمیع ثقة . نا عبد الرحمن قال سئل أبی عن الولید

بن جمیع فقال: صالح الحدیث . نا عبد الرحمن قال سألت أبا زرعه عن الولید بن جمیع فقال: لا بأس به .

الجرح و التعدیل، الرازی، ج ۹، ص ۸، وفات: ۳۲۷، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۳۷۱ - ۱۹۵۲ م، چاپخانه: مطبعه مجلس دائره

المعارف العثمانیه، بحیدر آباد الدکن، الهند، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت، توضیحات: عن النسخه المحفوظه فی

کوپریلی (تحت رقم ۲۷۸) وعن النسخه المحفوظه فی مکتبه مراد ملا (تحت رقم ۱۴۲۷) وعن النسخه المحفوظه فی مکتبه دار

الکتب المصریه (تحت رقم ۸۹۲) .

و مزی در تهذیب الکتب الکیما می نویسد:

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبیه، وأبو داود: لیس به بأس . وقال إسحاق بن منصور، عن یحیی بن معین: ثقة. وكذلك

قال العجلی وقال أبو زرعه: لا بأس به وقال أبو حاتم: صالح الحدیث.

تهذیب الکتب الکیما، المزی، ج ۳۱، ص ۳۶ - ۳۷، وفات: ۷۴۲، تحقیق: تحقیق وضبط و تعلیق: الدكتور بشار عواد معروف، چاپ:

الرابعه، سال چاپ: ۱۴۰۶ - ۱۹۸۵ م، ناشر: مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان.

و ذهبی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت در میزان الاعتدال در باره ولید بن جمیع می نویسد:

وثقه ابن معین، والعجلی. وقال أحمد وأبو زرعه: لیس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحدیث.

میزان الاعتدال، الذهبی، ج ۴، ص ۳۳۷، وفات: ۷۴۸، تحقیق: علی محمد الجاوی، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م،

ناشر: دار المعرفه للطباعه والنشر - بیروت - لبنان .

و از هم؟ اینها مهمتر این که مسلم نیشابوری در صحیح مسلم دو بار از ولید بن عبد الله بن جمیع روایت نقل کرده است: یک

بار در جلد ۵، ص ۱۷۷ ذیل باب الوفاء بالعهد، و بار دیگر در ج ۸، ص ۱۲۳ در کتاب صفات المنافقین و احکامهم. و این نشان

می دهد که ولید بن عبد الله از نظر ایشان موثق بوده است که از او حدیث نقل می کند و گرنه نباید نقل می کرد. و اگر کسی

بخواهد ولید بن عبد الله را تضعیف کند، باید نام صحیح را نیز از کتاب صحیح مسلم بردارد.

در نتیجه ولید بن عبد الله بن جمیع ثقة است و به تبع آن این روایت نیز کاملاً صحیح است .

البته ما به صحت و سقم این مطلب که آنها در این ترور شرکت داشته اند یا نه ، کاری نداریم ما فقط می خواستیم سخن ابن

حزم اندلسی را از نظر علمی نقد و بررسی کنیم .

پس در حقیقت این علمای اهل سنت هستند که باید از این مطلب جواب دهند که چرا ابن حزم اندلسی چنین روایتی را نقل و به صورت غیر عالمانه آن را رد کرده است.

بخش چهارم: شیعیان اهل سنت واقعی

بخش چهارم: شیعیان اهل سنت واقعی

(عالم بزرگوار آیت الله ضیاء آبادی دام ظلّه)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا و حبيب الهنا محمد صلى الله عليه و آله الطاهرين , سيما بقيه الله الاعظم مولانا الحجت بن الحسن عجل الله تعالى فرجه الشريف و لعنت الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين , والسلام على المهدي الذي وعد الله عزوجل به الامم ان يجمع به الكلم و يلتم به الشعث و يملأ به الارض قسطا و عدلا و يمكن له و ينجز به الوعد المومنين

مسأله ی اهل بیت علیهم السلام پس از قرآن بنا بر مدلول صریح و محکم حدیث ثقلین پایه ی اصلی و اساسی مکتب تشیع است این حدیث باید در دل‌های مردم شیعه همانند قرآن عزیز رسوخ پیدا کند همان گونه که قرآن را شدیداً مورد توجه قرار می‌دهیم حداقل به اندازه ی آن حدیث شریف ثقلین را مورد توجه و دقت قرار دهیم زیرا این حدیث شریف برای ما نقش کلیدی دارد کلام رسول الله بدلیل آنکه وحی است باید به عنوان اصل دوم در کنار قرآن عزیز قرار داده شود .

در اینکه کلام پیامبر و به عبارت دیگر حدیث آن حضرت وحی است تردیدی وجود ندارد منتهی گاهی وحی معجزه است مانند قرآن و گاهی بر مرحله ی اعجاز نمی‌رسد ولی به هر حال وحی است چنانچه قرآن شریف خود بر این صحّه گذاشته و می‌فرماید:

«و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» (نجم/ ۵۳)

«پیامبر به هوای نفس سخن نمی‌گوید بلکه هر چه می‌گوید وحی است که از جانب پروردگارش به وی رسیده است»

سخنی درباره حدیث شریف ثقلین

تردیدی نیست که این حدیث را بسیار شنیده اید هدف ما آن است که به آن توجه بیشتری شود تکرار شود و به بار مفهومی اش نیز عنایت و دقت کافی بشود تا روشن شود رسول خدا نظر مبارکش از این سخن چه بوده؟ آیا پیامبر گرامی اسلام تنها هدف و وظیفه ی سنگین الهی اش ابلاغ قرآن بود و بس و یا اینکه قرآن به تنهایی برای هدایت انسان به نور و تفهیم مسائل اساسی زندگی او و در نتیجه برای رساندن انسان به سعادت و زندگی صحیح و شایسته او کافی نیست؟

اگر بگوییم: نظر آن حضرت بیش از همه ی اینها روشن کردن موقعیت بسیار عظیم و شایسته امیرالمومنین علی بن ابی طالب بود اغراق نگفته ایم .

حدیث شریف ثقلین بحدّ تواتر بلکه فوق تواتر از طریق فریقین (شیعه و سنی) از رسول خدا روایت شده است [تنها از طرق اهل سنت در حدود بیست و دو تن از اصحاب رسول خدا آن را از آن حضرت روایت کرده اند]

خلاصه علاوه بر شیعه بزرگان حفاظ حدیث و علمای اهل سنت اعم از فقهاء و مفسّرین و مورّخین و آنها از طرق بسیار

زیاد از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود: « اَنْی تَارِک فِیْکُم الثَّقَلِین : کِتَابِ اللّٰهِ وَ عِترتی ، مَا ان تَمْسُکْتُم بِهَما لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَی اَبَدًا ، فَلَآ تَتَقَدَّمُوْهُم فَتَهْلُکُوْا ، وَ لَآ تَقْصِرُوْا عَنْهُمْ فَتَهْلُکُوْا وَ لَآ تَعْلَمُوْهُم فَانْهَم اَعْلَم مِنْکُمْ وَ ان اللّٰطِیْفَ الْخَبِیْرَ انْثَنٰی اِنْهَما لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیّ الْحَوْضَ »

[کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ و این حدیث را با کم و زیادی در الفاظ آن اعلام و حفاظ نامبرده اهل سنت نیز روایت کرده اند مثل : حافظ دارمی در سنن ج ۲ ص ۴۳۱ و ۴۳۲ / حافظ مسلم بن حجاج قشیری در جامع الصحیح ج ۷ ص ۱۲۲ و ۱۲۳ / حافظ بیهقی در سنن کبری ج ۲ ص ۱۴۸ و ۱۴۹ . ج ۷ ص ۳۰ و ۳۱ / حافظ ابن مغزالی جلالی شافعی در مناقب علی بن ابی طالب ص ۲۳۶ / حافظ ابن فزا بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۲۰۲ / سبط بن جوزی در تذکره الخواص ص ۳۲۲ و ۳۲۳]
من در میان شما دو امانت سنگین و گرانقدر از خود بجا می گذارم : یکی قرآن (کتاب خدا) و آن یکی اهل بیت و عترت من است اگر به آن دو چنگ بزنید و آنها را در میان خود حاکم قرار دهید پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی نمی افتید از آن پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن عقب نمانید که باز هلاک می شوید چیزی به آنها یاد ندهید که آنها اعلم از شما هستند خداوند حکیم و خبیر بر من خیر داده که آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند .
دقت فرمایید این حدیث که همانند قرآن از ساحت مقدس رسول خدا صادر شده و در حجیت آن کمترین تردیدی وجود ندارد به صراحت تمام هدایت امت را دو چیز معرفی کرده است و آن دو قرآن و عترت است هر کدام به تنهایی مفید هدایت نیست که هیچ ، بلکه می توان گفت موجب ضلالت هم می شود.

شفا بخشی مشروط قرآن

قرآن خود گویای آن است که خاصیت شفا بخشی دارد چنانچه در این آیه شریفه آمده است :
« وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ » (ما چیزی از آیات قرآن فرو فرستادیم که شفا بخش مومنین از انحرافات و کجرویها بوده باعث فرا گیری رحمت و فضل الهی است .) [اسراء/۱۷]
درست است که شفا بخش است ولی برای چه کسی ؟ روشن است که برای مومنین شفا بخش است و منظور قرآن از ایمان اسلام ظاهری نیست بلکه هدف آن ایمان آوردن و چنگ زدن به ذیل ولای امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد معصومین او می باشد .
بنابراین اگر قرار شود قرآن شفا بخش را ، ظالمین و بیگانگان تفسیر و تبیین نمایند آنگاه همین قرآن شفا بخش ، جز خسارت و ضلالت ، مرض و بدبختی چیزی از خود پس نمی دهد .
« وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ اِلَّا خَسَارًا » (قرآن برای ظالمین جز خسارت چیزی افاده نمی کند) [اسراء/۱۷]

ظالمین چه کسانی هستند؟

مراد از ظالمین در آیه شریفه کسانی هستند که به ظاهر دم از اسلام می زنند اما سر تسلیم درمقابل امامت و ولایت اهل بیت پیامبر فرود نمی آورند .
قرآن به حال اشخاصی از این قماش نفعی ندارد ، شفا بخش نیست و زیانبار است زیرا قرآن خود چنین تحدی می کند که من برای مومنین شما شفا بخشم ، چون نسبت به مومنین دارویی در کنار طبییم و برای ظالمین زیانبارم زیرا نسبت به ستمکاران

همانند داروی بدون طیبیم ،

حکم عقل هم همین است

چرا قرآن به تنهایی زیانبار است؟

بدیهی است یک کتاب تربیتی که سبکش کلی گویی است حتما نیاز به مفسّر دارد قرآن شریف که کتاب تربیتی و کتاب هدایت است و سبکش کلی گویی است نیاز به مبین دارد آن هم مبین معصوم ، یعنی کارشناس متخصص مصون از خطا تا بتواند این کتاب را تفسیر و تبیین نماید.

ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: « ما يستطيع احد ان يدعى عنده جميع القرآن كَلِّه ظاهره و باطنه غير الاوصياء» (جز اوصیای رسول خدا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که همه علوم قرآن اعم از ظاهر و باطن آن در پیش اوست) [بحار الانوار ج ۹۲ ص ۸۸] و نیز فرمود:

« ليس شيء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن انّ الآية تنزل اولها في شيء و اوسطها في شيء و آخرها في شيء » (هیچ چیز از عقل های مردم دورتر از تفسیر قرآن نیست زیرا یک آیه ممکن است اولش درباره چیزی و وسطش درباره چیز دیگر و آخرش درباره چیزی غیر آن دو نازل شده باشد) مگر از قدرت هر کسی بر می آید که اسرار و رموز نهان و پیچیده کتاب خدا را بداند و پرده از راز آن بردارد بعد به دنبالش می فرماید:

« انما يريد الله ليزهد عنكم الرّجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا » من ميلاد الجاهليه (به درستی که خدا می خواهد پلیدی شرک و جهل و گناه و شک را از شما اهل بیت پیامبر زدوده و شما را از زایش جهل پاک و پاکیزه نماید .)

ائمه طاهرین تنها گروهی هستند که از زایش جهل به دور و مولود علمند و تشکل یافته در دریای رحمت و منبع فضل و درایت و معرفتند تنها آنها باید به عنوان مبین و مفسّر قرآن به تفسیر و تبیین قرآن ، آن اقیانوس بیکران اسرار و رموز دستگاه آفرینش پردازند و امت اسلام را به راهی که رساندن او را به هدف نهایی تضمین می نماید راهنما باشند .

نیاز سنت رسول خدا به مبین معصوم

حالا نه تنها قرآن مجید به مبین معصوم نیاز دارد بلکه سنت شریف رسول خدا نیز همین طور است . سنت رسول خدا گفتار و رفتار و عمل پیامبر را در بر می گیرد ، رفتار و عمل رسول خدا نیز همچون گفتار آن حضرت حجت است .

« ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (آنچه را که پیامبر خدا شما را بدان امر می کند بگیرید و از هر آنچه شما را از آن باز می دارد دوری جوئید) [حشر / ۵۹]

با استناد به این آیه شریفه می توان گفت رفتار و گفتار رسول خدا حجت است اما چه کسی می تواند بگوید که پیامبر در کجا چه گفته؟ و چه کار کرده؟ تا بدین ترتیب هم رفتارش برای ما روشن شود و هم گفتارش که سنت رسول الله همین است و

آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟

اینکه سنی ها می گویند ما اهل سنت هستیم آیا می توانند بگویند سنت یعنی چه ؟ اینها سنت پیامبر را از کجا و از چه کسی گرفته اند؟ آیا اینها با خود پیامبر بوده اند؟ اینها نشخوارهای ابو حنیفه و شافعی را گرفته و بجای سنت پیامبر جا زده اند از ابو بکر و عثمان لعنت الله علیهما شنیده اند در صورتیکه تنها اهل بیت رسول خدا به رفتار و گفتار آن حضرت و انگیزه ها و هدفهای آن آشنا بودند بنابراین سنتی که از غیر طریق ایشان روایت شود پیشیزی ارزش ندارد زیرا نامبردگان اکثرا خواسته ها و هوس های خود و احیانا بسیار یا از آداب و رسوم جاهلیت را که هنوز از اعماق وجودشان رخت برنکنده بود بصورت حدیث از رسول خدا روایت کرده و از مجموع اینها معجونی ساخته و پرداخته اند که گویای چیز مهمی از کردار و گفتار رسول خدا نیست .

خلاصه : گذشته از قرآن , خود سنت رسول خدا نیز نیاز مبرمی به مبین و ناقل معصوم دارد معصوم باید بگوید: پیامبر چه کار کرده ؟ و چه گفته است ؟ نه اشخاصی از قماش ابوهریره و سمره بن جندب .

مقایسه روایت امیرالمومنین از رسول خدا با روایت ابوهریره

آیا کسی که تمام اوقات عمرش را در کنار رسول خدا سپری کرده و اول از همه به آن حضرت ایمان آورده و بدو پیوسته است و آخرین کسی که از آن حضرت جدا شده است یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصومش شایستگی روایت سنت رسول خدا را دارند یا دیگران ؟ حضرت امیرالمومنین علی از همان لحظه اول ولادت که هنوز چشم به روی مادر نگشوده و هنوز پستان مادرش را به دهان نگرفته بود خود را به آغوش آکنده از مهر و عطوفت پیامبر انداخته و برای اولین بار چشم به جمال عالم آرای آن حضرت می گشاید و اولین غذایش را در طلوع زندگی با عظمتش از سر انگشتان معجزه آفرین پیامبر به دهانش سرازیر می شود از همان آغاز زندگی اش در کنار پیامبر بوده و در دامان پیامبر خدا تربیت شده و مراحل رشدش را پشت سر گذاشت و بعدها هم در تمام اوقات عمرش در سفر و در حضر شب و روز همراه پیامبر خدا بوده است همانگونه که خود در نهج البلاغه فرموده :

« وضعنی فی حجره و أنا ولید , کان یضمّنی الی صدره , و یکنفنی فی فراشه , و کان یمضغ الشّیء ثمّ یلقمنیه » (مرا که کودک نوزادی بیش نبودم به دامنش گرفت و در بسترش در کنار خود خوابانیده و به سینه ی خود می چسبانید غذا را نخست در دهان خود جویده و نرم کرده و سپس در دهان من می گذاشت .)

« لقد كنت أتبعه إتباع الفصیل أثر أمّه » (و همانند بچه شتر که همواره به دنبال مادرش راه برود به دنبالش راه می رفتم به صحرا می رفت او را دنبال می کردم به خانه می آمد به دنبالش بودم جایی که جز من کسی او را نمی دید.) « أری نور الوحی و الرّساله و أشمّ ریح النّبوه » (در خلوت راز که جز من کسی را بدان راهی نبود نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام می کردم و وقتی که صدای وحی را شنیدم خطاب به من فرمود : « أنّک تسمع ما أسمع و تری ما أری » (هر چه را که من می شنوم تو هم می شنوی و هر چه را که من می بینم تو نیز می بینی) , « إلما أنّک لست بنبیّ و لكنّک لوزیر » (ولی تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی) [نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ معروف به خطبه قاصعه]

با این حساب آیا کسی که در تمام دوران عمرش در سفر در حضر از کودکی گرفته تا آخرین لحظه عمرش با پیامبر بوده او باید کردار و گفتار پیامبر را برای امت اسلامی روایت کند یا ابوهریره و سمره بن جندب؟ و یا ابوحنیفه؟ اینها بر اساس کدام صلاحیت و شایستگی دست به نقل سنت رسول خدا می زنند و قرآن شریف را تبیین و تفسیر می نمایند؟ آیا کسی جز دیوانگان که فکرشان را در اختیار هر کسی قرار می دهند از چنین اشخاصی پیروی می کنند؟ اینها با تدلیس و دروغ در خدمت جناحهای سیاسی شهوتران از مجموعه تمایلات خود و سرورانشان معجون تهوع آوری به نام سنت ساخته و پرداخته و به خورد مردم بیچاره داده اند؟

اکنون جا دارد نتیجه تتبع یک محقق زحمت کشیده از اهل تسنن در رابطه با مقایسه و احادیث روایت شده از امیرالمومنین با احادیث روایت شده از ابوهریره را که از این رهگذر به نتیجه شگفت و بحث آوری رسیده به عرض شنوندگان محترم برسانم :

او می گوید: به پندار اهل سنت کلیه احادیثی که حضرت علی از رسول خدا روایت کرده (۵۸۶) حدیث و شمار احادیثی که ابوهریره از آن حضرت روایت کرده (۵۳۷۴) حدیث است.

بعد میگوید: امیرالمومنین مدت سی و چهار سال تمام در کنار پیامبر بزرگوار بوده و در این مدت احادیثی که از رسول خدا شنیده است ۵۸۶ حدیث است اما ابوهریره که در اواخر عمر پیامبر به حضور آن حضرت شرفیاب شده و اسلام آورده و نوزده ماه بیشتر آن حضرت را درک نکرده تعداد احادیثی که در این مدت از پیامبر اکرم شنیده ۵۳۷۴ حدیث است حالا برای اینکه مشخص شود امام علی هر روز چند حدیث از رسول خدا شنیده (۵۸۶) حدیث را به ۱۲۰۳۶ که تعداد روزهای سی و چهار سال زندگی تنگاتنگ آن حضرت در کنار رسول خدا بوده و از $۳۴ \times ۳۵۴ = ۱۲۰۳۶$ بدست آمده تقسیم می کنیم نتیجه این می شود که امام علیه السلام در هر بیست روز یک حدیث از پیامبر شنیده است و با ضرب ۱۹ تعداد ماههایی که ابوهریره در خدمت رسول خدا بوده در عدد ۳۰ که تعداد روزهای یک ماه است نتیجه می شود که او در تمام عمرش فقط پانصد و هفتاد روز توانسته است درک حضور پیامبر را نماید، حالا اگر ۵۳۷۴ را که تعداد روایات او از پیامبر است بر پانصد و هفتاد که تعداد روزهایی است که او حضر پیامبر را درک کرده تقسیم کنیم نتیجه این می شود که ابوهریره در هر روز ده حدیث از رسول خدا شنیده است!!!.

با کمال حیرت می بینیم که امیرالمومنین هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره هر روز ده حدیث از پیامبر شنیده اند، با توجه به مدتی که هر کدام از این دو نفر حضور رسول خدا را درک کرده اند این موضوع خیلی عجیب و باور نکردنی است چون اصولاً نمی توان باور کرد که امیرالمومنین با آن ولع شدیدش به استفاده از رسول خدا هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره با آن بازیگوشی و غرق در شکم پرستی و در یوزگی هر دو روز بیست حدیث از رسول خدا شنیده باشد، حالا چرا روایات و علمای حدیث اهل سنت مسأله را به این شکل در آورده اند؟

معلوم است زیرا اساس کار آنها دروغ و تدلیس و کتمان حق است:

« لا تلبسوا الحقَّ بالباطل و تکتبوا الحقَّ و أنتم تعلمون » (در حالیکه شما علم یقین به حق دارید با سر پوش قرار دادن باطل بر آن، آن را از مردم پوشیده نگه ندارید) [سوره بقره/۴۲]

شگفت انگیز تر از همه اینها آن که ابوهریره به افتضاح خود در سئوالی که به بار آورده بود متوجه شده و در صدد علاج واقعه، حدیثی ساخته و آن را از رسول خدا روایت کرده است تا مگر به این ترتیب معترضین به افراط در روایت او را قانع کند و به عبارت دیگر شیر به سرشان بمالد، جای زهی تأسف!!! حدیثی که برای ماستمالی خود ساخته و آن را از رسول خدا

روایت کرده بدین ترتیب است :

هر آنچه از من روایت شود در صورتیکه ظاهرش بد نباشد آن را به عنوان حدیث من بپذیرید گرچه من آن را نگفته باشم. نکته ای که در این روایت وجود دارد و شنونده را به شگفتی وامی دارد تضاد شدید آن با حدیثی است که به اسناد صحیح از رسول خدا روایت شده است که آن حضرت فرمودند :

اکنون در حالیکه هنوز من در قید حیاتم دروغگویانی که سخنانی به دروغ به من می بندند کم نیستند و تعداد آنان پس از من به مراتب زیادتر خواهد شد پس هوشیار باشید و گول این دروغ گویان مفتری را نخورید : «من یقل علی ما لم اقله فلیتوبوا مقعده من النار» (هرکس به دروغ چیزی بر من ببندد که من آن را نگفته ام در روز قیامت جایگاه او پر از آتش جهنم خواهد بود)

رسول خدا سعی بلیغ مبذول می داشتند که امیرالمومنین علی را به منظور هدایت مردم مسلمان به شاهراه حق و حقیقت در کنار قرآن و در کنار سنت قرار داده و زمام کتاب و سنت را به دست با کفایت آن حضرت بسپارند و به همین دلیل بود که از هر فرصتی برای توصیه ی محبت و ولایت او و اولاد طاهرینش استفاده می فرمودند .

رسول خدا به دستور پروردگار متعال امیرالمومنین و اولاد طاهرین از فرزندان او را به عنوان تنها مفسران و تبیین کنندگان شایسته و دارای شرایط لازم معرفی می فرمودند :

« قل لا أسألكم علیه اجرا الا المودت فی القربی » (بگو ای پیامبر من از شما در مقابل ادای رسالت پاداشی جز محبت و مودت اهل بیت خودم را نمی خواهم) .

اهل سنت نیز این آیه را دستاویز خود قرار داده و مدعی اند که ما نیز اهل بیت رسول خدا را دوست می داریم و از دشمنی با آنان اکیدا خودداری می کنیم چون محبت آنان اجر رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام است ، شافعی در این زمینه گفته :

یا اهل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القرآن أنزله
کفاکم فی عظیم القدر أنکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له
[ینایع الموده ج ۲ ص ۱۱۷]

ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از طرف پروردگار در قرآن که از طرف او نازل شده برای هر مسلمانی واجب است . در عظمت مقام شما همین بس که هر کسی در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل می شود. و نیز می گوید :

ولما رایت الناس قد ذهب بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجاه
و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
و امسکت جبل الله جبل ولائهم
کما قد امرنا بالتمسک بالجبل

هنگامی که دیدم مردم را مذاهبشان در دریای جهل و ضلالت فرو می برد من به نامی خدا سوار سوار بر کشتی های نجات که

اهل بیت رسول خدا خاتم پیامبران هستند سوار شده و از ریسمان خدا که همان رشته ولایت آنها باشد همان گونه که در قرآن دستور آمده «واعتصموا بحبل الله جمیعا» [سوره آل عمران/ ۱۰۳]

هدف خدا و رسول او از تأکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام

گرچه اهل سنت به ادعای خود ولایت اهل بیت و دوستی آنها را قبول دارند، ولی متأسفانه محبت تنها منظور و هدف رسول خدا نبود، پیامبر اکرم از تشویق بر ولایت و دوستی اهل بیت هدفش آن بود که مسلمانان به طرف آنها رفته و آنان را الگو قرار داده، و معالم دین خود را از آنان بگیرند ولی اینکه اهل سنت می گویند: علی و آل علی را دوست داریم ولی در عمل، دین خود را از عمر لعنت الله علیه و از ابوحنیفه و ... می گیرند درست نبوده و با هدف مقدس پیامبر اکرم مطابقت ندارد، پیامبر هدفش آن نبود که علی و آل علی را دوست داشته باشید ولی در اخذ دینتان از هر کسی که دلتان می خواهد آزاد باشید.

بلکه آن حضرت بر این اساس که اهل بیت عصمت تنها راه رسیدن بر دین مورد رضای خدا هستند دستور به محبت و مودت آنان صادر کرده و ائمت را به آن تشویق می فرمود، البته تشویق رسول خدا به ولایت اهل بیت هم خود به دستور خدا بوده است.

اصلا امکان ندارد کسی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اولاد طاهرینش را دوست داشته باشد ولی بسوی خدا نرود زیرا اگر نگوییم ولایت ائمه طاهرین عین حرکت بسوی خداست لااقل می گوییم این دو لازم ملزوم هم هستند و از هم جدا نمی شوند پس دوستی اهل بیت و قرار گرفتن در خط عمر لعنت الله علیه با هم جور در نمی آید زیرا رسول خدا می کوشید اهل بیت معصومش که راه بسوی خدا هستند در کنار قرآن باشند و با تفسیر و تبیین صحیح و شایسته ی آن، مردم را به معرفت الله صحیح برسانند و عمر و همکارانش لعنت الله علیهم می کوشیدند که اهل بیت را کنار بزنند تا بدین وسیله کاربرد صحیح قرآن را از آن بگیرند.

عمر لعنت الله علیه از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا چه هدفی داشت ؟

انصافا عمر لعنت الله علیه خوب منظور رسول خدا را درک کرده و جامه ی عمل پوشیدن نظر رسول الله را با سیادت و ریاست خود در تضاد می دید و لذا با تمام نیرویش می خواست اهل بیت پیامبر را از ملازمت قرآن منع نماید تا کسی مزاحم عملکرده های دل خواه او نباشد.

در روایتی آمده که رسول خدا در آخرین لحظات عمر شریفش قلم و کاغذ خواستند تا ولایت امیرالمومنین و اولاد معصومینش را با تأکید بیشتر و به صورت نوشتار از خود باقی بگذارند، لذا فرمودند:

« هلمّ أکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعده و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال عمر:

انّ رسول الله قد غلبه الوجلّ، و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله »

پیامبر اکرم فرمودند: (بیایید برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز دچار ضلالت و گمراهی نشوید، در خانه مردانی بودند که عمر بن الخطاب نیز در میان آنان بود عمر همین که این سخن را از رسول خدا شنید گفت: درد بر رسول خدا غلبه کرده و - العیاذ بالله - نمی داند که چه می گوید، اینک قرآن در میان شماست و آن برای ما کافی است).

این سخن عمر لعنت الله علیه صریحا نشانی از آن است که او از قرآن کوچکترین واژه ای نداشت زیرا تا قرآن، مفسّر

معصوم از آل محمد در کنارش نباشد نه تنها نمی توانست صدمه ای به تمایلات نفسانی او بزند بلکه او می توانست آن را به دلخواه خود تأویل کرده و از آن دلائلی به نفع خود سر و پا کند و تنها ترس او از قرار گرفتن امام امیرالمومنین در منصب خلافت و گرفتن زمام کتاب الله در دست با کفایتش بود و لذا بر بالین رسول خدا هياهو راه انداخته و مانع از اقدام بسیار مهم و نجاتبخش آن حضرت گردید و بلافاصله پس از عروج رسول خدا به ملا اعلاء هنوز کار تکفین و تدفین آن حضرت به پایان نرسیده بود که با تشکیل سقیفه و یک سلسله خیمه شب بازیهای تأسف بار، خلافت را از نامزد الهی آن، قاپیده و شروع به تبلیغات و راه اندازی هياهو بر ضد اهل بیت نمودند، عمر لعنت الله علیه نقش مخرب خود را واقعا خوب بازی می کرد، لذا برای اینکه از طرز تلقی رسول الله هیچ اثری باقی نماند تا دار و دسته او بتوانند طرز تفکر خود را جانشین سنت آن حضرت قلمداد کنند دستور داد تا از نقل احادیث رسول خدا شدیداً جلوگیری به عمل آید بدین ترتیب نقل احادیث رسول خدا و تفسیر و تبیین قرآن یک جرم قابل تعقیب و مجازات تلقی شد.

در روایتی آمده: مرد صاف و ساده ای که علاقه فراوانی به ختم قرآن داشت در پیرامون فهم آیات قرآن از این و آن سوالاتی به عمل آورد و از احادیث و سخنان پیامبر سراغ می گرفت تا مگر با استمداد از آن به آرزوی خود که فهم قرآن بود نائل شود، عمروعاص لعنت الله علیه موضوع را طی نامه ای به اطلاع عمر لعنت الله علیه رسانید و عمر لعنت الله علیه در جواب گفت: آن مرد را نزد من بفرست، عمروعاص لعنت الله علیه بنا به دستور خلیفه لعنت الله علیه آن مرد را به مدینه فرستاد مرد بیچاره به مدینه آمد در حالیکه تصوّرش را هم نمی کرد که با این کارش موجبات خشم و نفرت عمر لعنت الله علیه را فراهم آورده باشد وقتی به حضور عمر لعنت الله علیه رسید عمر لعنت الله علیه از وی پرسید: تو همانی که علاقه مند فهم قرآن هستی و در این رابطه از صحابه رسول خدا در پیرامون سخنان آن حضرت پرس و جو می کنی؟ گفت: آری منم عمر لعنت الله علیه آن را پیش خوانده و با یک چوب دستی از چوبه خرما که در دستش بود یکصد ضربه شدید به سر و صورت مرد بینوا نواخت و سپس او را با سر و صورت آغشته به خون راهی زندان نمود. پس از مدتی که جراحات وی کمی التیام یافت او را دوباره به حضور طلحید و همینکه مرد را به پیش او آوردند برای بار دوم او را آماج ضربات شلاق قرار داده و یکصد ضربه دیگر به او زد و دوباره به زندانش انداختند بار سوم که او را پیش عمر لعنت الله علیه آوردند خطاب به خلیفه لعنت الله علیه گفت: حاضریم که مرا بکشید و از این مخمصه نجاتم دهید، بالاخره او را به کوفه یا بصره تبعید نموده و از مردم خواسته شد که از نزدیک شدن به وی حتما خودداری کنند و گرنه مجازات خواهند شد.

این همه دوز و کلک ها برای آن بود که مردم با اهل بیت پیامبر تماس پیدا نکرده و از قرآن و معارف نجاتبخش آن چیزی سر در نیاورند و این سخت گیری ها، یواش یواش اثر خود را گذاشت و اهل بیت پیامبر تقریباً به بوته فراموشی سپرده شدند.

اینک در ذیل به روایتی در این زمینه توجه فرمائید

در مجلسی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابن عباس و عده ای دیگر حضور داشتند مردی وارد شد و یک راست پیش ابن عباس رفته و درباره مشکل خود از او سوال کرد ابن عباس سر به زیر انداخته و حاضر نشد در حضور حضرت سیدالشهداء جواب آن مرد را بگوید در این هنگام امام آن مرد را به پیش خود فرا خواند و چنین فرمود: ای پسر ازرق بیا پیش من تا جواب سوالت را بگویم، آن مرد با کمال بی ادبی و جسارت گفت: من از تو نپرسیدم، ابن عباس از برخورد بی ادبانه آن مرد با ریحانه رسول خدا به شدت ناراحت شده و آن مرد را مورد عتاب و خطاب خود قرار داده و چنین گفت: ای پسر ازرق او پسر محبوب رسول خدا و حجت خدا و دریای بیکران علوم اسلامی است تنها اوست که علوم و معارف بی پایان

قرآن را در حیطه علم خود دارد ماهمه باید در مقابل او زانوی ادب بر زمین و دست نیاز به سوی وی بگشاییم .
این خود نشانی از آن است که برای آنکه به خیال خود عدم صلاحیت علمی اهل بیت پیامبر را به مردم بقبولانند چه تبلیغات دامنه دار و بی آرمانه ای راه انداخته بودند ، در پیرو این رویه های سیاسی ظالمانه بود که بنی امیه آن دشمنان قسم خورده پیامبر قرآن و اهل بیت توانستند در منابر اسلام و مجالس عمومی آشکارا زبان بر لعن و سب اهل بیت و اسائه ادب نسبت به آنان بگشایند لذا هشتاد سال تمام خطبا و ائمه جمعه بنی امیه بالای منابر علی و اولاد علی را سب می کردند و مردم را وادار به دشمنی و سب آنان نمودند و علمای دلباخته پول و مقام نیز در این راستا آنان را یاری دادند بر این اساس بود که قاضی آنها شریح بن حارث معروف به نام اسلام قتل فرزند رسول خدا را یک تکلیف دینی قلمداد کرد و چنین نوشت : انّ الحسین خرج من دینه جدّه فدمه هدر

بدرستیکه حسین از دین جدش خارج شده است بنابراین ریختن خون او مباح است .

بدین ترتیب چنین به خورد مردم دادند که حسین از دین جدش خارج و کافر شده است در روایتی آمده :

« و قال - یعنی الحسین - یا ویلکم علی تقاتلونی ؟ علی حقّ ترکتہ ؟ ام علی سنّہ غیرتہا ؟ ام علی شریعه بدلتها ؟ » (امام فرمودند : وای بر شما بر چه اساسی با من می جنگید ؟ آیا حقّی را ترک کرده ام یا سنّتی را تغییر داده ام و شریعتی را عوض کرده ام ؟ !!)

قالوا : بل تقاتلک بغضا منّا لایبیک و ما فعل بأشیخنا یوم بدر و حنین (گفتند : بر اساس عداوت بر پدرت آنچه به بزرگان ما در بدر و حنین روا داشته است با تو می جنگیم ؟

آن وقت امام های گریست

صاحب شفاء الصدور از اسماء بنت عمیس چنین روایت کرده است :

هنگامی که رسول خدا همان ساعات ولادت حسین قنداقه آن حضرت را به دست گرفت سیل اشک بر گونه های مبارکش جاری شد و فرمود :

« انه سیکون لک حدیث اللّهم العن قاتله - لا تعلمی فاطمه بذلک »

ای فرزند ، تو داستان دلخراشی در پیش داری ، پروردگارا بر قاتلش لعنت کن - بعد به اسماء فرمود این ماجرا را برای فاطمه نقل نکن «

حقانیت های باورداشت های شیعه در منابع خود اهل سنت

باور داشتن معتقدات حقّه جز از راه استدلال و فراهم آوردن مستندات آن از هر گونه ارزش علمی و منطقی به دور و کاربرد صحیح و قانع کننده ای ندارد برای فراهم آوردن عقائد حقّه کافی است به منابع اهل سنت مراجعه شود تا روشن شود که ائمه حدیث و علمای بزرگ و رواتشان در رابطه با احتضار رسول خدا و سخنان آن حضرت در آن روز چه مطالبی نوشت و روی صحت آن تأکید اکید ورزیده اند. آنان خودشان می نویسند :

رسول خدا سه روز پیش از عروجش به ملکوت اعلی که مصادف با روز پنج شنبه بود (یعنی روز دوشنبه از ماه صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و سه روز پیشش میشود روز پنجشنبه) در خانه خود در حالیکه آخرین روزهای عمر پر برکتشان را سپری می کردند و جماعتی از صحابه نیز حضور داشتند ضمن سفارش پاره ای از اهم مسائل اسلامی فرمودند :

« ایتونی بصحیفه و دوات لکم کتابا لن تضلوا ابدا »

کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی دچار نشوید .
آنان که از برخوردها و رفتار پیشین رسول خدا اطلاع داشتند فهمیدند که آن حضرت در آخرین لحظات زندگی چه کار می
خواهد بکند و آن چیزی که در رابطه با آن می خواستند سند کتبی از خود به جا بگذارند جز تعیین امیرالمومنین علی بن ابی
طالب علیه السلام به خلافت چیز دیگری نیست در این میان عمر از میان حاضرین از جای خود بلند شده و پس از اینکه بر بالین
آن بزرگوار هیاهو و سر و صدای ناراحت کننده ای راه انداخت چنین گفت :

« ان النبی غلبه الوجد و انه لیهجر عندکم القرآن حسبنا کتاب الله »

پیامبر بر اثر چیرگی مرض بر ، ایشان دچار پریشان گویی شده و هذیان می گوید ، هم اکنون کتاب خدا در دسترس شماست
و آن برای ما کافی است .

در حالیکه یا نمی دانست و یا به روی خود نمی آورد که قرآن بدون آشنای به مطاوی آن و مفسر شایسته آن اصلا با مردم
حرف نمی زند و در این صورت کسی نمی تواند از دستورات و رهنمود های گرانبهای آن استفاده کند.

در این هنگام اختلاف و مجادله لفظی و سر و صدا در خانه پیامبر و در حضور آن حضرت به وقوع پیوست که جدا مایه
شرمساری است حاضرین بر بالین آن حضرت با سر و صدای زیاد درباره دستور اخیر رسول خدا با هم صحبت می کردند و
آن حضرت چشم گشوده و دستور دادند خانه را ترک کنند . در روایتی آمده که ابن عباس بعدها هنگامی که این خاطره تلخ
و حادثه ساز را یاد می کرد گریه دردناکی سر میداد و میگفت :

« یوم الخمیس و ما یوم الخمیس » (آه از روز پنج شنبه دردا که روز پنج شنبه حادثه آفرین و شومی بود آن روز پنج شنبه)

دشمنان دوست نمای اسلام حربه خطر ناک خود را از کجا به دست آورده اند ؟

وقتی این داستان و امثال آن را می بینیم می فهمیم که سخن این روشنفکران به اصطلاح دلسوز و خیر خواه از کجاها مایه
گرفته و با چه ضربه خطرناکی دارند بر ملت خوش باورو به دور از حيله و کلک های سیاسی اسلام شکر خرد می کنند. آری
این دلسوزی و توصیه خائنانه که امروز به منظور مبارزه بی سر و صدای خزنده بر ضد اهل بیت قرآن دین اسلام و به طور کلی
دین و حتی خدا انجام می گیرد چیز نوظهوری نیست بلکه سابقه تاریخی طولانی دارد که مبتکر آن عمر بن الخطاب است .
عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند :

این آقایان که امروز شعار (ما قرآن را قبول داریم ولی سنت تکیه گاه مورد اطمینانی نیست) را گرفته علم شنکه راه انداخته
اند و متوجه نیستند که عدم قبول سنت با قبول قرآن تنها در تضاد شدیدی قرار دارد تنها یک نظر سنجی در آیه شریفه :

« والنجم اذا هوی ما ضل صاحبک و ما غوی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی »

تضاد مورد ادعا را به خوبی نشان می دهد زیرا این آیه شریفه گفتار رسول خدا را که همان سنت است وحی قلمداد کرده و بر
آن اعتباری در عرض اعتبار قرآن عطا فرموده است . پس کلمه جاویدان رسول خدا در آخرین روزهای عمر پر برکتش یعنی :
« ایتونی بصحیفه و داوات أکتب لکم کتابا » نیز وحی بوده و همچون قرآن و هم عرض آن حجیت دارد .

قرآن می فرماید : گفتار پیامبر وحی است و واجب الاتباع و عمر و مقلدین روشنفکر و منافق او که در اعماق دلشان می
خواهند تیشه بر ریشه اسلام و قرآن بزنند ولی به ظاهر از قرآن دم می زنند می گویند : گفتار رسول خدا مورد اطمینان نبوده و
اتکاء بر آن درست نیست جای زهی تأسف .

و در آیه دیگری می فرماید : « و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص
الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا » (درباره هر کاری که خدا و پیامبر او حکم صادر کرده اند هیچ مرد و زن مومن در قبول و

عدم قبول آن مختار نیستند یعنی بدون تردید حکم خدا و رسول او را باید بپذیرند و هر کس به خدا و پیامبر او عصیان بورزد در گمراهی آشکاری قرار گرفته است) این آیه شریفه نیز در مقابل فرمان رسول خدا بر آوردن کاغذ و قلم به آن حضرت حق تصمیم گیری و مداخله بر هیچ کس اعم از عمر و غیر او نداده و سخن بر خلاف فرمان رسول خدا را با واژه عصیان و مرتکب آن را منحرف از جاده ثواب توصیف کرده است.

و در آیه ای دیگر می فرماید: « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » (هر آنچه را که رسول خدا شما را به آن امر می فرماید فرمان ببرید و از هر آنچه که شما را از آن نهی می فرماید دوری کنید)

تردید در آن وجود ندارد که اقدام به مخالفت مفهوم آیه عصیان و ضلالت است حالا رسول خدا دستور می دهند قلم و کاغذ بیاورید و او می گوید: او هذیان می گوید آوردن قلم و کاغذ لزومی ندارد در آیه دیگر می فرماید: « أطيعوا الله و اطيعوا الرسول » (از خدا و پیامبرش اطاعت کنید) به موجب این آیه عمل عمر بر خلاف این فرمان آسمانی عصیان به خدا و پیامبر گرامیش بوده است. در آیه دیگری می فرماید: « ألیوم أكملت لكم دینکم و أتممت علیکم نعمتی » (امروز دین خود را برای شما تکمیل و نعمت خود را برای شما تمام کردم) پروردگار متعال نعمت های زیادی برای انسان ارزانی داشته داشته که مهمترین آنها ولایت امیرالمومنین و ائمه طاهرین از اولاد آن بزرگوار است که منظور از ولایت آنها در اینجا دوست داشتن و پیروی از فرامین آنان و دوری از بغض و عداوتشان و نواهی آنان است که در این آیه شریفه خدا به نعمت بزرگش یعنی ولایت اهل بیت پیغمبر به سر مسلمانان منت می گذارد لازم به توضیح نیست که اطاعت از فرمان و دوری از منهیات آنان همان سنت پیامبر است و در آیه دیگری چنانچه قبلا به عرض رسید می فرماید: « و أنزلنا علیک الذکر لتبین للناس » (ما قرآن را برای تو فرو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان و تفسیر نمایی) و عرض کردیم که باید در کنار قرآن مفسر معصوم باشد تا مردم بتوانند از رهنمودهای گرانبهای آن استفاده نمایند پس با این حساب تنها حدیث رسول خدا و اهل بیت گرامی اوست که کار بسیار مهم بیان و تفسیر قرآن را تضمین می نماید و در آیه دیگر می فرماید: « و أما بنعمه ربک فحدث » شاهد در این آیه مبارکه حرف «باء» که به اول کلمه «نعمت» آمده بآ سببیه باشد در این صورت معنی آیه چنین می شود:

(اما بوسیله نعمت ولایت و به عبارت دیگر با استمداد از نعمت قدرت بیان و تفسیر قرآن که به تو داده ایم در پیرامون اعتقادات عبادات معاملات اسلامی با مردم سخن بگو.) والسلام علی من التبع الهدی سید محمد ضیاء آبادی

بخش پنجم: وظیفه ای در مقابل دشمنان

فلسفه لعن

فلسفه لعن

چرا شیعه دشمنان اسلام و مسلمین و پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیتش را لعن می کند؟ آیا واژه لعن و به طور کلی تبری، موجب خشونت گرای و دشمن تراشی نیست؟ آیا موجب تفرقه بین مسلمانان و در نتیجه، تسلط کفار نمی گردد؟ بهتر آن نیست شیوه ای دیگر پیش روی قرار دهیم، به جای گلوله از گل سخن بگوییم و استراتژی «صلح و سکوت و سلام» را برگزینیم؟ اینها سؤال ها و اشکال هایی است که از طرف مخالفین مطرح می شود، و نیز گاهی مشاهده می شود که در بین جوان ها نیز این سؤال مطرح است که: چرا ما دشمنان گذشته خود را لعن می کنیم و از آنان تبری می جوئیم؟ در این قسمت به این موضوع مهم می پردازیم.

راغب اصفهانی می گوید: «لعن به معنای طرد و دور کردن با غضب است. لعن اگر از جانب خدا باشد در آخرت به معنای عقوبت و در دنیا به معنای انقطاع از قبول رحمت و توفیق است. و اگر از انسان باشد به معنای دعا و نفرین و درخواست بر ضرر غیر است» (۱).

طریحی می گوید: «لعن به معنای طرد از رحمت است» (۲).

ابن اثیر می گوید: «اصل لعن به معنای طرد و دور کردن از خداست. و از خلق به معنای سب و نفرین است» (۳).

لعن در پرتو قرآن و روایات

خداوند متعال در قرآن کریم ۳۷ بار «لعن» را با انتساب به خودش و نیز یک بار با انتساب به مردم به کار برده است. و این حدّبه کار بردن این واژه فی حدّ ذاته دلیل بر مشروعیت لعن از حیث اصل اولی است. و در قرآن هیچ موردی وجود ندارد که از لعن نهی شده باشد، در حالی که از سب نهی شده است؛ آن جا که می فرماید " وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا " (۴)؛ «و شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبدا آنان هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند».

هم چنین با مراجعه به سنت نبوی پی می بریم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعبیر «لعن» و مشتقات آن را در موارد بسیاری، حتی در خصوص مسلمانان و برخی از صحابه به کار برده است؛ نهی هایی که با غضب شدید همراه بوده است؛ به جهت کارهای زشتی که از آنها صادر شده بود. با مراجعه به موسوعه هایی که در مورد احادیث نبوی نوشته شده پی می بریم که بیش از سیصد مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دیگران لعن کرده اند. (۵)

پیامبر (صلی الله علیه و آله): «خدا لعنت کند شراب، شرابخوار، ساقی، بایع و مشتری آن را» (۶) و نیز فرمود: «خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده را در قضاوت» (۷) و نیز فرمود: خدا لعنت کند ربا و گیرنده و دهنده و نویسنده و شاهد... آنرا (۸).

مصادیق لعن در قرآن کریم

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خداوند متعال لعن را در چهار مورد به کار برده است:

۱- در مورد ابلیس؛ آن جا که می فرماید: " وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ " (۹)؛ «و همانا لعنت من برتوست تا روز جزا».

۲- در مورد عموم کافرین؛ آن جا که می فرماید: " إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا " (۱۰)؛ «همانا خداوند لعنت کرده کافران را و برای آنان جهنم را آماده نموده است».

۳- در مورد اهل کتاب به طور عموم و یهود به طور خصوص؛ آن جا که می فرماید: " لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ " (۱۱)؛ «لعنت شدند کسانی که از بنی اسرائیل کافر شدند، به زبان داود و عیسی بن مریم».

۴- مواردی که لعنت بر عنوان عامی وارد شده، که قابل انطباق با مسلمین است؛ مثال:

الف) عنوان ظالمین: " أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ " (۱۲)؛ «آگاه باش لعنت خدا بر ظالمان است».

ب) عنوان کاذبین: " وَالخَامِسِيَّةُ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ " (۱۳)؛ «و بار پنجم قسم یاد کند که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد».

ج) عنوان ایذای رسول صلی الله علیه وآله: وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۱۴) و کسانی که خدا و رسول را اذیت می کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مشمول لعنت خود قرار داده است.

د) عنوان رمی محصنات به زنا: " إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ " (۱۵) « کسانی که به زنان با ایمان و پاک دامن بی خبر از کار بد تهمت بستند محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند».

ه) عنوان قتل مؤمن: " وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا " (۱۶); «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد مجازاتش آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود. خدا بر او خشم و لعنت کند، و عذابی بسیار شدید برایش مهیا سازد».

و) عنوان نفاق: " وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُ لَهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ " (۱۷) «خدا مرد و زن از منافقان و کافران را وعده آتش دوزخ و خلود در آن داده، همان دوزخ برای کیفر آنان کافی است، و خدا آنان را لعن کرده و برای آنان عذاب ابدی است».

ز) عنوان فساد و قطع رحم: " فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۱۸) «شما منافقان اگر از فرمان خدا و طاعت روی برگردانید یا در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید دارید؟ اینان همین منافقانند که خدا آنان را لعن کرده و گوش و چشمشان را کور گردانید».

حکمت لعن و تبری

در روایات اسلامی به حَبِّ و بغض توجه خاص شده است؛ چه در سطح کلی، آن جا که می فرماید: «هل الإيمان إلا الحبّ و البغض» (۱۹)؛ آیا دین غیر از حَبِّ و بغض است»، و چه در مورد و مصداق خاص، همانند آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) می فرماید: «یا علی حبّک ایمان و بغضک نفاق» (۲۰) ای علی! حب تو ایمان و بغض تو نفاق است.

به چه دلیل این همه به حَبِّ و بغض تأکید می شود؟ این سؤال را با بیان چند نکته توضیح خواهیم داد:

۱- می دانیم که حَبِّ و بغض دو نیروی بسیار عظیم است که اگر در حدّ کمال در وجود انسان یافت شود، اثر بسیار عظیمی خواهد داشت؛ مثلاً کسی که محبّت شخصی را به جهت آن که مظهر همه خوبی هاست در دل داشته باشد، این در حقیقت بیانگر عشق و محبّت او بخوبی هاست و این عشق و محبّت نیروی بسیار عظیمی است که می تواند تمام قوا را در اختیار گرفته و به سوی محبوب اصلی - که همان خداوند متعال است - سوق دهد. و این همان کمال و سعادت مطلوب انسان است.

۲- از طرفی دیگر، بغض نیز در صورتی که در دل انسان نسبت به یک نفر که کاملاً شقی به وجود آید، در حقیقت در وجود انسان تمام نفرت ها جمع می شود تا از آن شخص بیزار شود، و این در حقیقت بیزاری از بدی هاست و از هر چه که انسان را از خدا دور می کند.

۳- اسلام بر خلاف برخی ادیان، مانند سکه دو رویی است که به لحاظ ضرورت اجتماعی به هر دو امر مهم (تولی و تبری) سفارش کرده است. انسان نمی تواند خوب و بد و یا مظهر خوبی ها و بدی ها، را با هم دوست داشته باشد، زیرا دو امر متضادند.

۴- روان شناسان نیز بر این امر مهم تأکید دارند که بهترین راه (عمومی و خصوصی) برای تشوق مردم به حقّ و حقیقت و دوری از فساد و بدی ها ارائه الگوهایی کامل از هر دو طرف است، که از حیث ادبی و هنری و روانی اثر بسیاری در جامعه می تواند داشته باشد.

۵- حبّ و بغض تنها در قلب نمی ماند، بلکه ظهور و بروز دارد و مادامی که با منع شرعی و عقلی مزاحمت نکند اشکالی ندارد، بلکه رجحان هم دارد. این مطلب از حیث روانی نیز قابل تأمل است، زیرا ابراز و اظهار یک مطلب سبب تلقین در نفس انسان و ملکه شدن آن می شود. از همین رو ابراز تبری و تولی در ساختن شالوده روحی انسان بسیار مؤثر است.

۶- تبری و تولی و لعن کردن در حقیقت شعار دادن و اعلان خطر و بشارت است؛ اعلان خطر است به مردم که ای مردم! مواظب باشید دشمنانی در کمین بوده و هستند تا دین شما را ضایع کرده و شما را از مسیر مستقیم منحرف سازند، از آنان پیروی نکنید. اعلان بشارت است به مردم در این که: ما الگوهایی بسیار کامل و خوب داریم که اگر دنبال آنها رفته و از آنان پیروی کنید، قطعاً به حقّ و حقیقت و لقای الهی خواهید رسید و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی است

۷- اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جهاتی مورد توجه خاص مسلمانان اند، زیرا آنان کسانی اند که آن حضرت را درک کرده و از او سخن شنیده و سیره عملی اش را مشاهده نموده اند. از طرفی، به جهت فداکاری هایی که برخی از آنان در راه حفظ و گسترش اسلام داشته اند قابل تقدیرند؛ از همین رو مسلمانان توجه خاص به آنان دارند. از سوی دیگر، کسانی که سدّ راه پیشرفت واقعی اسلام بودند و باعث انحراف در جامعه اسلامی می شدند، بزرگ ترین ضربه را به اسلام و مسلمانان زده اند، به همین علت است که الگوهای خوب و بد از میان صحابه انتخاب می شود.

با این وصف، به این نتیجه می رسیم که مسئله تولی و تبری و لعن از ضروریات اجتماعی و از راه های سوق دادن مردم به حقّ و حقیقت و دوری از فساد و تباهی است. آری، آنچه در باب لعن از آن نهی شده این است که لعن دائمی انسان باشد، همان گونه که در روایات به صیغه مبالغه از آن نهی شده است. در مصادر حدیثی عامه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد است که مؤمن، لعان - یعنی بسیار لعن کند - نیست. (۲۱)

ولی مرحوم فیض کاشانی آن را به لحاظ کمی و عددی گرفته و حدیث را این گونه معنا کرده است: «مؤمن نباید همه را لعنت کند، ولی از لعن مستحقان جلوگیری نکرده است، و گرنه می فرمود: «لا-تکونوا لا-عنین» زیرا بین این دو تعبیر فرقی است که صاحبان ادب می فهمند. (۲۲)

چگونه ممکن است کسی تبری را از مستحقّ آن مضایقه کند، در حالی که خداوند متعال می فرماید: " قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لَقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا " (۲۳)؛ «برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنان به قوم خود گفتند: ما از شما و بت های شما که به جای خدا می پرستید به کلی بیزاریم. ما مخالف و منکر شمایم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود».

محلّ نزاع

حقیقت این است که بین هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در اصل مسئله لعن اختلاف چندانی نیست و فقط برخی از افراد ساده لوح و خشک در اصل مسئله احتیاط میورزند، ولی اکثر قریب به اتفاق، اصل جواز لعن را قبول دارند، و اگر اختلافی هست در متعلق و محلّ لعن است.

همان گونه که گفته شد، شیعه امامیه لعن را بر برخی از صحابه به کار می برد که منشأ فساد در جامعه عصر خود و بعد از آن تا روز قیامت شده اند، و از آن جا که صحابه، مورد توجه خاص و برای عموم مردم محک دین اند، شیعه امامیه ضرور می

داند که با اعلام براءت از آنان مردم را از این خطر بزرگ آگاه سازد، که این فرد یا دسته خطر سازند، تا مردم از او و دسته و طرفدارانش دوری گزینند و در راه و عقیده اش قرار نگیرند و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. ولی اهل سنت می گویند: کاری به صحابه نداشته باشید، همه را تقدیس کنید، ولو احیاناً کار زشتی انجام داده اند، چون اینها واسطه فیض تشریح از طریق پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ما می باشند. ولی شیعه امامیه به این نکته نیز توجه دارد که با وجود امامان معصوم و رهبران الهی - که مورد توجه خاص خدا و رسول بوده اند - قدح و تضعیف و تبری از برخی صحابه مشکلی ایجاد نمی شود. ما - همانند برخی از منصفان اهل سنت - عدالت کل صحابه را قبول نداریم، به نص آیات و روایات صحیح اسلامی از طریق فریقین، برخی از صحابه کارهای بسیار زشتی انجام دادند که بعضی از آنها جنبه شخصی نداشته، بلکه سبب انحراف عظیم در جامعه اسلامی شده است از همین رو لعن آنان هیچ مشکلی را به وجود نخواهد آورد. این موضوع در بحث «عدالت صحابه» به طور مفصل بیان شده است.

تصریح قرآن و سنت به لعن برخی از صحابه

قبلاً اشاره شد که قرآن کریم لعن را در چهار محور به کار برده است که قسمت چهارم از آن مورد نظر ماست، که با اطلاق لعن بر مورد عام شامل برخی از صحابه نیز شده است، و حتی در برخی از موارد شخص صحابی لعن شده است؛ از آن جمله این آیه شریفه است: " وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا " (۲۴)؛ «ای رسول ما به یاد آور وقتی را که به تو گفتیم خدا البته به همه افعال و افکار مردم محیط است و ما رؤیائی که به تو ارائه دادیم جز برای آزمایش و امتحان مردم نبود، و درختی که به لعن در قرآن یاد شده و ما به ذکر این آیات عظیم آنان را می ترسانیم و لکن بر آنان طغیان و کفر و افکار شدید چیزی نیفزاید».

مفسران در ذیل این آیه می گویند: مراد از شجره ملعونه در قرآن، شجره و اصل و نسب حکم بن ابی العاص است و مقصود از خواب و رؤیا، رؤیایی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خواب دیدند که فرزندان مروان بن حکم یکی پس از دیگری بر منبرش می نشینند». (۲۵)

هم چنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در موارد زیادی برخی از صحابه را لعن کرده که از مشهورترین آنها حکم بن ابی العاص، و هر کس در صلب او است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وای بر امت من از آنچه در صلب او است». (۲۶) نصر بن مزاحم منقری به سند خود از براء بن عازب نقل می کند: روزی ابوسفیان با فرزندش بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد، حضرت فرمود: «بارخدا یا! لعنت فرست بر تابع و متبوع (۲۷) یعنی بر معاویه و ابوسفیان».

لعن نوع و شخصی

ابو حامد غزالی در مورد لعن قاعده ای را ابداع کرده که با روایات ذکر شده منافات دارد، و آن این که لعن بر دو نوع است: قسمی از آن جایز است و آن لعن بر عنوان کلی است با اوصاف خاص، مثل: «لعنه الله علی الکافرین و المبتدعین و الظالمین و آکلی الربا و...» و قسمی دیگر لعن شخص خاص و معین است که خطر آن بزرگ است، مثل این که بگوید: زید، خدا لعنتش کند و... و اگر بر فرض خواستید شخص معینی را که کفر یا فسقش ثابت شده لعن کنید، او را با تعلیق لعن کنید، به این معنا که اگر توبه نکرده است، خدا لعنتش کند (۲۸)

ابن تیمیه نیز شبیه همین تفصیل را در کتاب الفتاوی الکبری نقل کرده است (۲۹)

در این جا ذکر چند نکته در جواب این دو لازم است:

۱- همان طور که اشاره شد، افراد و اشخاصند که الگو قرار می گیرند، نه انواع؛ از همین رو در اظهار ولایت و برائت نیز باید افراد مورد نظر باشند.

۲- در روایاتی که به آن اشاره شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) افراد خاص را مورد لعنت قرار داده اند. در روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا یک ماه کامل قاتلان اصحاب بئر معونه را در نمازهایش لعنت می کرد. و اگر در موردی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از لعن نهی کرده است باید آن را توجیه نمود، مانند حدیثی که بخاری آن را روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در موارد متعددی به شارب خمر حد جاری ساخت، ولی از لعن کردن او نهی فرمود (۳۰) ممکن است نهی پیامبر به جهت علم حضرت به حسن عاقبت او باشد. خصوصاً آنکه پیامبر بنا بر نقل روایات دیگر شرابخوار را لعن کرده است (۳۱)

۳- مورد بحث ما در مواردی است که اشخاص فاسق بر فسق و گمراهی و ضلالت باقی بوده و با آن از دنیا رفته اند. ما این گونه افراد را لعن می کنیم؛ کسانی که با انحرافاتشان مسیر جامعه اسلامی را به گمراهی کشاندند، که آثارش تا کنون وجود داشته و بر جای مانده است.

۴- بدی ها را می توان بر دو نوع تقسیم نمود: یکی آن که جنبه شخصی دارد، مثل شرب خمر و غیره، و دیگری جنبه عمومی دارد که باعث انحراف جامعه و الگو قرار دادن آن است، مثل بدعت گذاری در دین، یا این که عملی زشت از شخصی صادر شود که برای مردم الگوست، زیرا سبب تشویق این عمل زشت می شود. اگر لعن شخص جایز است در قسم دوم است نه اول، زیرا نوع اول در حقیقت غیبت است، که اسلام از آن نهی اکید کرده است. از همین رو در روایات اسلامی آمده است: اگر عالم فاسد شود، عالم فاسد می گردد. لذا می بینیم که قرآن به صراحت شخص معین را مورد لعن قرار داده و می فرماید: "وَالْخَامِسِيَّةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ" (۳۲)؛ «و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دورغ گویان باشد». هم چنین مشاهده می کنیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشخاص را به طور معین و مشخص لعن و نفرین می کند، مانند: ابوسفیان، معاویه و...

در تاریخ نیز آمده است که عمر بن خطاب، خالد بن ولید را به جهت کشتن مالک ابن نویره مورد لعنت قرار داد (۳۳) امام علی (علیه السلام) عبد الله بن زبیر را در روز قتل عثمان لعن و نفرین کرد (۳۴) هم چنین، عبد الله بن عمر فرزندش را سه بار لعن و نفرین کرده است (۳۵).

غزالی می گوید: سه صفت است که مقتضی لعن است: کفر، بدعت و فسق. (۳۶)

لعن نه سب

آنچه را که مورد بحث قرار داده و جواز و رجحانش را ثابت کردیم، لعن و نفرین بود نه سب، زیرا بین این دو واژه فرق است. سب در لغت به معنای شتم و دشنام آمده است. (۳۷) طریحی می گوید: شتم آن است که توصیف کنی چیزی را به صفتی که در آن نقص است. (۳۸)

اسلام نه تنها اجازه لعن و نفرین را داده است، بلکه آن را امر راجح می داند ولی از سب و شتم نهی کرده است؛ خداوند متعال می فرماید: "وَلَا تَسِبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ..." (۳۹)؛ «و شما مؤمنان بر آنان که غیر خدا

را می خوانند دشنام مدهید تا مبدا آنها هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند». ممکن است نهی از سب را به صورت مواجهه با کفار و بت پرستان حمل نماییم، اما در صورتی که مخفیانه یا نزد مسلمانان باشد اشکالی ندارد زیرا در این صورت سب باعث نمی شود که آنان نیز، سب را در مورد خداوند متعال به کار برند.

هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) شنید که عمرو بن حمق و حجر بن عدی اهل شام را در جنگ صفین سب می کنند، آنان را از این عمل باز داشت و فرمود: «من بر شما کراهت دارم که بسیار سب کننده باشید، ولی اگر اعمال آنان را توصیف کرده و احوال آنها را به مردم گوشزد کنید بهتر است...» (۴۰)

اسناد

- ۱- مفردات راغب، ص ۴۷۱، ج ۳.
- ۲- مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۰۹.
- ۳- النهایه، ج ۴ ص ۳۳۰.
- ۴- انعام آیه ۱۰۸.
- ۵- موسوعه اطراف الحدیث النبوی، ج ۶، ص ۵۹۴-۶۰۶.
- ۶- سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۲۴.
- ۷- مسند احمد ج ۲ ص ۳۸۷.
- ۸- الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۶.
- ۹- ص آیه ۷۸
- ۱۰- احزاب آیه ۶۴.
- ۱۱- مائده آیه ۷۸.
- ۱۲- هود آیه ۱۸.
- ۱۳- نور آیه ۷.
- ۱۴- احزاب ۵۷
- ۱۵- نور ۲۳
- ۱۶- نساء ۹۳
- ۱۷- توبه ۶۸
- ۱۸- محمد ۲۲ و ۲۳
- ۱۹- کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۴۱، ح ۱۶.
- ۲۰- معانی الأخبار، ص ۲۰۶؛ بحار الانوار ج ۳۰، ص ۴۲، ح ۱۳.
- ۲۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۷۲۰.
- ۲۲- المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۲۲.
- ۲۳- ممتحنه (۶۰) آیه ۴.

۲۴- اسراء (۱۷) آیه ۶۰

۲۵- تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۱، تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۵.

۲۶- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ صواعق المحرقة، ص ۱۷۹ ودر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱.

۲۷- وقعه صفین، ص ۲۱۷.

۲۸- حیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۳۳ - ۱۳۵.

۲۹- الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳۰- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴.

۳۱- جامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۶.

۳۲- نور (۲۴) آیه ۷.

۳۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۱؛ کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۳۵۸ وشرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴.

۳۵- جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۱۶، ص ۴۱۴، ح ۴۵۱۷۴.

۳۶- احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۰۶.

۳۷- النهایه، ج ۴، ص ۳۳۰، صحاح اللغه، ج ۱، ص ۱۴۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۵۵ و مجمع البحرین، ج ۲، ص ۸۰.

۳۸- مجمع البحرین، ج ۶، ص ۹۸.

۳۹- انعام (۶) آیه ۱۰۸.

۴۰- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۱، کلام ۲۰۱؛ الاخبار الطوال، ص ۱۶۵ و تذکره الخواص، ص ۱۵۴.

کمی از زیاد و نمی از دریا

قرآن می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (احزاب/۵۷) یعنی: بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ وَأُولِيَاءَ إِنْ اسْتَبَحُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (توبه/۲۳)؟

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره ۱۸۵) خدا برای شما اراده آسانی نموده و برایتان اراده سختی و مشقت ننموده است. امام باقر در تفسیر آیه فوق فرمودند: اليسر اميرالمومنين و العسر فلان و فلان (ابابکر و عمر) هستند.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبَدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعِ وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفِسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتُ فِي الْآخِرَةِ) (اصول کافی ۲/۳۷۵ ح ۴) (وسائل الشيعه ج ۶، ص ۵۰۸) یعنی: هر گاه پس از من شبهه اندازان و بدعت گزاران را مشاهده کردید آشکارا از آنها بیزاری بجوید فراوان به آنها ناسزا بگوئید بسیار درباره آنها صحبت و بدگویی کنید

و چنان با آنها سخن بگویند که مبهوت شوند تا آنان ایجاد انحراف در اسلام را در سر نپرورند و مردم نیز از آنها دوری کنند و بدعتها را از آنها نیاموزند خداوند با این کار پاداش کار نیک برای شما ثبت می کند و در آخرت درجات شما را بالامی برد قال الصادق علیه السلام: نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَ صِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَ الْبِرَائَةِ مِنْهُمَا (رجال کشی: ص ۱۳۵ - بحار الانوار: ج ۴۷، ص ۳۲۳، حدیث ۱۷) یعنی: ما بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را امر می کنیم به ناسزا گفتن به آن دو نفر و بیزاری جستن از آنان.

از مجموع این دو روایت صحیح و دیگر روایات معتبره فقهاء عظام حکم به جواز سب دشمنان، بدعت گذاران و ظالمین حقوق اهل بیت علیهم السلام نموده اند از جمله: (منهاج الصالحین سماحه آیت الله العظمی السید ابوالقاسم الخوئی/المعاملات - مسأله ۳۰ و کتاب مصباح الفقه ج ۱ ص ۴۴۱) (منهاج الصالحین سماحه آیت الله العظمی السید السیستانی/المعاملات/مسأله ۳۳ ص/۱۴) (مبانی منهاج الصالحین/السید طباطبائی القمی ج ۷ ص ۲۴۸) (دروس تهمدیه فی تفسیر آیات الاحکام/الشیخ الایروانی/ج ۲/ص ۷۹۶) (مصطلحات الفقه/الشیخ المشکینی ص ۲۹۲) قال الصادق علیه السلام: مَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ (اعتقادات صدوق باب اعتقاد فی الظالمین: ص ۱۰۳ - بحار الانوار: ج ۸، ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۶۲) یعنی: هر کس در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند شک داشته باشد، خودش کافر است.

قال الصادق علیه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سَوْءَ مَا آتَى عَلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكِبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ مِنْ آتَى إِلَيْنَا فِيمَا وَلِينَا بِهِ (عقاب الاعمال صدوق: باب عقاب ناصب، حدیث ۶ - بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۵۵، حدیث ۱۱) یعنی: کسی که نفهمد و نشناسد آن چه را که بر ما وارد شد و از ظلمی که بر ما روا شد و حقی که از دست ما رفت و... پس او شریک با ظالمین است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ يَلْعَنُهُ اللهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ (رجال کشی: ج ۲، ص ۸۱۱، رقم ۱۰۱۲) یعنی: کسی که احساس گناه کند از لعن کردن شخصی که خدا او را لعنت کرده، پس لعنت خدا بر او باد. شیخ ابوالحسن مرندی از شیخ حرعاملی صاحب وسائل شیعہ (رحمه الله علیهما) نقل می کند:

امیرالمؤمنین علیه السلام در حال طواف کعبه بود مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می فرستاد، حضرت بر او سلام نمود. بار دوم حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند، آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین! چرا این بار به من سلام ننمودید؟ حضرت فرمود: نخوام تو را از ذکر لعن که این بار میگفتی باز دارم. چرا که لعن از صلوات بر محمد و آل محمد بالاتر است. (مجمع النورین و ملتقى البحرين ص ۲۰۸)

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا را مورد لعن خویش قرار داده اند؟

اگر بخواهیم به یکی از این مواضع اشاره کنیم میتوان از ماجرای جیش اسامه نام برد. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات شریف شان فرمان آماده باش برای جنگ با رومیان صادر نمود و فرماندهی را به جوانی به نام اسامه بن زید سپرد و آنگاه شیوخ مهاجر و انصار و بزرگان از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده، سعد بن ابی وقاص، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و عده دیگری را با تصریح نام آنها خواست که تا تحت امر این فرمانده جوان به ناحیه بلقاء واقع در سرزمین شام بروند و فرمود "جَهِّزُوا جِيْشَ اسَامَةَ لَعْنِ اللهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا" یعنی مجهز کنید لشکر اسامه را لعنت خدا بر کسی که از آن سر باز زند.

(دلائل الصدق ج ۳ ص ۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰، مغازی ج ۲ ص ۱۱۱۷ و ...)

با این همه تأکید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر همراهی با لشکر اسامه و لعن ترک کنندگان آن، ابوبکر و عمر و عده ای از دوستانشان به بهانه دیدار با پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکرگاه را ترک کرده و شبانه به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله در صبح آن شب فرمودند: "قد طرق لیتنا هذه المدینه شرّاً عظیم" یعنی دیشب در این شهر شری بزرگ درآمد. حاضران عرض کردند چه شده یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: "ان الذین کانوا فی جیش اسامه قد رجع منهم نفرٌ یخالفون عن امری الا- انی الی الله منهم براءٌ و یحکم نَفْذُوا جیش اسامه" یعنی گروهی از کسانی که در لشکر اسامه بودند مخالفت امر من نمودند و از لشکر برگشتند آگاه باشید که من از ایشان بیزارم و بسوی خدا از این قوم براءت می جویم. وای بر شما لشکر اسامه را حرکت دهید.

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

جدال و اختلاف بر سر مسأله‌ی امامت و جانشینی پیامبر، عمری به تاریخ ظهور اسلام دارد و مسلمانان از زمان شهادت پیامبر گرامی اسلام؟ ص؟، بر اثر همین اختلاف به دو فرقه مهم و عمده تقسیم شده‌اند:

سّیان؛ که معتقدند در مورد امامت و خلافت بلافصل هیچ گونه نصّ صریحی از جانب پیغمبر؟ ص؟ درباره‌ی شخص خاصی صورت نگرفته است و پیامبر؟ ص؟ تعیین خلیفه و امام مردم را به عهده‌ی خود آنان گذارده است تا با مشورت یکدیگر شخصی را به این مقام برگزینند.

شیعیان؛ که از نظر آنها جایز نیست، امر خلافت را در اختیار افراد امت یا عده‌ای از آنان - که اهل حلّ و عقد هستند - واگذار نمود؛ زیرا عقل سلیم حکم می‌کند که امام باید ویژگی‌ها و شرایطی داشته باشد که عصمت و قداست روحی و سرشت پاک از جمله‌ی آنهاست. (۱)

از این رو شیعه معتقد است که رسول گرامی اسلام؟ ص؟ در طول حیات خویش بارها حضرت علی؟ ع؟ را به عنوان امام و جانشین خویش به مردم معرفی و در آخرین اعلان رسمی و عمومی در غدیر خم، ایشان را علناً به مقام جانشینی و خلافت خویش منصوب کرد. محدّثین و علمای هر دو مذهب این مسأله را از جنبه‌های مختلف عقلی، کلامی، نقلی، تاریخی و... مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند؛ ولی مسلماً آن چه در درجه‌ی اول باید مورد کنکاش قرار گیرد، ضرورت و اهمّیت پرداختن به این مسأله است. برخی افراد معتقدند: «بر فرض که پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را در روز غدیر خم یا مواقع دیگر، به عنوان خلیفه‌ی خویش معرفی کرد و بعد از شهادت حضرت رسول (ص) به هر دلیلی - به حق یا ناحق - افرادی دیگر بر این مسند تکیه زدند؛ چه لزومی دارد که با گذشت حدود ۱۴۰۰ سال از رحلت پیامبر، باز هم با طرح حوادث آن سالها از لابه‌لای هزاران کتاب، سعی در اثبات حقانیت اعتقاد شیعه و خلافت بلافصل حضرت علی (ع) و تازه کردن این زخم کهنه‌ی تاریخ داشته باشیم؟ آیا با بازگو کردن وقایع آن دوران می‌توان زمان را به عقب بازگرداند تا تاریخ به دل‌خواه شیعه صورت پذیرد؟» در نظر این افراد، شیعه و سنی، غدیر و سقیفه، نصّ و شورا و... همه یکسان‌اند و واقعه‌ی غدیر و مسأله خلافت و امامت صرفاً یک مسأله‌ی تاریخی تمام شده قلمداد گردیده که هیچ گونه بار اعتقادی ندارد.

ما ز محبّان علی یا عمر هیچ نگوییم ز خیر و ز شر

حشر محبان علی، با علی! حشر محبان عمر، با عمر!

از این منظر، بحث در این مورد، حاصلی جز تفرقه‌افکنی بین مسلمانان ندارد و به بهانه‌ی پرهیز از تفرق و ایجاد وحدت بین جامعه‌ی عظیم اسلامی هر سعی در رد و اثبات این مسأله، نفی گردیده، همه‌ی مسلمانان به فراموش کردن وقایع آن سالها دعوت شده‌اند.

در این نوشتار سعی شده است از طریق منابع روایی و تاریخی مورد وثوق اهل سنت، این نظر به اختصار مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

توضیح آن که استفاده از کتابهای سنّیان به معنی اعتبار آنها و یا بی‌اعتباری منابع شیعه نیست؛ بلکه صرفاً به منظور مشخص شدن این مطلب است که علاوه بر انبوه روایات شیعه - که امامت را اصلی‌ترین و مهم‌ترین پایه‌ی اعتقادی و اساس دین برمی‌شمرد - این مسأله در میان روایات سنّیان نیز منعکس شده است.

اگر قدری در متون روایی اهل سنت تفحص کنیم، ردّ پای حدیث غدیر در جای جای این منابع به وضوح به چشم می‌خورد. اخبار بسیاری از غدیر و حوادث پیرامون آن - به خصوص خطبه‌ی پیامبر؟ ص - در منابع اهل سنت موجود است و عبارت «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟... فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ...» از نظر قواعد علم حدیث، جزء احادیث متواتر و بلکه فراتر از آن است که از بیش از ۱۱۰ صحابه‌ی پیامبر و ۸۵ نفر از تابعین نقل شده است. (۲)

ضیاء الدین مقبلی از علمای سنّی (م ۱۱۰۸) می‌گوید: «اگر بنا باشد حدیث غدیر را (با این همه مدارک)، محرز و مسلم ندانیم، باید قبول کنیم که هیچ واقعه‌ای در دین اسلام قابل اثبات نیست.» (۳)

و شمس الدین جزری، منکران حدیث غدیر را بی‌اطلاع قلمداد می‌کند. (۴)

علمای اهل سنت چون نتوانسته‌اند بر سند و مدرک حدیث غدیر خدشه‌ای وارد کنند، در معنی لفظ مولی و دلالت این حدیث بر خلافت بلافصل حضرت علی (ع) تردید کرده‌اند. البته عده‌ای از بزرگان آنان صادقانه و به دور از تعصب، همان برداشت شیعه را از این حدیث دارند و کلمه‌ی مولا را در این جا به معنی صاحب اختیار و اولی به نفس می‌دانند. (۵)

علمای شیعه با توجه به معنای مولا از جنبه‌ی لغت در ادبیات عرب، کاربرد متداول، فهم و برداشت عامه‌ی مردم، زبان‌شناسی، استعمال این کلمه در سایر احادیث و آیات و سایر قرائن متصله و منفصله (۶)، دلالت حدیث غدیر بر ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) را در بالا-ترین درجه‌ی ظهور و روشنی می‌دانند و معتقدند که از حکمت به دور است، پیامبر؟ ص در آن گرمای سوزان و طاقت‌فرسا انبوه مسلمانان را گرد آورد تا آنان را به این مطلب آگاهی دهد که «علی دوست و یاور شماست»؛ در حالی که قبلاً بارها این موضوع با عناوین و الفاظ مختلف تذکر داده شده بود و هیچ کس منکر فضایل بی حد و شمار حضرت علی (ع) نبود.

در هر حال، طبق آیاتی که در این روز نازل شده است (۷)، خداوند ثمر دهی تمام تلاش ۲۳ ساله و از جان گذشتگی‌های پیامبر؟ ص و اصحاب راستینش را منوط به نصب و معرفی امیرالمؤمنین (ع) به مقام خلافت و امامت و پیروی مردمان از آن حضرت می‌داند و دینی تمام و کامل و مورد رضای خداوند است که هم‌راه با ولایت علی (ع) باشد.

از این رو شیعه به ماجرای غدیر تنها به دیده‌ی واگذاری خلافت و به عنوان یک مسأله‌ی تاریخی نمی‌نگرد؛ که آرمان پیامبران و هدف از بعثت انبیا و ختم رسل، حضرت محمد مصطفی (ص) را در غدیر می‌بیند (۸) و اسلام را بدون غدیر و ولایت، دینی ناقص می‌داند و همان طور که در قیامت، تنها دین اسلام از بندگان پذیرفته خواهد شد، اسلام کسانی که ولایت حضرت علی (ع) را - به معنای صحیح آن - قبول ندارند، کامل نخواهد بود (۹) و این دین ناقص، مورد قبول و رضای خداوند متعال

نیست (۱۰)

با نظر به سخنان پیامبر؟ ص؟، همه‌ی مسلمانان عالم که نبی اکرم؟ ص؟ را اولی به نفس و صاحب اختیار خویش می‌دانند، باید حضرت علی (ع) را نیز به عنوان مولی و صاحب اختیار خود بپذیرند و در واقع مخاطب پیامبر؟ ص؟ در روز غدیر، همه‌ی مسلمانان عالم از ابتدای ظهور اسلام تا به حال بوده است و پیامبر؟ ص؟ خط مشی آینده‌ی مسلمین تا آخر دنیا را ترسیم نمودند و نوای «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» در همه‌ی اعصار جاری است و مسلماً این اطاعت امر و قبول ولایت، عملی فراتر از اقرار به لسان است و باید با اعتقاد قلبی و عملی نیز هم‌راه باشد و مؤمنان می‌بایست تمام اعمال و اعتقادات خویش را با معیار مولای خود، امیرالمؤمنین (ع) - که همان معیار پیامبر است - بسنجند و طریق هدایت را تنها نزد آنان بجویند و طبق فرمایش پیامبر، «... فَلْيَتْلُغْ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ...»، بر همه‌ی هدایت‌شدگان به ولایت علوی، واجب است تا نگذارند پیام غدیر به دست فراموشی سپرده شود و آن را به گوش جان راه‌گم‌کردگان برسانند.

این نکته آن قدر مورد تأکید پیامبر اکرم؟ ص؟ بود که در طول مدّت رسالت خویش، از ابتدای دعوت علنی تا آخرین دم حیات، لحظه‌ای از پرداخت به آن فروگذار نکرد و در هر فرصتی که امکان داشت، موضوع خلافت و امامت را برای مردم تبیین می‌کرد.

در سال سوم هجری - ابتدای دعوت علنی - پیامبر به دستور خداوند (۱۱) چهل تن از فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و رسالت خویش را بر آنها شرح داد و فرمود: «کدام یک از شما مرا در انجام این رسالت یاری می‌دهد تا برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شما باشد؟»

در آن میان حضرت علی (ع) برخاست و گفت: «من، یا رسول الله.» پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و دوباره حضرت علی (ع) تنها کسی بود که جواب مثبت داد. آن گاه پیامبر؟ ص؟ فرمود: «این (علی) برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست.» (۱۲)

در ادامه، از میان هزاران حدیثی که در مورد فضایل و ولایت و امامت علی (ع) در منابع معتبر اهل سنت موجود است، به چند حدیث اشاره می‌کنیم (۱۳).

پیامبر اکرم؟ ص؟ بارها و بارها در مناسبت‌های مختلف فرموده‌اند: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلِ بَيْتِي. مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۱۴)

پیامبر؟ ص؟ در این حدیث، قرآن را - به تنهایی - برای هدایت مسلمانان و رهایی از گم‌راهی کافی نمی‌داند و با گویندگان «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (۱۵) آشکارا مخالفت می‌کند و صراحت دارد که باید برای درک صحیح این کتاب الاهی، به مفسران واقعی آن - یعنی اهل بیت پیامبر که از خطا و لغزش مصون‌اند - مراجعه کرد و حقایق ناب قرآنی را نزد آنان جست؛ چرا که همه‌ی جنایاتی که در اسلام به وقوع پیوسته، به نام قرآن و اسلام، ولی به دلیل عدم شناخت صحیح آن‌ها بوده است. (۱۶)

پیامبر؟ ص؟ در حدیثی دیگر - معروف به حدیث سفینه‌ی نوح - تنها راه نجات و رستگاری را پیروی از اهل بیت می‌داند و پیروی از هر پیشوایی که در جهت آنان حرکت نکند، سرانجامی جز گم‌راهی و ضلالت ندارد.

رسول خدا؟ ص؟ می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.» (۱۷)

پیامبر؟ ص؟ در تفسیر آیه‌ی شریفه: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، می‌فرماید: «هُوَ صِرَاطُ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.» (۱۸)

در بعضی احادیث نیز از حضرت علی (ع) به عنوان «رَايَةُ الْهُدَى» یعنی پرچم هدایت تعبیر شده است. (۱۹)

در باب اینکه حق و حقیقت بر مدار علی می‌گردد و حضرت علی، فاروق و جداکننده حق از باطل است هم احادیث بسیاری

از علمای سنی نقل شده است.

«الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۲۰)

در جای دیگر پیامبر؟ ص؟ خطاب به حضرت علی (ع) فرمودند: «إِنَّكَ تَبْلُغُ رِسَالَتِي مِنْ بَعْدِي وَ تُوْدِي عَنِّي وَ تُشِيْمِعُ النَّاسَ صَوْتِي وَ تُعَلِّمُ النَّاسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ: تو ابلاغ‌کننده‌ی رسالت من و انجام‌دهنده‌ی عهد من و رساننده‌ی صدای من به مردم هستی و کتاب خدا را در جهاتی که مردم نمی‌دانند، به آنها تعلیم می‌دهی.» (۲۱)

مَنْ سَيَّرَهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ سَيَكُنْ جَنَّةً عَدْنٍ غَرَسِيَهَا رَبِّي فليوالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيَقْتَدِ بِالْأَثْمَةِ مِنْ بَعْدِي فَأَنْتَهُمْ عَتَرْتِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي رُزِقُوا فَهَمًّا وَ عِلْمًا. (۲۲)

هم چنین رسول اکرم؟ ص؟ فرموده‌اند: یا علی! اگر کسی به اندازه‌ی عمر نوح خدا را عبادت کند و به اندازه‌ی کوه أحد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق نماید و عمرش آن قدر طولانی باشد که بتواند هزار بار پیاده به حج برود، آن گاه در مکه، بین صفا و مروه، مظلومانه کشته شود، ولی ولایت تو را -ای علی!- نداشته باشد، بوی بهشت هرگز به مشام او نخواهد رسید و هرگز وارد بهشت نخواهد شد. (۲۳)

پیامبر اکرم؟ ص؟ در توضیح آیه‌ی شریفه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۲۴): آنها را متوقف سازید که مورد سؤال‌اند»، فرمود: «يسألون عن الإقرارِ بولايَةِ عَلِيٍّ بنِ أَبِيطَالِبٍ.» (۲۵)

پیامبر؟ ص؟ در واپسین لحظات عمر شریف خویش نیز برای اتمام حجت بر اصحاب خویش، خواست با نوشتن یک وصییت‌نامه، موضوع امامت و خلافت علی (ع) را برای اصحاب خویش بیان کند؛ ولی عمر (لعنه الله) -که می‌دید با بودن یک سند رسمی و کتبی، کار بر او سخت خواهد شد- با فریاد «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لِيَهْجُرُ، قَدْ غَلَبَهُ الْوَجْعُ: رسول خدا هذیان می‌گوید، بیماری بر او چیره شده است.» مانع این عمل پیامبر شد. (۲۶)

بنابر احادیث ذکر شده و سایر احادیث مذکور در کتب شیعه و سنی، در دیدگاه شیعه، مسأله‌ی خلافت و جانشینی پیامبر؟ ص؟، تنها از بُعد فردی و تاریخی مطرح نیست؛ بلکه شیعه خلافت و امامت الهی را تنها وسیله‌ی تحقق اهداف پیامبر و ادامه دهنده‌ی راه و سیره‌ی آن حضرت می‌داند. از این ره‌گذر، خلافت در معنای حکومت بر مردم، قابل غضب و واگذاری است؛ ولی امامت معصوم و مقام خلیفه‌الهی، نه اکتسابی است و نه قابل غضب و تمام شدنی. شیعه تنها راه نجاتی را که مصون از خطاست، راه امیرالمومنین (ع) و ائمه معصومین عنوان می‌کند و از آن جا که مسأله‌ی ولایت و امامت نقشی مهم و تعیین‌کننده در دست‌یابی به سعادت و رستگاری ابدی و رهایی از آتش عذاب الهی ایفا می‌کند، نیاز به بحث و بررسی در این مورد همواره احساس می‌شود. از این رو «امامت تنها مسأله‌ی دیروز ما نیست، که مسأله‌ی امروز جهان اسلام و مسأله‌ی رهبری امت و عامل بقا و استمرار نبوت و بالأخره، مسأله‌ی سرنوشت اسلام است.» (۲۷)

پیامدهای شوم و ناگوار همین عدم پیروی از سنت پیامبر و عدم اتخاذ دین از منبع صحیح آن و پیروی از خلفای غیرالهی، همواره گریبان‌گیر امت اسلام بوده است و به راستی رها کردن باب علم نبوی و مخزن علم الهی و جداکننده‌ی حق از باطل و پیروی از جویندگان قدرت و ثروت و غاصبان مقام خلافت الهی حاصلی جز تفرقه و گمراهی ندارد.

ابوبکری که با مشرکین قمار می‌کند (۲۸) و از خوردن شراب نیز ابایی ندارد (۲۹) و یا فرمان تهاجم به خاندان پیامبر؟ ص؟ را صادر می‌کند (۳۰) و بر فراز منبر به دخت پیامبر گرامی اسلام، حضرت فاطمه زهرا؟ س؟ ناسزا می‌گوید و او را دروغ‌گو خطاب می‌کند (۳۱) و در حالی که معنی بعضی کلمات قرآن را نمی‌داند، آن را به رأی خود تفسیر می‌کند (۳۲)، یا عمری که با جماعتی به سوی خانه حضرت علی (ع) به راه می‌افتد و حرمت دخت پیامبر را می‌شکند و آتش برمی‌افروزد و حضرت علی

(ع) را به قتل تهدید می‌کند تا برای ابوبکر بیعت بگیرد(۳۳)؛ آن کسی که نقل حدیث از پیامبر را نهی می‌کند تا به زعم خود، مردم قرآن را رها نکنند!(۳۴) و به همین دلیل در زمان خلافت خود عبدالله بن مسعود و عدّه‌ای دیگر را به دلیل کثرت نقل احادیث پیامبر، در مدینه زندانی می‌کند(۳۵) و در زمان پیامبر، با آن که شراب تحریم شده است، شراب می‌خورد و می‌گوید: «اگر می‌ترسید شراب شما را مست کند، تندی آن را با مخلوط کردن با آب، بشکنید.»(۳۶) و یا آن عثمانی که ابوذر را - که در برابر چپاول‌های او از بیت المال تاب نیاورد- ریزه تبعید می‌کند(۳۷)، به روی کار می‌آیند و دیری نمی‌پاید که از اسلام ناب محمّدی تنها نامی بر سر زبان‌ها باقی می‌ماند.(۳۸)

بعد از اینان نیز معاویه - که سوگند یاد کرده بود، نام پیامبر را دفن کند(۳۹)- جعّالان حدیث را به کاخ خود فرا خواند تا با پول او تاریخ زندگانی و سنّت پیامبر تحریف گردد و احادیث دروغین در منقبت خلفا ساخته شود.(۴۰) و در اثر کج اندیشی و فهم نادرست از دین، چه بسیار بودند زهاد و صلحایی که برای رضای خدا به جعل حدیث رو آوردند!(۴۱)

بدین ترتیب کتب بسیاری در زمینه‌های مختلف بر پایه‌ی همین روایات دروغین ساخته شدند و رفته رفته مذاهب ساختگی یکی پس از دیگری ظهور یافته، مسلمانان را که از صراط مستقیم به دور مانده بودند، دچار تفرّق نمود و روز به روز پایه‌های اتّحاد اسلامی متزلزل تر شد. در حالی که طبق فرموده‌ی قرآن تنها راه رستگاری و ایجاد اتّحاد، اعتصام به حبل الله المتین، حضرت علی (ع) است: «واعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»(۴۲). پیامبر؟ ص؟ در تفسیر این آیه فرمود: «منظور از ریسمان خدا که باید به آن تمسک بجویند، علی (ع) و اهل بیت او هستند.»(۴۳)

آن حضرت در جای دیگری به حضرت علی (ع) فرمود: «ای علی! امت موسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه‌ی آن نجات‌یابنده بود و بقیّه جهنمی بودند و امت عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه نجات یافته بود و بقیّه گمراه. امت من نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه‌ی آنها نجات می‌یابد و بقیّه در آتش خواهند بود.» حضرت علی خدمت رسول اکرم عرض کرد: «ای رسول خدا! فرقه نجات‌یابنده کدام است؟» فرمودند: «آنهايي که روش تو و یاران تو را دارند و به آن تمسک می‌جویند.»(۴۴)

در حال حاضر نیز تنها راه بازگشت به وحدت اسلامی و جلوگیری از تفرّق بیشتر، میان جامعه عظیم مسلمانان، شناخت دقیق سیره و سنّت پیامبر و کشف حقیقت از میان انبوه کتب است و این وحدت اسلامی «به معنی مصالحه و سازش در مسائل عقلی و استدلالی و داد و ستد امتیازات نیست.»(۴۵) و نه این است که «فرقه‌های اسلامی به خاطر اتّحاد اسلامی، از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح، مشترکات همه‌ی فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه این کار نه منطقی است و نه عملی.»(۴۶) بلکه بدین معنی است که فرقه‌های اسلامی باید در عین اختلافاتی که با هم دارند به واسطه‌ی مشترکات بیشتری که در میان آنان است، در مقابل دشمنان اسلام در یک صف جبهه‌بندی کنند و روشن است که جبهه‌گیری در برابر دشمن مشترک با دفاع از عقائد خود و انتقاد از مذاهب آنان و فراخواندن آنان به عقیده‌ی خویش، به هیچ وجه منافات ندارد و از این طریق با ایجاد حسن تفاهم، به دور از اعمال و سخنانی که احساسات و تعصّبات مخالف را برمی‌انگیزد با بحث علمی و منطقی حقائق ناب اسلامی مطرح می‌شود و آن چه که موجب تحقّق این مهم خواهد بود، پرهیز از تهمت و افترا از سوی علمای هر دو مذهب است. برخی علمای سنّی با استفاده از قدرت حاکم بر جامعه مسلمانان - که اکثراً سنّی‌اند- شیعیان را به باد تهمت و ناسزا گرفته‌اند و چه بسیار شیعیانی که به دلیل همین اکاذیب، بی هیچ گناهی خونشان ریخته شده و اموالشان به یغما رفته است.

ابن عبد ربّه از علمای اهل سنت در العقد الفرید می‌نویسد: «رافضیان (شیعیان)، یهود امت اسلام هستند و همان طور که یهود،

دشمن مسیحیت است، شیعیان هم دشمن اسلام‌اند!» و «یهودیان تورات را تحریف کرده‌اند و شیعیان قرآن را!» (۴۷) و یا ابن حزم در کتاب خویش می‌نویسد: «شیعیان معتقدند که آیات بسیاری از قرآن کاسته شده و آیات بسیاری به آن اضافه گردیده و امامیه، ازدواج دائم با ۹ زن را جایز می‌دانند!» و «داوود جوازی - که از بزرگان متکلمین شیعه است - می‌گوید که خدا مانند انسان گوشت و خون دارد!» (۴۸)

در جلد سوم الغدیر، ۱۶ کتاب که در آنها به شیعه نسبت‌های ناروا داده‌اند، معرفی شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بعضاً شیعیانی نیز هستند که همه‌ی سنّیان را ناصبی و جزء خوارج می‌دانند و به آنان به دیده‌ی عداوت می‌نگرند و بر همه مسلمانان است که با این قلم‌های مسموم - که حاصلی جز پراکندن بذر نفرت و کینه بین مسلمانان ندارند - به مبارزه برخیزند و نگذارند اتحاد امت اسلامی و دوستی و مهربانی میان فرقه‌های مختلف اسلامی در برابر دشمنان، دست‌خوش این اکاذیب و ناسزاها گردد و آن چه که در تحقّق هر چه بیشتر این هدف می‌تواند الگوی ما شیعیان باشد، سیره‌ی امیرمؤمنان علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) است.

حضرت علی (ع) با آنکه خلافت را طبق نصّ پیامبر حق مسلم خویش می‌دانست و در خطبه‌ها و مناشدات خویش - تا آن جا که امکان داشت و باعث دودستگی و جنگ‌افروزی میان مسلمین نبود - این مطلب را بیان می‌نمود؛ ولی هیچ گاه از جامعه‌ی مسلمین جدا نشد و هم چون یک برادر دل‌سوز و خیرخواه، مسلمانان را راهنمایی و مصالح جامعه‌ی مسلمین و اشتباهات خلفا را به آنان گوش‌زد می‌کرد؛ تا آن جا که بارها و بارها عمر گفت: «لو لا علیّ لهلك عمر.» (۴۹)

اسناد:

۱- الغدیر ۷ (الخلافة عندنا أمره الهیة).

۲- بزرگانی از شیعه چون مرحوم میرحامد حسین هندی (در عبقات الأنوار) و علامه‌ی امینی (در کتاب پیراج الغدیر)، اسناد و مدارک و راویان این حدیث را جمع‌آوری کرده‌اند و هم‌چنین علمایی از اهل تسنّن نیز به این کار پرداخته‌اند.

۳- تعلیق هداية العقول إلى غاية السؤل ۲:۳۰، الغدیر ۳۰۷:۱.

۴- اسنی المطالب: ۴۸؛ علامه‌ی امینی بسیاری از این گونه اظهار نظرها، از علمای طراز اول سنّی را در مجلّدات کتاب شریف الغدیر آورده است.

۵- رک، الغدیر ۱.

۶- از جمله: آیات وارد شده در آن روز، سؤال پیامبر از مردم درباره‌ی اولی به نفس بودن خویش و شهادت مردم در مورد یگانگی خداوند و رسالت حضرت محمّد، هم‌ردیف شمردن ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) با اعتقاد به توحید و نبوت، دعای پیامبر در حقّ کسانی که ولایت حضرت علی را می‌پذیرند و نفرین مخالفان و دشمنان آن حضرت و تهنیت گفتن و بیعت مردم پس از ایراد خطبه. علامه‌ی امینی در جلد اول الغدیر، ۲۰ دلیل برای این مطلب ارائه می‌دهد.

۷- آیات اکمال (مائده: ۳) و ابلاغ (مائده: ۶۷) که مورد اجماع فریقین است.

۸- در کتب حدیث سنّیان مذکور است که پیامبر در شب معراج، طبق فرمان خداوند از پیامبران الهی پرسید: «چه گونه و برای چه چیز بعثت یافتید؟» گفتند: «برای بیان یک‌تایی خدا و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب برانگیخته شدیم.»؛ رک، حلیة الأولیاء، کفایة الطالب: ۲۳ (باب ۵).

۹- حدیث «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، گواه این مدعاست.

۱۰- امام رضا (ع) در این باره می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَبُولِهِمْ وِلَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ فِي

سُجُودِهِمْ لَادَمَ وَ مَثَل مَنْ أَبِي وَ لَإِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْغَدِيرِ مَثَلُ إِبْلِيسَ.» عوالم ۲۲۴:۱۵ (باب ۳).

۱۱- وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (ای پیامبر! خاندان نزدیک خود را بیم ده). شعراء: ۲۱۴.

۱۲- مسند أحمد ۱:۱۱۱، تفسیر طبری ۱۹:۶۸، أسباب النزول واحدی: ۲۷۶، تفسیر بیضاوی ۴:۹۶، کنز العمال ۶:۳۹۶ و.... برای دست یابی به دیگر مدارک، رک، إحقاق الحق ۵:۵۶۰ و همان ۱۴:۴۲۳.

۱۳- علمای بسیاری از شیعیان هم چون علامه‌ی امینی در الغدير، قاضی نورالله شوشتری در إحقاق الحق، علامه سید هاشم بحرانی در علی و السُّنَّة و... به گردآوری این احادیث پرداخته‌اند و نیز علمایی از اهل سنت اقدام به تألیف کتاب‌هایی در باب مناقب و فضایل حضرت علی (ع) و اهل بیت نموده‌اند. از جمله: ینابیع المودَّة اثر شیخ سلیمان قندوزی حنفی، مناقب علی بن ابی طالب اثر ابن مغزلی شافعی (م ۴۸۳). در کتب اهل سنت آمده است: «لَوْ أَنَّ الرِّیَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مَدَادٌ وَ الْجَنَّ حُسَابٌ وَ الْإِنْسَ كُتَّابٌ مَا أَحْصَا فِضَائِلَ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ ابْنِ طَالِبٍ (ع)». کفایة الطالب: ۱۲۳ و مناقب خوارزمی: ۱۸.

۱۴- مرحوم میرحامد حسین هندی در عبقات الأنوار، این حدیث را از حدود دویست نفر از علمای سنی نقل کرده است. رک، صحیح مسلم ۷:۱۳۲، صحیح ترمذی ۲:۲۰۸، مستدرک حاکم ۳: ۱۰۹ و....

۱۵- صحیح بخاری (کتاب العلم) و شرح البخاری کرمانی ۱:۱۲۷ و.... این جمله اولین بار از عمر نقل شده است.

۱۶- در روایات بسیار دیگری مشخص شده است که اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند. به عنوان مثال حدیث کسا در ذیل آیه‌ی تطهیر (در صحیح مسلم، از عایشه نقل شده است و بر عصمت عده‌ای از خویشان پیامبر صراحت دارد که این عده جز حضرت علی و حضرت فاطمه و دو پسر بزرگوارشان نیستند. رک، مستدرک حاکم ۳: ۱۴۶، صحیح ترمذی ۴:۴۶۷، ۲:۳۹۳، مسند احمد ۶:۳۱۳ و....

۱۷- در کتاب عبقات الأنوار، این حدیث از حدود ۹۰ نفر از مشاهیر علمای اهل سنت نقل شده است. این مدارک در إحقاق الحق نیز موجود است.

۱۸- رشفة الصّادی: ۲۵ (سید شهاب‌الدین شافعی)، ینابیع المودَّة: ۱۱۴ و....

۱۹- حلیة الأولیاء: ۶۶ و ۶۷.

۲۰- مناقب خوارزمی: ۲۴۸، مستدرک حاکم ۳: ۱۱۹، منتخب تاریخ دمشق ۶: ۱۰۷، تاریخ بغداد ۱۴: ۳۲۱ و نیز رک، مجمع الزوائد ۹: ۱۰۲، خصائص طبری، کفایة الطالب: ۷۹، مناقب خطیب: ۱۲۴، نزل السائرین، کنز العمال ۶: ۱۵۵، فرائد السمطين ۱: ۳۶، نور الأبصار: ۷۳، الصّواعق المحرّقة.

۲۱- حلیة الأولیاء: ۶۳، کفایة الطالب شافعی: ۹۳، مقتل الحسین (ع) خوارزمی ۱، مناقب حافظ بن مردویه و....

۲۲- حلیة الأولیاء: ۸۶ و تاریخ حافظ خطیب البغدادی ۴: ۴۱۰. توجه شود که لفظ «من بعدی» در این حدیث و سایر احادیث مشابه دلیل دیگری است که ولی به معنی صاحب اختیار و امام است؛ زیرا اگر به معنی دوست و یاور و ناصر باشد، این مقام در زمان حیات رسول اکرم نیز برای حضرت علی (ع) بوده است.

۲۳- نزل السائرین، مناقب الخطیب، مقتل الحسین ۱: ۳۷؛ احادیث متعددی با الفاظ و عناوین مختلف، با همین مفهوم در کتب سنیان موجود است.

۲۴- الصّافات (۳۷): ۲۴.

۲۵- فردوس الأخبار (ذیل همان آیه‌ی شریفه)، أسباب النزول (در حاشیه تفسیر جلالین، ذیل آیه‌ی شریفه)، رشفة الصّادی: ۲۴، الصّواعق المحرّقة: ۹۱.

۲۶- مسند احمد ۳:۳۴۶، صحیح بخاری ۱:۳۲ و....

۲۷- امامت و رهبری: ۱۳ (استاد شهید مطهری)

۲۸- أحكام القرآن ۱:۳۸۸، كشف الغمّة ۲:۱۸۸.

۲۹- الأصابة ۴:۲۲.

۳۰- تاریخ أیبالفداء ۱:۱۵۶، العقد الفرید ۲:۲۵۳.

۳۱- شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید ۸۰:۴ (چاپ قدیم).

۳۲- سنن دارمی ۲:۳۶۵، سنن بیهقی ۶:۲۲۳، تفسیر ابن کثیر ۱:۴۶۰، اعلام الموقّنین ۱:۸۲.

۳۳- تاریخ ابی الفداء ۱:۱۵۶، الإمامة و السياسة ۱:۱۲، تاریخ طبری ۳:۱۹۸، شرح نهج البلاغه ۱:۱۳۴، أنساب الأشراف ۱:۵۸۶،

إثبات الوصیة طبری: ۱۲۴ و....

۳۴- سنن دارمی ۱:۸۵، مستدرک الصحیحین ۱:۱۰۲.

۳۵- مستدرک الصحیحین ۱:۱۱۰، تذکرة الحفاظ ۱:۷، مجمع الزوائد ۱:۱۴۹.

۳۶- أحكام القرآن ۲:۵۶۵، جامع مسانید ۲:۱۹۲، کنز العمال ۳:۱۱۰، حاشیه ی سنن بیهقی ۸:۳۰۶، محاضرات راغب ۱:۳۰۹ و سنن

بیهقی ۸:۲۹۹.

۳۷- صحیح بخاری ۳:۷ (کتاب زکاة)، أنساب الأشراف ۵:۵۲-۵۴، فتح الباری ۳:۲۱۳، کامل ابن اثیر ۳:۴۳، الغدیر ۸: خوارزمی در

کتاب مناقب خود از رسول خدا درباره ابوذر نقل می کند که زمین کسی را بر خود نداشته و آسمان نیلگون بر سر کسی سایه

نینداخته که راستگو تر از ابوذر باشد.

۳۸- در کتاب الغدیر (ج ۶-۹) از طریق اهل سنت، مطاعن ابوبکر و عمر و عثمان و بدعت های اینان در سنت پیامبر و

مخالفت هایشان با سیره ی رسول اکرم و اقوال صحابه در مورد آنان و فضایلی که راویان کذاب برای آنان جعل کرده اند، به

طور مفصل مورد بررسی قرار گرفته است.

۳۹- مروج الذهب ۲:۳۴۱ و ۳۴۲، الأخبار الموقّیات: ۵۷۶، شرح نهج البلاغه ۱:۴۶۳ (چاپ قدیم)، الغدیر ۱۰:۲۸۳.

۴۰- شرح نهج البلاغه ۳:۳۸۵ (چاپ قدیم)، الغدیر ۱۱:۷۳.

۴۱- صحیح مسلم ۱:۱۳، تاریخ بغداد ۲:۹۸.

۴۲- آل عمران (۳): ۱۳۰.

۴۳- الصواعق المحرّقة: ۹۳، ینایع المودّة: ۱۱۸ و ۱۱۹ و....

۴۴- الإصابة فی تمییز الصحابة ۲:۱۷۴، ینایع المودّة؛ رک، عبقات الأنوار ۵:۱۰۶.

۴۵- در راه تفاهم: ۱۰ (علامه سیّد عبدالحسین شرف الدین).

۴۶- امامت و رهبری: ۱۷ (شهید مطهری).

۴۷- رک، العقد الفرید ۱:۲۶۸.

۴۸- الفِصل فی المِلل و الأهواء و النحل ۴:۱۸۱ و ۱۸۲.

۴۹- این جمله بیش از هفتاد بار از عمر نقل شده است. رک، مسند احمد بن حنبل ۱:۱۴۰ و ۱۵۴، مناقب الخطیب: ۴۸، الغدیر: ۶.

افسانه یار غار بودن ابی بکر

کسی که با پیامبر(ص) درون غار بوده ابی بکر نبوده است!

مقدمه:

گاهی وقت ها اهل سنت فضایی را برای برخی اصحاب می شمارند که معلوم نیست توسط چه کسانی جعل و پرداخته شده اند. یکی از این داستان های ساختگی قضیه غار است که می گویند ابوبکر در شبی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده اند با پیامبر درون غار رفته است. و آیه ۴۰ سوره توبه را به ابی بکر نسبت می دهند. و می گویند یکی از آن دو نفری که درون غار بوده ابی بکر است. شدت تبلیغات و تعصب روی این قضیه چنان تاثیری بر برخی از آن ها گذاشته که این را دلیلی بر فضیلت ابی بکر بر دیگر اصحاب و حتی جانشینی پیامبر می دانند.

اما با تحقیقی که استاد محترم جناب نجاج الطایی در کتاب صاحب الغار ابی بکر ام رجل آخر؟ انجام داده است ثابت کرده که این هم یکی دیگر از افسانه هایی است که در فضیلت ابی بکر ساخته شده است. که در این مقاله به برخی از این دلایل اشاره شده است. البته ما در این جا اشاره ای به نفر دوم که همراه پیامبر وارد غار شده اشاره نمی کنیم و خوانندگان محترم را به این کتاب ارجاع می دهیم. و لازم به ذکر است که من بارها این ماجرا را با برادران اهل سنت به بحث و مناظره گذاشته ام ولی آن ها هرگز نتوانستند به من پاسخ قانع کننده بدهند.

و اینک برخی از این دلایل را در پایین اشاره می کنم:

۱- پیامبر(ص) در طول حیاتشان فرمودند که ابوبکر با من درون غار بوده است:

بالاخره پیامبر به عنوان یکی از آن دو نفر که در غار بودند باید جایی به این مطلب اذعان می فرمود که من و ابوبکر با هم وارد غار شدیم اما هرگز چنین چیزی وجود ندارد. چرا؟؟؟

۲- ابی بکر هم در طول حیاتش نگفته که من با پیامبر به غار رفته ام:

آن چه مسلم است این است که بالاخره یا پیامبر و یا ابی بکر که با هم در آن شب تاریک هجرت کرده اند باید بعدها بگویند و از خاطرات آن شب دیگر صحابه را آگاه کنند اما می بینیم که نه پیامبر به چنین مطلبی اعتراف داشته و نه خود ابی بکر چنین چیزی بیان کرده است. چرا؟ جز این است که به جعلی بودن این قضیه پی می بریم.

۳- فرزندان ابی بکر هم نگفته اند که پدر ما با پیامبر درون غار رفته است:

و جالب تر این که فرزندان ابی بکر هم چنین قضیه ای را بیان نکرده اند و معلوم نیست که این قضیه را چه کسانی درست کرده و در امت اسلام پخش کرده اند. اما آن چه مسلم است این است که بعد از شهادت پیامبر باید چنین وقایعی ساخته شده باشد چرا که اسباب جعل فضیلت برای صحابه فراهم بوده است.

۴- کفار و مشرکین مکه هم به همراهی ابوبکر با پیامبر اعتراف نکرده اند:

به خصوص آنکه بلاذری در کتاب خودش روایت صحیحی را نقل کرده است که:

کرز قیافه شناس که تعقیب کنندگان را تا غار رسانده است آثار قدم پیامبر را در جلوی غار مشاهده کرده ولی او و عبدالعزی فرزندان ابوبکر اثر قدم ابوبکر را در نزدیکی غار ندیده اند.

این روایت را راوندی هم تایید کرده است.

آقایان اهل سنت معلوم است چه کسی گفته ابی بکر با پیامبر درون غار رفته است که عالم اسلام را پر از سر و صدای آن کرده اید؟؟؟ به خصوص آن که:

۵- ابوبکر با عمر هجرت کرده بود نه با پیامبر(ص):

در کتاب بخاری آمده است که:

ابوبکر و عمر و سالم غلام ابی حذیفه و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع از مکه به مدینه مهاجرت کردند و در راه نماز جماعت را به امامت سالم خواندند.

متن حدیث اول:

حدثنا عثمان بن صالح: حدثنا عبدالله بن وهب: اخبرني ابن جريج: ان نافعاً اخبره: ان ابن عمر رضی الله عنهما اخبره قال:

كان سالم مولى ابی حذیفه يوم المهاجرين الاولين و اصحاب النبي(ص) في مسجد قبا، فيهم ابوبكر وعمر و ابو سلمه و زید و عامر بن ربیع.

ترجمه: سالم غلام ابی حذیفه - روزی که مهاجرین هجرت کردند - و اصحاب پیامبر در مسجد قبا بودند که در میان آن ها ابی بکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع بود.

کتاب بخاری رقم ۷۱۷۵ باب استقضای الموالی و استعمالهم.

متن حدیث دوم:

حدثنا: ابراهيم بن المنذر قال: حدثنا انس بن عياض، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر قال: لما قدم المهاجرين الاولون

العصبه - موضع بقبا - قبل مقدم رسول الله(ص) كان يومهم سالم مولى ابی حذیفه، وكان اكثرهم قرآناً

ترجمه: هنگامی که اولین مهاجرین رسیدند به عصبه - موضعی در مسجد قبا - قبل از آن که رسول خدا بیایند سالم غلام ابی حذیفه (بر اصحاب) امام شد چرا که او از همه بیشتر قرآن را بلد بود.

کتاب بخاری رقم ۶۹۲.

توضیح دو حدیث بالا:

اگر با دید منصفانه ای نگاه کنیم می بینیم که حدیث ۶۹۲ و حدیث ۷۱۷۵:

۱- هر دو از نافع از ابن عمر هستند.

۲- هر دو اشاره به امامت سالم غلام ابی حذیفه دارند.

۳- هر دو در یک مسجد و آن هم مسجد قبا هستند.

۴- مامومین هم در هر دو حدیث که به سالم اقتدا کرده اند مهاجرین اولین را دارند که ابوبکر هم

(طبق حدیث ۷۱۷۵) در میان آن هاست.

نتیجه:

حدیث ۷۱۷۵ مکمل حدیث ۶۹۲ است. که نام تعداد بیشتری از افراد را ذکر کرده است و هرگز به بعد از هجرت ارتباط ندارد.

و به راستی چگونه بعد از هجرت سالم امام مهاجرین و اصحاب در مسجد قبا باشد در حالی که پیامبر آنجاست. از این دو

حدیث فهمیده می شود که ابن عمر اولی را زمانی بیان کرده که هنوز مسجد قبا ساخته نشده و در آن لفظ موضع بقبا را بیان

کرده است. و حدیث دوم را زمانی بیان کرده که مسجد را ساخته بودند و او هم گفته در همین جا یعنی "فی مسجد قبا" آن نماز جماعت اتفاق افتاده است.

۶- اصلاً آیه قرآنی در شان ابی بکر نازل نشده است:

با این که برادران اهل سنت خیلی متعصبانه روی داستان غار تکیه دارند و آیه ۴۰ سوره توبه معروف به آیه غار را به ابی بکر نسبت می دهند اما می بینیم که مادرشان عایشه چنین مطلبی را انکار کرده است. از عایشه نقل شده است که گفت:

"هرگز در مورد ما (خانواده) قرآنی نازل نشده است."

۱- بخاری ج ۶ ص ۴۲ چاپ دارالفکر بیروت.

۲- تاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۹۹.

۳- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۹۶.

که واضح است دارد این مطلب را تایید می کند که در شان و منزلت خانواده اش (ابوبکر و...) آیه قرآنی نازل نشده است. چرا که اگر منظور از "ما" در این گفته، او و پیامبر و... باشد که حرفش غلط است. زیرا خدا در قرآن پیامبرش را ستوده است. و آیه هایی نازل کرده است. اگر منظور به عنوان یکی از همسران پیامبر گفته باشد که باز غلط است چرا که خدا در قرآن گروه همسران را مورد خطاب قرار داده است. و آیه هایی برای آن ها نازل کرده است. چه به صورت دستوری و یا هر نوع دیگر.

پس معلوم می شود که منظور او از "ما" خانواده اش است و آن هم از حالت گفتار پیدا است که منظورش این است که در شان و منزلت آن ها آیه ای نازل نشده نه در مورد مطاعنشان. چرا که این عبارت را در مسجد و جلوی همه اصحاب بیان کرده و هیچ کس هم انکار نکرده است.

۷- پسر ابی بکر جزئی تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابی بکر همراه ابوبکر بود:

عبد الرحمان پسر ابوبکر که عبد العزی هم نامیده می شد یک فرد کافر معاند و محارب اسلام بود.

تاریخ ابن عساکر ج ۱۳ ص ۲۸۰.

و در آن روزها که مرد بالغی بود یکی از مشرکین بود که پیامبر خدا را تعقیب می کرد. حتی در جنگ بدر هم در صفوف کافران بود. او هم جزئی تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابوبکر هم زندگی می کرد.

مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ترجمه عبدالرحمان ابن ابی بکر و نیز اسد الغابه شرح حال همین عبدالرحمان.

سوال: طبق داستان غار که اهل سنت می گویند پیامبر آن روز به خانه ابوبکر رفته و با او وعده گذاشته است. چگونه با وجود عبدالرحمان (عبد العزی) چنین قضیه ای امکان دارد؟؟؟

سوال:

چرا علمای شیعه در کتاب های خود چنین قضیه ای را در ظاهر پذیرفته اند و نوشته اند؟؟

در جواب باید گفت: شیعه از حق پیروی می کند و جز فقه و احکام در هیچ مقوله دیگری از کسی تقلید نمی کند مباحث اعتقادی و تاریخی در این مکتب باید تحقیقی پذیرفته شوند. و به صرف تقلید از علما و... هیچ مبحث تاریخی امکان وجود پیدا نمی کند. و مباحث فقهی و احکام فروع دین در تشیع تقلیدی هستند. این داستان که یک قضیه تاریخی است اصلاً ارتباطی به دین و مذهب ندارد و باید با تحقیق صحت آن بررسی شود.

اما اگر علمای شیعه این حرف را زده اند بدلیل شدت تبلیغات اهل سنت بوده و الا آنان چنین قضیه ای را ثابت نکرده اند و

موضوع اعتقادی قرار نداده اند. یا بر روی آن فتوی صادر نکرده اند و سندی برای آن ذکر نکرده اند. و مطالب بدون دلیل و سند که با قرآن هم مغایر باشد در مکتب شیعه جایگاهش معلوم است. ولی برای رد حرفهای اهل سنت و بدلیل کثرت گفته های آن ها نقل کرده اند در عین اینکه فضیلت بودن آن را انکار کرده اند و بر اساس اصول دینی آن را هرگز فضیلتی برای ابوبکر نمی دانستند. و واضح است مطلبی که این گونه بدون سند و درستی در کتاب ها نقل شود از اعتبار خارج است. و ممکن است هم خلاف آن بعدها ثابت شود. اما همان گونه که گفتیم بدلیل غیر مذهبی بودن قضیه و تاریخی بودن آن نقل آن در کتاب های شیعه ضروری به مکتب شیعه نمی زند و در عین حال برتری برای عقیده اهل سنت بوجود نمی آورد. چرا که بدون سند و صرف بیان گفتاری بدون تحقیق است.

اما اگر نگاهی به فضایل امیرالمومنین (ع) بکنیم - که شیعه اینقدر به آن ها اهمیت می دهد - همه به این خاطر است که از زبان مبارک پیامبر (ص) نقل شده و با اسناد محکم و دلایل قطعی بدست ما رسیده است. نه بدلیل تبلیغات و یا ساخته های ذهنی موهوم. و از این رو مهم هستند چون ساخته دست برخی افراد عمری نیستند.

پیامدهای منفی کشورگشائی های خلفای سه گانه

پیامدهای منفی کشورگشائی های خلفای سه گانه

عده ای از متفکران و اسلام شناسان کج اندیش و کوتاه نظر برآنند که فتوحات و کشورگشایی های خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) در مدت بیست و پنج سال حکومت غاصبانه خدمتی به اسلام و مسلمین بوده و توسعه چشم گیری برای اسلام محسوب می گردد که بعدها در زمان هیچ یک از خلفای اموی یا عباسی چنین توسعه ای تحقق نیافت. لیکن ما معتقدیم که فتوحات نه تنها به نفع اسلام نبود بلکه موجب شد ضربه های بزرگی به پیکر اسلام وارد شود. از این رو لازم است با تأمل حوادث تاریخ صدر اسلام را دقیق بررسی کنیم تا روشن شود فتوحات و کشورگشایی ها در عصر خلفای سه گانه چه پیامدهایی به دنبال داشته است. [۱]

الف) پیامدهای فتوحات بر مردمی که سرزمین هایشان فتح می شد.

تاریخ اسلام نشان می دهد که به دنبال این فتوحات، از طرف هیئت حاکمه ای که توسط خلیفه مشخص می شد هیچگونه اهمیتی در جهت ارشاد، آموزش و پرورش و تربیت صحیح اسلامی مردم صورت نمی گرفت تا اعتقاد به اسلام در درون آن ها رسوخ کرده و به صورت یک نیروی عقیدتی درآید که بتواند روح مغلوبین را با مفاهیم و خصائص اسلامی غنا بخشد و در سازندگی و تکامل انسان ها مؤثر گردد. اگر چه در خلال بیست سال، دامنه نفوذ اسلام به طوری گسترش یافت که سرزمین اسلامی چندین برابر فتوحات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گردید. لیکن اختلاف بین فتوحات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خلفا از زمین تا آسمان بود، چرا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در فتوحاتش به اظهار کردن مسلمانی و جاری نمودن شهادتین و انجام بعضی از شعائر و ظواهر اسلامی به طور سطحی قناعت نمی کرد، بلکه برای مردم آن بلاد معلمین و مربیانی اعزام می نمود تا ضمن آموزش کتاب خدا و عقاید صحیح و بیان احکام دینی، آنان را ارشاد و موعظه کنند. اما در فتوحات خلفای سه گانه هیچ برنامه ای برای تعلیم و تربیت و هدایت و ارشاد مردم در نظر گرفته نمی شد و هیچ نیروی ورزیده ای برای تبلیغ دین و آموزش احکام به سرزمین های فتح شده اعزام نمی گردید و به این امر مهم و حیاتی هیچ اهمیتی داده نمی شد.

در این کشور گشایی‌ها تنها از تسلیم شدگان می‌خواستند به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهادت دهند و بعضی از تکالیف و شعائر اسلامی را به صورت ظاهری و صوری بدون اینکه در دل آنان رسوخ کرده باشد، انجام دهند، از این روست که می‌بینم بسیاری از مناطقی که توسط مسلمانان فتح می‌شد پس از مدت زمان اندکی به کفر و عصیان برمی‌گشتند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از سوی خدا مأمور بود که از مردم زمانه خویش هم اسلام را بخواهد هم ایمان را اما خلفا و فاتحان اسلامی از مردم فقط ظاهر مسلمانی را می‌خواستند و بس، و ما این سهل‌انگاری غیر قابل اغماض را در میان قریش و دیگران به وضوح می‌بینیم، حتی بیشتر صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز همین روش را در پیش گرفتند. چنانچه موسی بن یسار می‌گویند: اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیابانگردهای خشنی بودند ما ایرانیان که آمدیم، دین اسلام را خالص گرداندیم.

بدین ترتیب مردمی که سرزمینشان پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فتح می‌شد بر همان آداب و رسوم و مفاهیم جاهلی که بر حرکات و سکنات آنها حاکم بود و نیز روابط و مناسبات اجتماعی خود به طور عام باقی می‌ماندند و اسلام نه در جانشان نفوذ می‌کرد نه در ضمیرشان ریشه می‌دواند تا چه رسد به اینکه اسلام بر آنان حکمفرما باشد یا محرک آنان در امور دینی و معنوی گردد.

چنانکه در متون تاریخی بررسی می‌کنیم آثار و عواقب دراز مدت این پدیده جاهلانه (کشورگشایی‌های خلفا) بسیار تأسف آور و به طور کامل به زیان اسلام بود؛ زیرا آنان که از این فتوحات بهره برداری می‌کردند و از اسلام جز اسمی و از دین جز رسمی سراغ نداشتند تمامی آداب و رسوم جاهلی و انحرافات و طمع ورزی‌های شخصی و کارهای غیر انسانی را در لباس اسلام و تحت نام دین به مردم القاء می‌کردند و زیر سایبان امن دین تمام فسادها و ناهنجاری‌ها را به نام دین و با مجوزی که خود از دین صادر می‌کردند به مردم تحمیل می‌نمودند.

مؤید مطلب این که اسلام ناب در نفوس بسیاری از حاکمان و اعوان و انصارشان که به خاطر مصاحبت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و رؤیت آن حضرت، در میان توده مردم مکان و منزلتی داشتند هیچ گاه رسوخ نکرده بود و بر انحرافات، و آداب و رسوم جاهلیت باقی بودند و از مقام و موقعیت خود در راه تثبیت آن از هیچ کوششی دست برنداشتند، حتی از راه جعل حدیث و نسبت دادن آن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خود و اعمال ناپسند و جاهلانه خود را موجه جلوه می‌دادند.

خلاصه اینکه: گسترش اسلام و نشر تعالیم عالی آن، به هیچ وجه مورد اهتمام و کوشش آنان نبود. هر گاه اسلام مردم ظاهری و بدون بُعد عقیدتی و عاری از هر گونه اصول قواعد علمی و فرهنگی باشد این اسلام به تدریج متلاشی خواهد شد و در حرکات و مواضع انسانی هیچ اثری نخواهد داشت و بدتر از آن این که مردم به چنین اسلامی عادت می‌کنند و اسلام به صورتی در نظرشان جلوه خواهد کرد که هیچ منافاتی با انواع انحرافات و جنایات غیر انسانی نداشته باشد. مصیبت بزرگی که از این فتوحات دامنگیر اسلام شد اول این بود که تمام اعمال و رفتار ناشایست حکام و فرماندهان به ظاهر مسلمان به حساب دین اسلام و آئین پیامبر گذاشته می‌شد و دوم اینکه هدایت این مردم به سوی اسلام اصیل در دراز مدت کاری مشکل و طاقت فرسا بود. در حالی که خلفا می‌توانستند با تأسی به رسول خدا و پیروی از روش آن حضرت جلوی بسیاری از این مصائب و مشکلات را بگیرند و علاج واقعه را قبل از وقوع بنمایند.

از سوی دیگر چنین جامعه‌ای از امنیت و مصونیت کافی برخوردار نخواهد بود که آنرا از گزند حوادث و دستبرد اشراک و بیگانگان حفظ کند و برای مردم هیچ گونه التزام و تعهدی برای رعایت حقوق دیگران و برقراری عدالت و انصاف در جامعه

وجود نداشت. با مراجعه به تاریخ و تفحص دقیق متون تاریخی به این نکته مهم پی می‌بریم که اثرات مضر و زیان بار غضب خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و فتوحات خلفای سه گانه تا زمان‌های طولانی باقی ماند و در وقایع مهم تاریخی انعکاس‌های وسیعی از آن دیده می‌شد مثلاً در جنگ صفین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عدی بن حاتم فرمود: ...
وای بر تو، عموم کسانی که امروز با من هستند، بر من عصیان می‌ورزند و نافرمانی من می‌کنند. اما معاویه در میان کسانی است که از او اطاعت می‌کنند و فرمانش را می‌برند.

به گواهی تاریخ مردم در مورد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اکراه داشتند و در دل شک و تردید، دل به دنیا بسته بودند، افراد مخلص در میانشان کم بود. مردم بصره با او مخالف بودند و کینه‌اش را به دل داشتند اکثر کوفیان و قزاق آن در مقابل او قرار می‌گرفتند و مردم شام و اکثر قریش هم از حضرت دل خوشی نداشتند.

از طرفی در آن زمان رفتار حکام با مردم عموماً اسلامی نبود نگاهی گذرا به چگونگی تعامل آنان با مردم برای ترسیم سیمای آن کافی است.

اهالی آفریقا نسبت به سایر ممالک بسیار مطیع و آرام و فرمانبردار بودند تا زمان هشام بن عبدالملک که در آن زمان اعیان و مبلغین عراقی در آفریقا رخنه کردند. آنها با مشورت و تبلیغ عراقیان دست به عصیان زدند و پراکنده شدند که تا به امروز باقی مانده‌اند.

آنها چنین می‌گفتند: به سبب جرم و جنایت عمال هرگز با اولیاء امور خود مخالفت نمی‌کنیم. مبلغین عراقی به آنها گفتند این عمال و حکام تبه‌کار به امر و اراده پیشوایان منصوب می‌شوند و آنها مقصر و مسئول هستند. اهالی آفریقا گفتند باید آنها را امتحان کنیم.

عده‌ای حدود بیست و پنج نفر مرد به نمایندگی مردم آفریقا نزد هشام رفتند اما به آنها اجازه ملاقات ندادند ناگزیر بر یکی از بزرگان دربار وارد شدند و به او گفتند که به امیرالمؤمنین بگو: امیر ما با لشگری که از ما و سربازان خود تشکیل داده به جنگ می‌رود چون غنایم به دست می‌آورد ما را محروم کرده، آنها را منحصر به لشکر خود می‌کند و آنگاه می‌گوید: شما در این محرومیت بیشتر ثواب می‌برید. و چون بخواهیم یک شهر یا قلعه را فتح کنیم او ما را بر سایرین مقدم می‌دارد که سپر لشکر او شویم، آنگاه می‌گوید: اجر و ثواب شما در این جانفشانی بیشتر است. از این گذشته لشگریان شکم گوسفندان را زنده زنده می‌شکافند و بره‌ها را از شکم آنها بیرون آورده، پوست می‌کنند و می‌گویند: از این پوست برای خلیفه پوستین تهیه می‌کنیم. برای یک پوست هزار میش را می‌کشند و ما این کارها را تحمل کردیم آنها هر دوشیزه زیبا را از میان ما می‌ربایند؛ ما پس از این ظلم و تجاوز اعتراض کرده گفتیم ما چنین کاری در کتاب خدا و سنت رسول الله ندیده‌ایم، ما هم مسلمانیم. اکنون آمده‌ایم بدانیم آیا این کارها به امر و دستور خلیفه انجام می‌گیرد یا نه؟ آنها مدتی در آنجا بدون نتیجه اقامت کردند تا آنکه زاد و راحله آنها تمام شد و ناامید شدند. آنگاه صورتی از اسامی خود را نوشته، به وزرا دادند و گفتند: اگر خلیفه راجع به ما پرسید خبر دهید که ما از آفریقا آمدیم و ناامید برگشتیم.

آنگاه سوی آفریقا رهسپار شدند. اول کاری که کردند عامل خلیفه را کشتند و پرچم تمرد و عصیان را برافراشتند و بر آفریقا مستولی شدند خبر شورش به خلیفه رسید وضع و حال نمایندگان را پرسید. اسامی را به او دادند، دانست که این عده همان کسانی هستند که بر ضد او قیام کردند.

امثال این مطلب آنقدر زیاد است که مجال تتبع و استقصای آن نیست. به همین خاطر بود که مقاومت مردم در سرزمین‌های فتح شده شدیدتر شد و بسیاری از آنان پیمان شکستند به نحوی که مسلمین مجبور شدند بسیاری از مناطق را بیش از یک بار

فتح کنند.

ب) آثار فتوحات بر فاتحان

روش‌هایی همچون برتری بخشیدن عرب بر عجم، تبعیض در سهمیه بندی بیت المال، حبس بزرگان و صحابه در مدینه، سپردن پست‌های مهم و کلیدی به گروه‌های خاص که از هیچ گونه معیار و مقرراتی پیروی نمی‌کردند و فقط نسبت‌ها و قرابت‌ها و قریشی بودن در نظر گرفته می‌شد.

همین سیاست‌ها و روش‌ها بود که از ملت اسلام، ملتی مغرور و خودپسند و طبقه‌ای ثروتمند به وجود آورد و مال و ثروت سرمست و مغرورشان ساخته بود و هیچ چیز و هیچ کس مانع از هوسرانی‌ها و ثروت اندوزی‌هایشان نمی‌شد. اکثر این طبقه از فرزندان و خویشان هیئت حاکمه و چاپلوسان و دغلبازان بودند.

هر جنایتی که متوجه امت اسلامی شد از سوی این طبقه بود و توسط همین‌ها بود که اسلام به مرحله هلاکت و نابودی نزدیک شد.

فاتحان فرد را ملاک می‌دانستند و به امت و جامعه اسلامی هیچ بهایی نمی‌دادند و شدیداً به تقویت و تثبیت سلطنت و حکومت خود همت می‌گماردند و با پول و رشوه و وعده پست و مقام، انصار را در اطراف خود جمع می‌کردند. در مواردی هم که پول و رشوه و مقام کارساز نبود متوسل به خشونت، تبعید، قتل و کشتار می‌شدند.

اینان به گسترش نفوذ و حکومت خود به این اعتبار که در درجه اول، ملک شخصی و قبیله‌ای آنان است، ادامه می‌دادند.

اگر ابوبکر و عمر نمی‌دانستند خلیفه‌اند یا پادشاه، معاویه پسر ابوسفیان خود را علناً پادشاه نامید. عده‌ای دیگر هم خود را پادشاه می‌دانستند، حتی عمر هم در بعضی از مناسبت‌ها خود را پادشاه می‌خواند.

معاویه و امویان و بسیاری از مردم خلفاء سه گانه را ملوک قیصری می‌دانستند و در نظرشان اسلام و مسلمانی تنها شعاری بود که در خدمت این پادشاهی قرار داشت و به تقویت آن کمک می‌کرد. پس استفاده کنندگان اصلی فتوحات خصوصاً در دراز مدت همین قشرهای خاص بودند چنانکه در روزگار خلفای سه گانه ثروت این گروه به ارقام نجومی رسیده بود که متون تاریخی این مطلب را تأیید می‌کند. می‌بینیم کسی که گفته می‌شود زاهدترین مردم بوده، یعنی عمر بن خطاب، درباره‌اش گفته‌اند: وقتی از دنیا رفت مالی از خود به جای نگذاشت و از بیت المال ارتزاق می‌کرد و بر خود بسیار سخت می‌گرفت. مهریه یکی از همسرانش را چهل هزار درهم قرار داد، و به یکی از دامادهايش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از مال خود هدیه داد و حتی می‌گویند: یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به مبلغ صد هزار درهم به عبدالله بن عمر فروخت.

مؤید این مطلب گفته قاضی ابو یوسف یکی از شاگردان ابوحنیفه است که می‌گوید: عمر چهار هزار اسب نشان دار در راه خدا داشت چنان...^۱ به نظر می‌رسد این اسب‌ها از آن خود عمر بوده، و اینها همه در زمانی بوده که بسیاری از مردم در سخت‌ترین شرایطی که یک انسان می‌تواند زندگی کند روزگار می‌گذرانند، بسیاری از آنان تنها لباسشان دو تکه پارچه بوده که عورتین شان را می‌پوشاندند.

با مطالعه صفحات سیاه تاریخ می‌توان شواهد و ادله فراوانی را مبنی بر اهتمام شدید حکام و دار و دسته آنها در جمع آوری بیت المال و ثروت و رسیدن به غنیمت به حق یا به ناحق، گردآوری نمود. بیشتر مصیبت‌ها و بدبختی‌های مردم از زمانی آغاز شد که خلیفه دوم با آزار و اذیت شروع به جمع آوری خراج نمود. چنانکه در تاریخ هم آمده این گروه از اهل ذمه مسلمان شده نیز خراج می‌گرفتند و دلیل می‌آوردند: خراج در حقیقت به منزله مالیات سرانه بندگان است و اسلام آوردن بنده، مالیات

را از وی ساقط نمی‌کند.

همچنین عمر بن خطاب تلاش می‌کرد تا از مردی که اسلام آورده بود جزیه بگیرد. داستان چند برابر کردن خراج نصاری تغلب توسط عمر بن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد.

آری! این فتوحات برای پر کردن جیب جنگجویان و احیانا تقویت بنیه نظامی آنان برای پیروزی بر خصم بود و جنگ برای به دست آوردن مال و غنیمت، صفت مشخصه این فتوحات بود.

چنانکه می‌بینیم در بعضی از معرکه‌ها و جنگ‌های به اصطلاح مسلمانان، طرف مقابل اسلام آوردن خویش را اعلام می‌کرد، اما چون فاتحین بر اموال و زناشان طمع داشتند به اسلام آنان اهمیتی نمی‌دادند و حتی آنان را دروغگو می‌پنداشتند و بر آنان حمله می‌کردند.

جالب است بدانیم ابن ابی الحدید معتزلی اسلام آوردن و مسلمانی مسلمانان صدر اسلام را چنین توصیف می‌کند: گروهی از آنان به پیروی از سران قبائل خود اسلام آوردند و گروهی به طمع در غنائم، عده‌ای از ترس شمشیر مسلمان شدند و گروهی هم بنا بر غیرت و تعصب قومی و برای پیروز شدن بر دیگر قبایل، عده‌ای هم اسلام را پذیرفتند چونکه با دشمنان و مخالفین اسلام، عداوت و دشمنی داشتند.

خطری جدید

از همه این‌ها گذشته طبیعی بود که زندگی همراه با عیش و نوش هیئت حاکمه و اطرافیان آنان و نیز کامجویی از زنان زیبا و کنیزکان دلفریب موجب گردید تا بذر رفاه طلبی و سلامت خواهی و تن پروری در دل‌ها افشاندن شود و موجب شود تا دیگران نیز خود را به خطر انداخته و در راه کسب امتیازات بیشتر و حفظ آن تلاش کنند و حتی قربانی شوند.

از سوی دیگر همین کنیزکان و زنانی که مسلمان نشده بودند و یا هنوز اسلام در جان و دل آنان رسوخ نکرده بود، در جامعه اسلامی مسئولیت تربیت و پرورش نوزادان مسلمان را بر عهده گرفتند. چرا که این کودکان یا فرزندان خود کنیزکان بودند و یا فرزند مادران آزاده از این رو می‌بینیم بسیاری از اشراف و فرماندهان از مادرانی به دنیا آمده‌اند که نصرانی بودند. که می‌توان موارد زیادی را در تاریخ پیدا کرد.[۲]

به هر حال تربیت و پرورش نوزادان توسط این کنیزکان، باعث کاهش میزان تقیدات دینی و التزام این کودکان به عقاید کفرآمیز و مخالف دین می‌شد چنانکه در تاریخ می‌بینیم این کودکان در سالیان دور، از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت شدند و به دست ناپاکشان خون اهل بیت پیامبر(علیهم‌السلام) ریخته می‌شد.[۳]

طبیعتاً این یکی از خطرات جدیدی بود که رهاورد و محصول فتوحات بی حد و حصر خلفا محسوب می‌شد. از این روست که می‌بینیم امامان بزرگوار شیعه می‌کوشیدند تا بردگان و کنیزکان را با تعلیمات اسلامی شایسته‌ای تربیت کنند و آنان را در راه خدا آزاد سازند.

متفرق ساختن معترضان

بهرتر است بدانید، از فتوحات اسلامی در جهت دور ساختن معترضین و نیز کسانی که از اعمال و دخل و تصرفات نا بجای حکام و اطرافیان آنان ناراضی بودند و صدای اعتراض خود را بلند می‌کردند، استفاده می‌نمودند. مثلاً زمانی که خشم و تنفر عمومی از عثمان به اوج خود رسید و اوضاع وخیم گردید، مشاوران و کارگزاران خود را خواست و برای رویارویی و مقابله با تنفر و انزجار عمومی و خواسته‌های مردم که می‌گفتند: باید عثمان عمال خود را عوض کند و افراد بهتری را به جای آنان قرار

دهد، با آنان به مشورت پرداخت و نظر آنان را جویا شد. عبدالله بن عامر که یکی از مشاوران عثمان بود گفت: رأی من این است که به آنان دستور جهاد دهی تا بدین طریق مشغول بوده و کاری به کار تو نداشته باشند و آنان را در جنگ‌های زیادی شرکت بده تا در برابرت نرم و رام شوند و همه به خود پرداخته و اندیشه‌ای جز زخم پشت اسبهایشان و شپش پوستین‌های خود نداشته باشند.

بعد از آن، عثمان بر معترضین سخت گرفت و دستور اعزام آنان را به سپاه داد و نیز مقرر کرد تا اینک مطیع او شوند و به او نیاز پیدا کنند.

آخرین سوال

با توجه به مطالبی که گفته شد روشن می‌شود که چرا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) حتی در زمان خلافت خود، قدمی در جهت این فتوحات گسترده بلاد اسلامی برداشت، بلکه سعی در تثبیت اصول عقاید و ارزشهای والا و اصیل اسلامی و نشر مکتب ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و دادن خط مشی صحیح به امت و متصدیان اداره امور مملکت داشت، و در زمینه افکار و اندیشه‌ها، برخوردها موضع‌گیری‌ها، تربیت و تزکیه نفس، مردم را راهنمایی و هدایت می‌فرمود.

چنانکه خود آن حضرت می‌فرماید: «پرچم ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نشوید) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم».

[۱] - مقاله حاضر خلاصه‌ای از نظرات سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن (علیه‌السلام): ص ۱۵۵-۱۶۶ می‌باشد.

[۲] - حارث بن ابی ربیع - خالد قسری - عبیده سلمی - حنظله بن صفوان - عبدالله بن ولید بن عبدالملک.

[۳] - برای مثال معلم فرزندان سعد بن ابی وقاص نصرانی بود که در سال ۶۱ هجری عمر سعد این پرورش یافته مکتب نصرانیت امام حسین (علیه‌السلام) را به شهادت رسانید.

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (ص) با عثمان صحت دارد؟

پاسخ

یکی از فضیلت‌هایی که برای عثمان بن عفان نقل کرده‌اند، ازدواج با دو دختر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به نام‌های رقیه و ام کلثوم است. در این باره نظریات مختلفی وجود دارد، اهل سنت با قاطعیت تمام بر آن پافشاری می‌کنند؛ اما از طرف دیگر برخی از محققین شیعه بر این اعتقاد هستند که همسران عثمان هیچ کدامشان دختر پیامبر نبودند؛ بلکه ربیبه آن حضرت و دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند و برای این احتمال دلایلی نیز ذکر کرده‌اند که ما بدون هیچگونه اظهار نظر این دلایل را به صورت مختصر نقل و قضاوت به عهده خوانندگان گرامی وا می‌گذاریم.

دوستان عزیز می‌توانند به تحقیق بیشتر در این باره هستند می‌توانند به این کتاب‌ها مراجعه بفرمایند: ازواج النبی و بناته، تألیف الشیخ نجاح الطائی و الصحیح من سیره النبی الأعظم نوشته سید جعفر مرتضی و... .

اما دلایلی که در این باره آورده شده است:

۱. عدم وجود رابطه صمیمانه بین پیامبر و دیگر دختران آن حضرت:

با رجوع به سیره نبی مکرم اسلام و دقت در آن، در می‌یابیم که روایات بسیاری از رابطه بسیار صمیمانه نبی مکرم اسلام و

دختر بزرگوارش صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت می کند؛ تا جایی که هر زمانی پیامبر اسلام به سفر می رفت، آخرین کسی که با او خدا حافظی می کرد، فاطمه زهرا بود و وقتی از سفر بر می گشت، قبل از هر کاری به دیدار فاطمه می رفت و در خانه او را می زد. روایات فراوانی در کتاب های شیعه و سنی این رابطه بسیار صمیمانه را ثابت می کند؛ از جمله بسیاری از علمای شیعه و سنی یکی از القاب آن حضرت را «ام اییها» نقل کرده اند. ابن حجر عسقلانی در تهذیب و الإصابه، ذهبی در سیر اعلام النبلاء و الکاشف خود نوشته اند:

فاطمه الزهراء ... کانت تکنی أم اییها .

الإصابه - ابن حجر - ج ۸ - ص ۲۶۲ و سیر اعلام النبلاء - الذهبی - ج ۲ - ص ۱۱۸ - ۱۱۹ و الکاشف فی معرفه من له روايه فی کتب السنه - الذهبی - ج ۲ - ص ۵۱۴ و تهذیب الکمال - المزی - ج ۳۵ - ص ۲۴۷ و أسد الغابه - ابن الأثیر - ج ۵ - ص ۵۲۰ و الاستیعاب - ابن عبد البر - ج ۴ - ص ۱۸۹۹ .

اما هیچ روایتی؛ حتی یک روایت ضعیف نیز در کتاب های شیعه و سنی نقل نشده است که پیامبر اسلام حتی یکبار در خانه رقیه و ام کلثوم را زده باشد. چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم این رابطه بسیار صمیمانه را با دیگر دختران خود نداشته است؛ نه در مدینه و نه حتی در مکه؟ مگر نه این که به ادعای اهل سنت آن ها نیز یادگار خدیجه بودند؟ هر چند که فاطمه زهرا از هر نظر از تمامی زنان عالم متمایز بوده است؛ ولی اگر پیامبر دختری غیر از فاطمه داشت، شایسته بود که این رابطه صمیمانه بین آن ها نیز وجود داشته باشد.

و یا در زمانی که کفار قریش پیامبر اسلام را آزار و اذیت می کردند، دیگر دختران رسول خدا کجا بودند که از پدر حمایت کنند؟ بخاری و مسلم در صحیحشان نوشته اند:

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابُ لَهُ جُلُوسٌ وَقَدْ نُحِرَتْ جُرُورٌ بِالْأَمْسِ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَيَّ سَيِّئًا جُرُورٍ بَنِي فَلَانٍ فَيَأْخُذُهُ فَيَضْمُهُ فِي كَتِفِي مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَانْبَعَثَ أَشَقَمَى الْقَوْمُ فَأَخَذَهُ فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ قَالَ فَاسْتَضْحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَيَّ بَعْضٌ وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ وَهِيَ جُوبِرِيَّةٌ فَطَرَحْتُهُ عَنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَشْتُمُهُمْ .

صحیح البخاری - البخاری - ج ۱ - ص ۶۵ و صحیح مسلم - مسلم النیشابوری - ج ۵ - ص ۱۷۹ .

از ابن مسعود روایت شده است که گفت: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر خانه کعبه نماز می گزارد، ابو جهل و همدستانش در نزدیکی خانه نشسته بودند و یک روز قبل از آن، بچه شتری نحر شده بود. ابو جهل به همدستان خود گفت: کدامیک از شما حاضر است برود و شکمبه آن شتر را بیاورد و هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در سجده است، آن ها را روی شانه او بیفکنند؟ بدترین آنها پیشقدم شد و دستور ابو جهل را عملی ساخت. در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سجده بود، آن شکمبه آلوده را روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله افکند. ابو جهل و همدستانش از مشاهده این منظره بسیار خندیدند به طوری که بعضی از آن ها از شدت خنده به روی دیگری می افتاد!

ابن مسعود می گوید: من در این هنگام گوشه ای ایستاده بودم و جریان را مشاهده می کردم، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمبه را از روی شانه حضرتش بردارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان در حال سجده بود و سر از سجده بر نمی داشت تا این که مردی به حضور حضرت زهرا علیها السلام شتافت و جریان را به عرض رسانید. حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلی الله

علیه و آله برداشت و آن‌ها را مورد شماتت و ملامت قرار داد .

در تمامی گرفتاری‌هایی که برای نبی مکرم اسلام پیش می‌آمد ، تنها کسی که می‌آمد پدر را دلداری می‌داد ، زخم‌های او را مداوا می‌کرد ، فاطمه زهرا بود . اگر آن‌ها نیز دختر رسول خدا بودند ، شایسته بود که آن‌ها نیز فاطمه را در دفاع از پدر یاری کنند .

بعد از جنگ احد که صورت نبی مکرم زخمی شده بود ، رقیه و ام کلثوم کجا بودند که همانند فاطمه بیایند و زخم‌های پدر را شستشو بدهند ؟

مگر نه این که به قول آن‌ها ، آن دو نیز دختران پیامبر بودند ؛ پس چرا هیچ نوع رابطه‌ای بین پیامبر اسلام با دختران دیگرش نقل نشده است ؟

۲ . در قضیه مباحله که پیامبر تمام بستگان درجه یک خود را انتخاب کرد ، چرا دیگر دختران خود را نبرد و از بین «نساء» خود فقط فاطمه را انتخاب کرد ؟

مسلم در صحیح خود می‌نویسد :

عَنْ عِمَامِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التَّرَابِ فَقَالَ أُمَّ مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ ... وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ { فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ } دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي .

صحیح مسلم ، ج ۵ ، ص ۲۳ ، کتاب فضائل الصحابة ، باب من فضائل علی بن ابی طالب ، ح ۳۲ .

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش (سعد بن ابی وقاص) نقل کرده است که معاویه سعد را امر کرد و گفت : تو را چه مانع است که ابوتراب (علی بن ابی طالب - علیه السلام) را دشنام دهی ؟ (سعد) گفت : من سه چیز (سه فضیلت) را از او در خاطر دارم ، که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره وی فرموده است ، هرگز وی را دشنام نخواهم داد . چنانچه من یکی از این سه فضیلت را می‌داشتم از شتران سرخ مو برایم محبوبتر بود ... وقتی این آیه نازل گردید : (... فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ...) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را فراخواند و فرمود : «خدا یا، اینان اهل من هستند» .

آیا «نساءنا» شامل دیگر دختران پیامبر نمی‌شد ، یا پیامبر دختر دیگری غیر از صدیقه طاهره نداشت ؟

۳ . چرا هیچ کس از دیگر دختران پیامبر خواستگاری نکردند ؟

قضیه دیگری که بطلان این قضیه را روشن می‌کند ، این است که در هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که در مدینه ، احدی از مهاجرین و یا انصار به خواستگاری ام کلثوم رفته باشد ؛ با این که برای خواستگاری از فاطمه زهرا و رسیدن به افتخار دامادی پیامبر ، بر یکدیگر پیش دستی می‌کردند و هر کس دوست داشت این افتخار نصیب او شود . آیا ام کلثوم دختر پیامبر نبود یا اصلاً چنین دختری وجود خارجی نداشت ؟

۴ . حرمت جمع بین دختران رسول خدا و دختران دشمن خدا :

علما و محدثین اهل سنت برای خرده گیری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود ، دختر ابو جهل را نیز خواستگاری کرد . این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد !! پیامبر اسلام وقتی از این قضیه با خبر شدند ، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود :

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْمَعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .
صحیح البخاری - ج ۴ - ص ۲۱۲ - ۲۱۳

فاطمه پاره تن من است ، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند ، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود .

و در روایت دیگری نوشته‌اند که آن حضرت فرمود :

إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيئِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا .

صحیح البخاری ج ۶ ، ص ۱۵۸ ، ح ۵۲۳۰ ، کتاب النکاح ، ب ۱۰۹ - باب ذَبُّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ ، فِي الْغَيْرَةِ وَالْإِنْصَافِ وَ صَحِيح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۴۱ ، ح ۶۲۰۱ ، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم ، ب ۱۵ - باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .

علی (علیه السلام) اگر می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، باید دختر من را طلاق بدهد . فاطمه پار؟ تن من است ، آنچه که موجب رنجش فاطمه بشود ، مرا می‌رنجاند ...

از آنجایی که بحث اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین علیه السلام در میان است ، علمای اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده‌اند ؛ غافل از این که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و دختران دشمن خدا نه یکبار که چندین بار جمع کرده است .

رملة بنت شیبیه ، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد . ابن عبد البر در این زمینه می‌نویسد :

رملة بنت شیبیه بن ربیعہ کانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان .

الاستیعاب ، ج ۴ ، ص ۱۸۴۶ رقم ۳۳۴۵ .

رملة ، دختر شیبیه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

و شیبیه از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است ؛ چنانچه ابن حجر می‌نویسد :

رملة بنت شیبیه بن ربیعہ بن عبد شمس العبشمیة قتل أبوها يوم بدر کافرا .

الإصابة ، ج ۸ ، ص ۱۴۲ - ۱۴۳ رقم ۱۱۱۹۲ .

رملة ، دختر شیبیه ... پدرش در جنگ بدر کشته شد ، در حالی که کافر بود .

در حالی که نوشته‌اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا ! نیز همسر عثمان بوده است . ابن اثیر در اسد الغابة می‌نویسد :

ولما أسلم عثمان زوجة رسول الله صلى الله عليه وسلم بابنته رقية وهاجرا كلاهما إلى أرض الحبشة الهجرتين ثم عاد إلى مكة وهاجر إلى المدينة .

أسد الغابة ، ج ۳ ، ص ۳۷۶ .

زمانی که عثمان اسلام آورد ، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری او درآورد ، هر دوی آنها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند ، سپس وقتی از آنجا بازگشتند ، به مدینه مهاجرت کردند .

علاوه بر این ، عثمان با أم البنین بنت عیینة و فاطمة بنت الولید بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است ؛ در حالی که پدر هر دوی آنها نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده‌اند .

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا ، حرام بوده است ، چرا عثمان این عمل حرام را بارها و بارها مرتکب

شده است؟ و اگر حرام نبوده، چرا پیامبر اسلام به قول اهل سنت اجازه چنین کاری را به امیر المؤمنین نداد و نعوذ بالله می‌خواست حلال خدا را حرام کند؟ پس معلوم می‌شود که یا قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل از اختراعات بنی امیه و برای اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین است، یا پیامبر اسلام دختری غیر از صدیقه طاهره نداشته است؟

۵. از دلایلی که دروغ بودن این قضیه را روشن می‌سازد، این است که بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ضیاء المقدسی گفته‌اند:

عن قتاده، قال: ولدت خدیجة لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): عبد مناف في الجاهلية، وولدت له في الاسلام غلامين، وأربع بنات: القاسم، وبه كان يكنى: أبا القاسم، فعاش حتى مشى، ثم مات، و عبد الله، مات صغيرا. وأم كلثوم. وزينب. ورقية. وفاطمة....

البدء والتاريخ، ج ۵، ص ۱۶ و ج ۴، ص ۱۳۹.

قتاده گفته است: خدیجه برای نبی مکرم اسلام، در عهد جاهلیت، عبد مناف را به دنیا آورد و بعد از اسلام، دو پسر و چهار دختر به نام‌های: قاسم - به خاطر او کنیه پیامبر را «ابوالقاسم» گذاشتند، آن قدر زنده بود که می‌توانست راه برود بعد از آن فوت کرد - و عبد الله که خردسال فوت کرد، و ام کلثوم، زینب، رقیه و فاطمه را به دنیا آورد.

شهاب الدین قسطلانی بعد از نقل سخن مقدسی می‌نویسد:

وقيل: ولد له ولد قبل المبعث، يقال له: عبد مناف، فيكونون على هذا اثني عشر، وكلهم سوى هذا ولد في الاسلام بعد المبعث.

المواهب اللدنية، ج ۱، ص ۱۹۶.

گفته‌اند که که خدیجه قبل از مبعث یک پسر برای او به دنیا آورد که به او عبد مناف می‌گفتند، غیر از عبد مناف بقیه فرزندان پیامبر بعد از مبعث متولد شده است.

و ابن عبد البر در الاستیعاب می‌نویسد:

وقال الزبير ولد لرسول الله صلى الله عليه وسلم القاسم وهو أكبر ولده ثم زينب ثم عبد الله وكان يقال له الطيب ويقال له الطاهر ولد بعد النبوة ثم أم كلثوم ثم فاطمة ثم رقية.

الاستيعاب - ابن عبد البر - ج ۴ - ص ۱۸۱۸.

زبير گفته: نخستین فرزند رسول خدا که به دنیا آمد، قاسم بود و او از همه بزرگتر بود، پس او زینب، و پس از وی عبد الله که به وی طیب و یا طاهر نیز می‌گفتند بعد از نبوت متولد شد، پس از آن ام کلثوم، سپس فاطمه و پس از وی رقیه به دنیا آمدند.

از طرف دیگر نوشته‌اند که رقیه، کوچکترین دختر رسول خدا و حتی از حضرت زهرا سلام الله علیها نیز کوچکتر بوده است.

چنانچه ابن کثیر دمشقی می‌نویسد:

أكبر ولده عليه الصلاة والسلام القاسم، ثم زينب، ثم عبد الله، ثم أم كلثوم ثم فاطمة ثم رقية...

بزرگترین فرزند، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قاسم، و پس از آن، زینب، عبد الله، ام کلثوم، فاطمه و پس از آن رقیه بوده است.

با این تفصیل، چگونه می‌توان این سخن اهل سنت را تصدیق کرد که رقیه با عثمان ازدواج کرده، بعد با او به حبشه مهاجرت نموده و حتی در داخل کشتی فرزندی از او سقط شده است!!!. با این که می‌دانیم، هجرت اول به حبشه در سال پنجم بعد از

بعثت بوده است .

و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت نوشته‌اند که ام کلثوم رقیه قبل از این که با عثمان ازدواج کند در عقد پسران ابی لهب بوده‌اند و بعد از آن که سوره تبت در حق ابی لهب نازل شد ، وی به فرزندانش دستور داد که دختران رسول خدا را طلاق بدهند . ابن اثیر در اسد الغابه می‌نویسد :

قد زوج ابنته رقیه من عتبه بن ابی لهب و زوج أختها أم کلثوم عتیبه بن ابی لهب فلما نزلت سوره تبت قال لهما أبوهما أبو لهب وأمهما أم جمیل بنت حرب بن أمیه حماله الحطب فارقا ابنتی محمد ففارقاهما ...
أسد الغابه - ابن الاثیر - ج ۵ - ص ۴۵۶ .

رسول خدا ، دخترش رقیه را به عتبه پسر ابی لهب و ام کلثوم را به عتیبه پسر دیگر ابولهب داد ، وقتی سوره تبت نازل شد ، ابولهب و همسرش ام جمیل که همان «حماله الحطب» باشد ، به پسرانش دستور دادند که دختران محمد را طلاق دهند . پس آن‌ها را طلاق دادند ...

در حالی که می‌دانیم ، سوره تبت در زمانی نازل شده است که مسلمین در شعب ابی طالب در محاصره بودند . سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد :

وأخرج أبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس قال ما كان أبو لهب الا من كفار قریش ما هو حتی خرج من الشعب حین تملأت قریش حتی حصرونا فی الشعب وظاهرهم فلما خرج أبو لهب من الشعب لقی هنداً بنت عتبه ابن ربیعہ حین فارق قومه فقال یا ابنت عتبه هل نصرت اللات والعزی قالت نعم فجزاک الله خیرا یا أبا عتبه قال إن محمدا یعدنا أشياء لا نراها کائنه یزعم أنها کائنه بعد الموت فما ذاک وصنع فی یدی ثم نفخ فی یدیه ثم قال تبا لکما ما أری فیکما شیئا مما یقول محمد فنزلت تبت یدا أبو لهب قال ابن عباس فحصرنا فی الشعب ثلاث سنین وقطعوا عنا المیره حتی أن الرجل .

الدر المنثور - جلال الدین السیوطی - ج ۶ - ص ۴۰۸

و محاصره در شعب ابی طالب در سال ششم هجری و بعد از هجرت به حبشه بوده است . با این حال چگونه می‌توان تصدیق کرد که همسر عثمان دختر پیامبر بوده است ؟

۶ . محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد ، شخصی پیش عبد الله بن عمر آمد و از او سؤالاتی کرد ؛ از جمله نظر او را در باره

عثمان و امام علی علیه السلام پرسید ، وی در مقایسه بین عثمان و حضرت علی علیه السلام می‌گوید :

أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَغْفُوا عَنْهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَأَبْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَتْنُهُ ...

صحیح البخاری - البخاری - ج ۵ - ص ۱۵۷ .

اما عثمان ، خداوند از گناه او (فرار عثمان در جنگ احد) درگذشت ؛ ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید ، اما علی علیه السلام پس او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و داماد او است .

ملاحظه می‌فرمایید که دفاع عبد الله بن عمر از عثمان فقط در این مطلب خلاصه می‌شود که خداوند از گناه فرار وی در جنگ احد در گذشته است ؛ ولی صحابه‌ای که علیه او خروج کردند ، او را نبخشیده و عثمان را کشتند ؛ ولی این که عثمان داماد پیامبر نیز باشد ، متذکر نمی‌شود . اما نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام استدلال می‌کند که او پسر عموی پیامبر و داماد آن حضرت است .

اگر عثمان داماد پیامبر بود ، باید ابن عمر به آن استدلال می‌کرد ؛ زیرا وی تمام تلاش خود را می‌کند که در برابر هر نوع تهمتی را از عثمان دفع کند و معنا ندارد که وقتی دلیل قویتری همانند دامادی پیامبر وجود دارد ، وی به دلیل سخیف و

ضعیف استدلال کند؛ زیرا عفو خداوند فقط شامل کسانی می‌شود که بعد از فهمیدن زنده بودن پیامبر از فرار دست کشیده و برگشتند و شامل عثمان که بعد از سه روز برگشت، نمی‌شود. حتی اگر فرض کنیم که عفو خداوند شامل عثمان نیز می‌شود، سبب نخواهد شد که خداوند تمامی گناهان او را که حتی بعد از آن نیز انجام داده بخشیده باشد؛ بلکه حد اکثر شامل فرار او در همان جنگ می‌شود.

بنابراین شایسته بود که اگر دامادی عثمان صحت داشت، به آن استناد می‌کرد.

۷. حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از غضب فدک توسط ابوبکر به مسجد آمد و خطبه غرائی خواند که بسیاری از علمای اهل سنت آن را نقل کرده‌اند. آن حضرت در بخش‌های از این خطبه می‌فرماید:

أنا فاطمة بنت محمد أقول عودا على بدء، وما أقول ذلك سرفا ولا شططا... فإن تعزوه تجدوه أبی دون نساءکم و آخا ابن عمی دون رجالکم، فبلغ الرسالة صادعا بالرسالة ناکبا عن سنن مدرجة المشرکین، ضاربا لثجهم آخذا بأکظامهم، داعیا إلى سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنه.

مناقب علی بن اَبی طالب (ع) وما نزل من القرآن فی علی (ع) - اَبی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی - ص ۲۰۲ و السقیفة وفدک - الجوهری - ص ۱۴۲.

ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمّد است، گفتارم تماما یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی به دور است... اگر تحقیق کنید (پیامبر اسلام) پدر من بود نه پدر زنان شما، و در عقد اخوت پسر عموی من بود نه شما.

اگر زنان عثمان دختران پیامبر بودند، نباید فاطمه زهرا سلام الله علیها که سرور زنان بهشت است، چنین سخنی بگوید و از طرف دیگر عثمان نیز می‌توانست به این سخن حضرت اعتراض کند که زنان من نیز دختران پیامبر بودند.

۸. ابن الدمشقی و محب الدین طبری می‌نویسند:

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلی: أوتیت ثلاثا لم یؤتھن أحد ولا أنا، أوتیت صھرا مثلی ولم أوت أنا مثلی، وأوتیت زوجة صدیقة مثل بنتی ولم أوت مثلها زوجة، وأوتیت الحسن والحسین من صلیبک ولم أوت من صلیب مثلھما، ولکنکم منی وأنا منکم.

جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی (ع) - ابن الدمشقی - ج ۱ - ص ۲۰۹ و الریاض النضرة ج ۲ ص ۲۰۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به من و هیچیک از مردم، عنایت نفرموده است:

۱. پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده است؛

۲. همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته که به من عنایت نفرموده است؛

۳. حسن و حسینی از پشت تو به وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیآورده است؛ آری! من از شمایم و شما از من می‌باشید.

در این روایت پیامبر اسلام به صراحت می‌گوید که به احدی غیر از علی علیه السلام پدر زنی مثل من داده نشده است، معلوم می‌شود که پیامبر دختر دیگری نداشته است و گرنه چنین سخنی نمی‌فرمود.

آیا نامگذاری فرزندان امیرالمومنین دلالت بر دوستی با خلفا دارد؟

(برگرفته از کتاب معمای نام نوشته علی لباف)

پاسخ به این شبهه:

عمر بن علی علیه السلام نخستین فرزند امیرالمومنین که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند. در نامگذاری فرزند امیرالمومنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (امّ حبيب بنت ربیعہ- از بنی تغلب) به نام (عمر) (برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را ابوالقاسم ثبت نموده اند). هیچ اختلافی بین مورخین مشاهده نمیشود و جای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما سوال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی ابن ابیطالب به چنین نامی چه بوده است و دلیل تشابه در اسم چیست؟ اهل سنت این نامگذاری را نشان دهنده محبت خاندان پیامبر و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا میدانند! در حالی که اسناد معتبر تاریخی وجود چنین رابطه دوستانه ای را به شدت انکار مینمایند.

آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟

سند شماره ۱

اعتراف عمر بن خطاب مندرج در کتاب ((صحیح مسلم))

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱هـ) در کتاب "صحیح" سخنانی را از عمر بن خطاب نقل میکند که در حضور (عثمان - عبدالرحمان بن عوف - زبیر - سعد ابی وقاص) خطاب به عباس ابن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب ایراد گردیده است. وی مینویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور رو به عباس و حضرت علی علیه السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت: ثم توفی ابوبکر و انا ولی رسول الله و ولی ابی بکر - فرایتما کاذبا آثما غادرا خائنا (صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۲) ترجمه: سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر (در سرپرستی و زعامت شما) میباشم. پس شما دو نفر مرا دروغگو - گناهکار - حيله گر - و پیمان شکن میدانید.

سند شماره ۲

اعتراف عایشه - مندرج در کتاب صحیح بخاری

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶هـ) در کتاب "صحیح" از قول عایشه نقل میکند که علی بن ابیطالب علیه السلام از ملاقات با عمر بن خطاب کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو میکند:

کراهیه لمحضرم عمر (صحیح بخاری حدیث شماره ۳۹۳۱).

این سخن عایشه در کتاب صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۴ چنین ثبت شده است: کراهیه محضرم عمر بن الخطاب. (

ترجمه: به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر.

سند شماره ۳

اعتراف ابن عباس - مندرج در کتاب "شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید"

ابوحامد معتزلی (متوفی ۶۵۶هـ) در کتاب شرح نهج البلاغه از قول ابن عباس نقل میکند که علی بن ابیطالب پیوسته بر عمر ابن خطاب غضبناک و خشمگین بود.

وی مینویسد: خلیفه دوم در سفر شام - رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت: اشکو الیک ابن عمک - سالت ان یخرج معی فلم یفعل و لم ازل اراه واجدا. فیم تظن موجدته؟ (شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان) ج ۱۲ ص

ترجمه من از پسر عمویت به تو گله دارم. از وی خواستم که با من به شام بیاید ولی نپذیرفت. من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت غضب می یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟

آنچه ملاحظه فرمودید تنها دورنمایی از رابطه امیرالمومنین با خلیفه دوم میباشد و تدبیر در فرازهای آن خواننده فرهیخته را به این نتیجه میرساند که: دلیل نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگر باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را عمر نهاد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی به نام عمر را بسیار سهل و آسان نموده اند.

سند شماره ۱

دیدگاه بلاذری مورخ مشهور اهل سنت (اهل سنت بلاذری را در کتب رجالی خود در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده اند. برای مثال: ذهبی: تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۸۹۲)

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ) مینویسد:

و کان عمر بن الخطاب سمی عمر بن علی باسمه. ترجمه: عمر بن خطاب - عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود. (انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۹۲ تحقیق: محمد باقر محمودی). جمل من انساب الاشراف ج ۲. ص ۴۱۳ تحقیق: سهیل زکار

سند شماره ۲

تایید دیدگاه از سوی سایر مورخین اهل سنت

--جمال الدین مزنی (متوفی ۷۴۲هـ) در کتاب "تهذیب الکمال" جلد ۲۱ صفحه ۴۶۷

--شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸هـ) در کتاب "سیر اعلام النبلاء" جلد ۴ صفحه ۱۳۴

--ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲هـ) در کتاب "تهذیب التهذیب" جلد ۷ صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ) را تاکید کرده و تصریح نموده اند که:

هنگامی که از صهباء بنت ربیع فرزند پسری برای امیر المومنین علیه السلام متولد شد. عمر بن خطاب نام این فرزند را عمر گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان پذیر بود؟

شاید تصور نمایید که تغییر نام یک فرد به گونه ای که اسم اصلی او فراموش گردد چندان هم ساده نباشد! حال چطور میتوان پذیرفت که خلیفه دوم نام خود را بر فرزند امیرالمومنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ میگوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان چندان هم در میان قریش بی سابقه نمی باشد.

نمونه اول

جناب عبدالمطلب

همگان جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام عبدالمطلب میشناسند در حالیکه نام اصلی وی "شیبیه الحمد" میباشد. پژوهشگران جریان فراموشی نام وی را چنین نگاشته اند:

(هاشم در یکی از سفرهای خود به مدینه با سلمی دختر عمرو خزرجی ازدواج کرد و عبدالمطلب از وی تولد یافت. و در موقع

وفات هاشم-عبدالمطلب نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود. مطلب بن عبدمناف بعد از برادرش هاشم امر مکه و سقایت و وفادت حاجیان را به عهده گرفت. و چون عبدالمطلب بزرگ شد. مطلب خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد. و چون او را ردیف خویش سوار (مرکب) کرده بود. مردم بی خبر از حقیقت گفتند: مطلب بنده ای خریده است. اما مطلب میگفت: وای بر شما! این پسر برادر من هاشم است. از آن روز برای او نام عبدالمطلب معروف گشت و نام اصلی او که شیهه یا شیبه الحمد بود از یاد رفت. (

تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران ص ۴۶)

نمونه دوم

ابوجهل

همگان یکی از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام ابوجهل میشناسند. در حالیکه که کنیه و نام اصلی او "ابوالحکم- عمرو بن هشام" باشد. شهرت نام ابوجهل در میان مسلمانان که آغاز آن دوران صدر اسلام میباشد موجب گردید که حتی در دایره المعارف ها نیز زندگی نامه او را تحت عنوان ابوجهل به ثبت برسانند.

(دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۵ ص ۳۰۵. المنجد فی الاعلام. ص ۱۴)

آشنایی با سایر قربانیان دخالت های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

نمونه اول

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ ه) نقل میکند:

عبد الرحمان بن الحارث بن هشام بن المغیره المخزومی در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود. پس عمر اسم او را تغییر داد. همان زمان که اسم افرادی که با نامهای پیامبران خوانده میشدند تغییر میداد. و او را عبدالرحمان نامید. (اسدالغابه

ج ۳ ص ۲۸۴)

نمونه دوم

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ ه) نقل میکند:

اسم ابو مسروق اجدع بود. پس عمر او را عبدالرحمان نامید. الطبقات الکبری ج ۶ ص ۷۶

نمونه سوم

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ ه) نقل میکند:

طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است. (المصنف ج ۱ ص ۶۱)

نمونه چهارم

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ه) نقل میکند:

نام کثیر بن صلت-قلیل بود. پس عمر او را کثیر نامید. (فتح الباری ج ۲ ص ۳۷۴)

آیا مخالفت با دخالت های خلیفه دوم در تغییر نام افراد برای قربانیان آن امکان پذیر بود؟

پاسخ به این سوال نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم میباشد که تنها از طریق تدبر در اسناد معتبر تاریخی میتوان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

پژوهشگران در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد کرده اند:

نمونه اول

او نخستین کسی بود که شلاق (دره) در دست گرفت. (رسول جعفریان: تاریخ خلفا. ص ۶۵. به نقل از طبری: تاریخ الامم و الملوک ج ۴ ص ۲۰۹)

نمونه دوم

شخصی به عمر گفت: مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو متنفرند! عمر پرسید: برای چه؟ آن مرد گفت از زبان و عصای تو! (همان منبع ص ۶۶ به نقل از: نمیری: تاریخ المدینه المنوره ج ۲ ص ۸۵۸)

نمونه سوم

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عمر - دیگران را از انتقاد به او بازداشته است. (همان منبع ص ۶۹. به نقل از: ابی سعید منصور بن الحسین: نثر الدر ج ۴ ص ۳۴)

نمونه چهارم

یک بار غلام زبیر بعد از نماز عصر به نماز ایستاد. در همان لحظه متوجه شد که عمر با دره (شلاق) خود به طرف او می آید. بلافاصله از آنجا فرار کرد. (همان منبع: ص ۶۶. به نقل از: فسوی: المعرفه و التاریخ ج ۱ ص ۳۶۴-۳۶۵)

نمونه پنجم

ابن عباس میگوید: من برای پرسیدن یک سوال از عمر دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش ترس از عمر بود. (علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران ص ۱۱۰. به نقل از ابن جوزی: تاریخ عمر بن الخطاب ص ۱۲۶)

نمونه ششم

خشونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی. جرات ابراز حکم شرعی ارث را نداشت. وقتی بعد از مرگ عمر بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمیگفتی. جواب داد: به خدا قسم از او میترسیدم. (همان منبع ص ۱۱۰ به نقل از: ابن حزم اندلسی: المحلی ج ۸ ص ۲۷۹-۲۸۰)

جمع بندی

همین برخوردها را میتوان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم در زمینه تغییر نام افراد به شمار آورد.

ابوبکر بن علی دومین فرزند امیرالمومنین که مورخین کنیه یکی از خلفا را برای وی بر شمرده اند. همانطور که میدانید (ابوبکر) کنیه است و نام محسوب نمی گردد. همین نکته قضاوت شبهه افکنان درباره روابط امیرالمومنین علی علیه السلام با ابوبکر - آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان - را با ابهام مواجه می سازد. دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب دلایل متعددی برای کنیه گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل رایج بودن همراهی یک کینه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی یا مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد می باشد.

از این رو شناسایی نام ابوبکر بن علی علیه السلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

دیدگاه مورخین درباره نام ابوبکر بن علی علیه السلام

دیدگاه یکم

نام وی عبدالله می باشد. ابولمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸ هجری) در کتاب "مقتل الحسین علیه السلام" و نجم

الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی (متوفی قرن ۵ هجری) در کتاب "المجدی" می نویسد: ابوبکر بن علی و اسمه عبدالله. یعنی ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است. (۱)

دیدگاه دوم

نام وی محمد می باشد. ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هجری) در کتاب "التنبیه و الاشراف" و ابن بطریق (متوفی ۶۰۰ هجری) در کتاب "عمده عیون" و ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ هجری) در کتاب "الفصول المهمه" مینویسد: و محمد الاصغر المکنی ابابکر. یعنی: کنیه محمد کوچکتر ابوبکر میباشد. (۲)

دیدگاه سوم

نام وی عبدالرحمن میباشد. احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هجری) در کتاب "انعاظ الحنفاء" می نویسد: و عبدالرحمن الذی یکنی ابابکر. یعنی: کنیه عبدالرحمن ابوبکر می باشد. (۳)

دیدگاه چهارم

نام وی ناشناخته میباشد. ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هجری) در کتاب "مقاتل الطالبیین" می نویسد: و ابوبکر بن علی بن ایطال لم یعرف اسمه. یعنی و ابوبکر بن علی بن ایطال نامش شناخته نشد. (۴)

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاه ها

به دو قرینه احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه نام ابوبکر بن علی همان "عبدالله" باشد.

قرینه اول

برخی مورخین ابوبکر بن علی را به جای عبدالله بن علی در شمار فرزندان ام البنین ذکر کرده اند. (۵) و این اشتباه - به احتمال زیاد - ناشی از آن بوده است که از نظر آنان نام ابوبکر بن علی نیز عبدالله میباشد.

قرینه دوم

جمع کثیری از مورخین "محمد الاصغر" را فرزندی غیر از ابوبکر بن علی و حتی از مادری غیر از مادر ابوبکر بن علی: لیلی بنت مسعود دانسته اند. (۶)

نتیجه گیری

همانطور که گفتیم یکی از رایج ترین دلایل انتخاب یک کنیه همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان یک عصر خاص می باشد.

برای مثال در عرف عرب - به ویژه شیعیان - کنیه ابوالحسن با نام علی همراهی و مطلوبیت دارد.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام عبدالله نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول (خلیفه اول: ابوبکر: عبدالله بن عثمان میباشد) با کنیه ابوبکر قرین گردیده و به همین دلیل این کنیه از سوی اطرافیانی که این همراهی مورد پسندشان بوده بر فرزند حضرت علی اطلاق شده است.

یاد آوری

در میان عرب انتخاب کنیه برای فرزند در انحصار پدرش نمیشد و دیگران نیز به جهات گوناگونی میتوانند بر روی یک فرد کنیه بگذارند.

به عبارت دیگر در بسیاری موارد پدر در کنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب به دیگران این اجازه را می دهد که در کنیه گذاری بر روی یک فرزند دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز به ویژه در مواردی که نام و کنیه ای در کنار هم متعارف شده اند یا این همراهی مطلوبی اطرافیان می باشد. بسیار زیاد است.

در نتیجه: نمیتوان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه السلام کنیه ابوبکر را برای فرزند خویش برگزیده اند.

عثمان بن علی سومین فرزند امیرالمومنین علیه السلام که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند.

اسناد و مدارک معتبر تاریخی سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام عثمان را بسیار سهل و آسان نموده اند.

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به عثمان وجود ندارد.

شاهد اول

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هجری) از قول امیرالمومنین علی علیه السلام می نویسد:

انما سمیته باسم اخی عثمان بن مظعون. یعنی: همانا او را به اسم برادرم عثمان بن مظعون نامگذاری نمودم. (۱۱)

شاهد دوم

العبدلی ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هجری) درباره مجاهدین جنگ بدر می نویسد:

منهم عثمان بن مظعون الذی سمی امیرالمومنین علی بن ابیطالب ابنه باسمه. یعنی: از جمله آنان عثمان بن مظعون می باشد.

همو که امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود. (۱۲)

اسناد:

۱- مقتل الحسین علیه السلام ج ۲ ص ۲۸ - المجدی ص ۱۷

۲- التنبیه و الاشراف ص ۲۹۷ - عمده عیون ص ۲۹ - الفصول المهمه ص ۱۴۱

۳- اتحاض الحنفاء ص ۵

۴- مقاتل الطالبین ص ۵۶

۵- ابن قتیبه: الامامه و السیاسه ج ۲ ص ۶ - ابن عبد ربّه: العقد الفرید ج ۴ ص ۳۸۵ - جواهر المطالب ج ۲ ص ۲۷۷

۶- کلبی: جهره النسب ص ۳۱ - ابن سعد در الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۱ - طبری در تاریخ الامم و الملوک ج ۵ ص ۱۵۴ - ابن جوزی در المنتظم ج ۵ ص ۶۹ - ابن کثیر در البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۸۷

۷- ابن فندق: لباب الانساب ج ۱ ص ۳۹۹

۸- الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۱ -- العقد الفرید ج ۴ ص ۳۸۵ -- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۹۷

۹- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی ص ۱۷۶-۱۷۵ به نقل از ابن قتیبه الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۴۶

۱۰- همان منبع ص ۱۷۶ و الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۳۰

۱۱- المقاتل الطالبین ص ۵۵

۱۲- تهذیب الانساب ص ۲۷

درباره ما

شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از شیعیان و پیروان اهل بیت قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت خاتم

الانبياء و المرسلين حضرت محمد صلى الله عليه و آله و وصيِّ مظلومش مولاي متقيان ، امير مؤمنان ، عليّ ابن ابى طالب عليه السلام هدايت نمود.

و بهترين تحيت ها و درودها تقديم به پيشگاه بزرگ بانوي هستي ، مادرمجلله ي پدر و معلم بشریت ، خاتون دوسرا و شفيعه روز جزا حضرت صديقه ي كبرى فاطمه الزهرا سلام الله عليها ؛ و بر فرزندان معصومينشان عليهم السلام ، خصوصاً آخرين ذخيره خدا ، خاتم الاوصياء ، مهدي فاطمه عجل الله تعالى فرجه الشريف .

با توجه به توسعه فناوري اطلاعات و ارتباطات، برماست كه همگام با عصر حاضر به دفاع از كيان ديني خویش قيام نماييم و با استفاده از اين ابزارهاي كارآمد به احياي فرهنگ ولايت و برائت از دشمنان اهل بيت عليهم السلام برآييم، كتابي كه در اختيار شما خواننده محترم قرار دارد، حاصل زحمات پژوهشگران شبكه اطلاع رسانی برائت می باشد ، كه تقديم به آستان حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها می گردد .

شبكه اطلاع رسانی برائت (شيعه تيوب- پایگاه مستقل شيعيان) برترين پایگاه جامع ، درعرصه معرفي دشمنان اهل بيت عليهم السلام شامل : معرفي كامل و جامع دشمنان از ولادت تا به درك واصل شدن (بخش اصلي سايت) / كتابخانه تخصصي در موضوع تبری / شبهه افكنی به مباني پوشالي دشمنان شيعه / پاسخگویی به شبهات / مركز صوتي تصويري در موضوع تبری / تالار گفتگوی تبری

باشد كه اين ذره دلنشين و لذت بخش مورد استفاده عموم علاقه مندان ، خصوصاً جوانان عزيز قرار گيرد.

ان شاء الله تعالى

www.shiatube.com

www.sunnitube.com

email.info@shiatube.com

در همه زمينه ها نداي ياری و نصرت سر می دهيم كه : هل من ناصر ينصرني

درباره مركز

بسمه تعالى

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی كه می دانند و کسانی كه نمی دانند يكسانند ؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقيقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آيت الله حاج سيد حسن فقيه امامی (قدس سره الشریف)، با فعاليت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعاليت خود را در زمينه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقيقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهيل و تسريع دسترسي محققين به آثار و ابزار تحقيقاتی در حوزه علوم

اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه‌ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان‌های مختلف و با فرمت‌های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن‌های همراه، تبلت‌ها، رایانه‌ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست‌ها:

۱. عمل بر مبنای مجوزهای قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده‌ی نویسنده‌ی آن می‌باشد .

فعالیت‌های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه‌های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی‌های رایانه‌ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره‌های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون مجتمع فرهنگی مذهبی هیئت قائمیه اصفهان ،دفاتر مراجع معظم تقلید، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، موسسه فرهنگی مرکز تحقیقات رایانه‌ای مهر حوزه علمیه اصفهان، سازمان کتابخانه ها،موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی ، موسسه فرهنگی اطلاع رسانی تبیان ، سازمان حج و زیارت، انتشارات مسجد مقدس جمکران و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه

اول

وب سایت: www.ghaemiyeh.com

ایمیل: Info@ghaemiyeh.com

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹